

همر و ایلید

ترجمه و تلخیص

محمود عرفان

ناشر

محمد رمضان

صاحب کتابخانه شرق

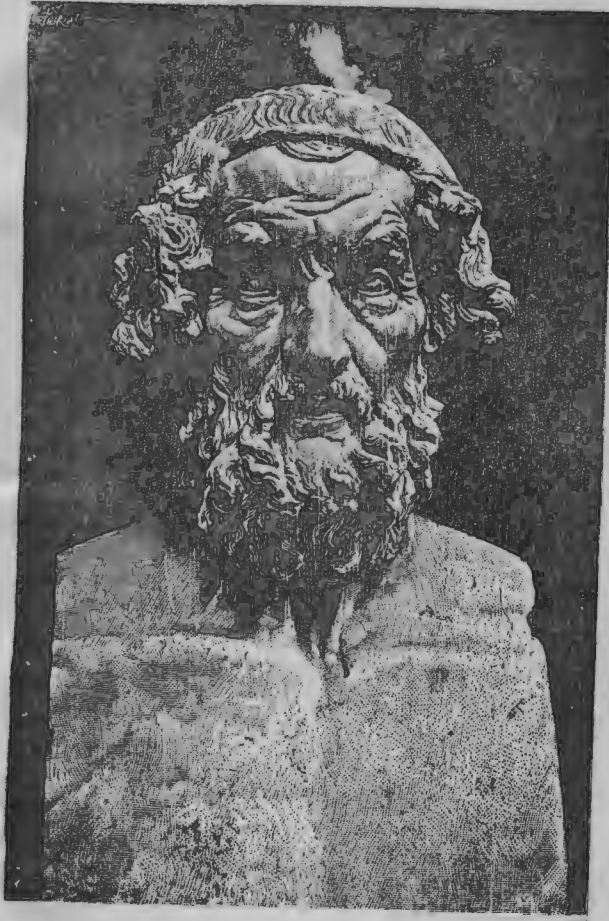
تهران - در مطبعة روشنائی چاپ شد. حمل ۱۳۰۴ شمسی

این کتاب سابقاً در هجری سال سوم روزنامه شفق سرخ طبع گردیده است

غلط نامه

این غلط نامه بمساعدت و شناسائی دانشمند محترم آقای
میرزا رضاخان کمال که در میتولوژی مصر و یونان و روم
اطلاعات دقیق و مبسوطی دارند تهیه گردیده است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۳	<i>Il er</i>	<i>Homère</i>
۸	۳	کومه	کوم
۱۵	۱۵	گر گورنيس	گر گورنیچ
۲۳	۱۳	شریسه نیس	اریسه ایس
۲۴	۱۶	شریسه	کریزه
۲۴	۱۹	کلشاس	کالتکاس
۲۶	۲۲	<i>athènes</i>	<i>Athlne</i>
۲۷	۲۱	<i>tetya</i>	<i>Thétis</i>
۲۷	۲۱	<i>jounen</i>	<i>Junon</i>
۲۷	۱۵	ماشاوون	ماکان
۶۵	۵	اسیوس	آزیوس
۹۳	۲۲	لیساوون	لیکان
۹۳	۲۲	<i>xanth</i>	<i>xanthia</i>
۱۴۵	۱۳	۲۹	۵۹



میرزا حسن

همر و ايلياد

نكارش

محمود عرفان

ناشر

محمد رمضانى

مدیر

کتابخانه شرق

طهران ۱۳۰۳

کتابخانه شرقى

قسمت اول

همر

اهمیت همر [۱]

پس از هزار سال دیگر تمام
کتبی که اکنون در قرن ما
موجود است از میان خواهند رفت
و فقط يك كتاب باقی می ماند
آن هم منظومات همر است
رنان (۲)

ایران که بار گاه شعر و شاعری خوانده شده و
با فکر لطیف و تخیلات بدیع توصیف گردیده حیف است
همر را نشناسد

(۱) *Homère*

(۲) *Renan* - رنست رنان فیلسوف فرانسوی
در ۱۸۲۳ متولد و در ۱۸۹۲ وفات کرد. تربیت و
تحصیل اولیه اش عبارت از علوم دینی، فلسفه، حکمت
الهی، تاریخ ادیان و لغات قدیم بود پس از چندی از
تعقیب این رشته منصرف شد و کتب بسیاری تالیف کرد

همر تنها داهیه ای هست که توانسته است در طول سه هزار سال نام خود را از دستبرد فراموشی حفظ کند و در میان تعلیقات روزگار و جزر و مد افکار و زیر و رو شدن رسوم و تقالید بشر آثار خویش را زنده و پاینده نگاهدارد بیش از سه هزار سال است هر نابعه ادبی که قدم بعرصه وجود گذارده بعظمت فکری و ادبی او گردن تمظیم خم نموده و غالب آنها از خرمن دهاء فکر وجودت قریحه او خوشه چیده اند

همر هم در نزد قدما و هم نزد متأخرین دارای مقام و اهمیت بزرگی است. استرابون (۱) میگوید هر وقت اسم « شاعر » میبرد مقصود همراست است. استرابون در اول کتاب خود همرا را فیلسوف لقب داده و نامش را در مقدمه جغرافیون قدیم قرار داده است. در وصف ازمیر گوید :

در نواحی ازمیر مکانی است که آنرا «هومیرویوم» میخوانند. در آنجا برای همرا معبد و مجسمه ای ساخته شده و اهالی ازمیر اسم و شکل او را روی سکه های رایج

که او را در ردیف فلاسفه بزرگ در آورد، از جمله تالیفات او کتاب (آئینه علم)، کتاب (اصول فلسفه این رشد، و کتاب (تاریخ دیانت مسیح) است. انتشار کتاب اخیر او باعث شد که روحانیون مسیحی او را تکفیر نمودند و خواندن آنرا حرام کردند

(۱) Strabon - جغرافی دان معروف یونانی که در حوالی قرن اول مسیحی فوت کرده است

و معمول نقش کرده اند مورخین قبل از استرابون نیز در اینخصوص با وی موافقت دارند

ارسطو بقدری فریفته و مجذوب فکر و بیان هم گردیده است که نسب او را بار باب انواع می رساند و میگوید: طائفه ای از دزدان دریائی از میر در اثناء مهاجرت یونانی ها دختری را اسیر کردند که از یکی از ارباب انواع آبستن بود و قتیکه او را بشهر آوردند و آن دختر زائید مولودش هم بود

اسکندر شاگرد هوشیار ارسطو بمطالعه منظومات هم بسیار علاقه مند بود و نسخه ای از آن را استنساخ کرد که استادش آن را تنقیح نمود و در تمام مسافرت های خود نسخه مدکور را همراه داشت و خود مرصعی را که از جمله غنائم ایران بود جلد و محفظه آن قرار داده بود و همواره در نطق ها و بیاناتش اشعار هم را شاهد میاورد

فقهاء و مقننین یونان زحمات مسافرت را برای جمع کردن اشعار و تقریرات هم بر خود همواره نموده و در تهذیب اخلاق و نظم اجتماع و بنای قوانین بکار می بردند و سلاطین خیر اندیش در راه این مقصود بدل مال و متاع می کردند

در زمره این مقننین لیکورک (۱) در اسپارت و سولون (۲) در آتن میباشند

(۱) *lycourage* - گویند در قرن نهم قبل از مسیح میزیسته (۲) *Solon* از ۶۴۰ تا ۵۵۸ قبل از مسیح زندگانی کرده است

(فی سیس ترا توس) پادشاه آتن جمعی از دانشمندان عصر را حقوق گزافی داد که با آسودگی خاطر منظومات همر را تدوین و تنظیم نمایند و این منظومات مدون که اکنون بما رسیده است نتیجه همت عالی آن شهریار فضیلت دوست میباشد از جمله حافظین و رواة اشعار و داستان‌ها در قرون قدیم طائفه‌ای از ادباء یونان بودند که همت خود را صرف تنقیح اشعار عمر نموده و اشعار دیگران را از میان آن منظومات بیرون کرده و نتیجه زحمت خود را برای اخلاف به یادگار باقی گذاردند. همچنانکه مجمع «هفتاد نفری» در زمان «بطلیموس فیلادلف» در نقل توراۃ از عبری یونانی بدل جهد نمودند. طائفه‌ای که برای تنقیح منظومات همر همت گماشته از هفتاد نفر ادیب و دانشمندان یونان تشکیل یافته بود

طبقه عامه هم منظومات همر را در جشن‌ها و ضیافت‌ها و در تحریک عزم و همت جوانها میخواندند و همچنانکه در ایران اشعار فردوسی و سعدی را عموم مردم کما بیش حفظ نموده و در خاطر دارند قدام هم در حفظ منظومات همر نسبت بیکدیگر رقابت نموده و شرافت از آن کسی بود که محفوظاتش بیشتر بوده باشد شاهد این مطلب این است که کیبیادنس سردار یونانی که مشغول تحصیل بود استادش او را مورد توبیخ و نکوهش قرار داد باندازه‌ای که شاگرد خود را زد برای اینکه نسخه همر نزد او موجود نبود و در آن قرن این کار گناه عظیمی

شمرده میشد. گویند یکی از نویسندگان در قرن چهارم قبل از مسیح خواست در انتقاد منظومات هم بر آید مردم بر او شوریدند و او را دستگیر نموده بدار زدند و سنگسار نمودند

همر این مقام را فقط نزد ملت خود نداشته بلکه رومن ها و مللی که جانشین آنها شده اند اهمیت و شان بزرگی برای وی قائل گردیده اند. ملت لاتین همچنانکه باشعار ویرژیل ترنم میکند باشعار همر تغنی مینماید. در صورتیکه ویرژیل خود را شاگرد و مرید همر میداست و بقرائت منظومات او همیشه حریص میبود. ویرژیل دیوان خود را با سلوب ایلیاد منظوم ساخت و سبک استاد خود را پیروی نمود. ملل اروپا از ابتدای ظهور و تشکیل خود بهمر و اشعار او نیاز مند بوده اند، بعلاوه اشعار همر نزد ملل اروپا در میان تمام آثار نظمی بشر برجسته و ممتاز بلکه دارای رتبه اول است

در قرون وسطی بعضی از طبقات عامه ملل اروپا اشعار همر را بجای دعا و حرز نگاهبان خویش قرار میدادند و همچنانکه در میان ما برای روشن شدن پیش آمد ها بدیوان خواجه تقال میزنیم در قرون وسطی هم اشعار همر را برای استخراج مغیبات استعمال میکردند جمعی از اطباء مشهور بعضی از بیماران را بشعر همر معالجه مینمودند مثلاً وقتیکه میخواستند «تب ربعی» را معالجه کنند میگفتند نسخه ای از سرود چهارم ایلیاد زیر سر مریض بگذارند منظومات همر نزد متاخرین هم باندازه ای

مؤرد استناد و استشهاد واقع میشود که تمام مورخین و نویسندگان و ادباء اقوال این نابغه را شاهد و سند خود قرار میدهند

در لغات ملل راقیه کنونی دیوان همر نظماً و نثراً ترجمه گردیده و در غالب مدارس اصل و ترجمه آن از تکالیف کلاسی است. اگر قدمات او را بقلب « شاعر » ملقب ساخته بودند متاخرین وی را بقلب « امیرالشعراء » می ستایند

اکنون که شمه ای از اهمیت همر و آثار او بیان کردیم بتاریخ و سرگذشت حیاتش میپردازیم

زندگانی همر

حس تجسس و کنجکاوی با طبیعت این شاعر آمیخته بود و هر چه میدید میخواست ریشه و حقیقت آن را بدست آورد و هر چه میشنید آن را تحلیل میکرد تا اصل و مبدا آنرا بفهمد. یکنفر کشتی بان که بمصاحبت و مؤانست همر بسیار شیفته و علاقه مند بود هر وقت که با همر می نشست محاسن سفر را شرح میداد و شهرها و ممالکی را که دیده بود يك يك بیان میکرد همراه این موقع در عنفوان شباب بود و از مشقت های سفر اطلاع نداشت. بیانات کشتی بان شوق مسافرت را در او ایجاد کرد و کشتیبان بوی وعده داد که میتواند همر را سوار کشتی خود کند و آسایش شاعر را در مسافرت تامین نماید. همر مدرسه ای که در از میر باز کرده و آن را محفل ادب و آشیانه علم و حکمت قرار داده بود ترك نمود و مسافر دریا شد. در

این مسافرت طولانی معلومات زیاد پیدا کرد و چون مغز پرشور و دل بیدار و طبیعت کنجکاو داشت از این سفر یک سلسله اطلاعات عذیقی بدست آورد

کشتی سواحل اسپانیا را هم در نوردید و رهسپار ازمیر شد و از آنجا بسمت تیاکی (۱) حرکت نمود . در تیاکی هم در مبتلای چشم شد رفیق و دوست کشتی بان او پانتهای بی میلیی مجبور گردید ویرا یکی از دوستانش که از اهالی آن جزیره و موسوم به منتر (۲) بود بسیار د. منتر هم را بخانه خویش پدبرفت و این میزبان شخصی مهمان نواز و کریم بود و بصفات اخلاقی و کرامت نفس شهرت داشت باین مناسبت میهمان جوان و پرشور او می توانست بدنبال خیال خود رود و بتحقیق و تجسس استقصا بپردازد . هم در بستر بیماری افتاده بود ولی دماغ او همواره مشغول کار بود و طرح منظومه ادیسه را میریخت . هم در این منظومه پاس میهمان نوازی منتر را بجا آورده و نام او را که مرادف با حکمت احسان ذکر نموده در تاریخ جهان مخلد ساخته است

همر به میهمانی منتر باقی بود تا کشتی بان مراجعت کرد و او را بگشتی باز برده دو باره سیر و سیاحت سفر را شروع نمودند تا به کولوفون رسیدند در آنجا درد چشم هم بطوری شدت کرد که بکی نابینا گردید هم که نابینا شد از سیر و سفر چشم پوشیده

(۱) *Thiaki* یگی از جزائر یونان است

(۲) *Mentor*

عازم از میر شد و مدتی در آنجا اقامت نموده بسرودن شعر پرداخت ولی چون معاش نداشت و روز کارش بسیار سخت بود عازم کوم (۱) گردید و در یکی از شهر های کومه مقابل دکان تاجر پوست فروشی ایستاده اشعاری چند در بد بختی یکنفر غریبی که بیچاره و گرسنه و قابل ترحم و شفقت بوده باشد انشاد کرد. این چند بیت اولین اشعاری بود که از هم شنیده شد و عطوفت تاجر را جلب کرده هم را در دکان خویش جای داد

همر چند سرود دینی و چند شعر رزمی بسرود و مردم بدیده تحسین و اعجاب بروی نکریسته و هم در آنجا اقامت اختیار کرد. هردوت میگوید: هنوز اهالی این شهر محلی را که هم برای انشاد شعر انتخاب کرده بود محترم میدارند و درخت کاجی در آنجا است که مردم کمان می کنند روز ورود هم غرس شده است.

همر چند سالی در این شهر توقف نمود ولی معیشتش سخت گردید و بمرکز کومه که بزرگان و نمایندگان مردم در آنجا اجتماع نموده بودند رفت و تقاضا کرد که چنانچه معاش وی را تأمین نمایند مظاهراً مدنی و مزایای اجتماعی آنها را برشته نظم خواهد کشید، حضار این تقاضا را پذیرفته ولی گفتند که باید این قضیه در شورای بزرگان طرح شود. روزی که شورا تشکیل شد هم

یکی از مستعمرات یونان است *Cumes* (۱)

در آنجا حضور بهرسانید و در خصوص تقاضای خودش
خطابه ای خوانده از مجلس بیرون رفت و منتظر جواب
شده تقاضای هم در شورا مطرح کردید و اکثریت
طرفدار تصویب آن بودند يك نفر از اعضا شورا برخاست
و اعتراض نموده گفت اگر ما خواستیم معاش يك شاعر
نا بینا را تكفل نماییم بالطبع يك دسته از آنها بر ما تحمیل
می شوند که بهیچ وجه برای ما فایده ای ندارند . این
اعتراض تصمیم موافقین را متزلزل ساخت

همر از این پیش آمد بسیار رنجیده خاطر شد و
قصیده ای انشاد کرد که بیچارگی خود را در آن شرح
داد و باشخاصی که در مدح کومه سخن گویند لعنت
فرستاد و از اینجاست که باو « همر » گفتند زیرا این
کلمه در زبان کومئن (۱) بمعنی نابینا بوده است

همر از این شهر رخت بر بست و رهسپار ازمیر کردیده
در یکی از شهر های حوالی ازمیر فرود آمد و مشغول
شعر و سخن سرایی گردید . در آن شهر شخصی بود که
به آموز کاری خط اشتغال داشت و چون میدانست که
متاع همر در آنجا خریدار دارد او را بخانه خود دعوت
کرد و شرط نمود که چنانچه همر تمام اشعار سابق و
اشعاری که بعدها بگوید برای وی بخواند از او پذیرائی
و احترام نماید همر چون مستاصل و در مانده بود قبول
کرد و تمام اشعاری که سابقا گفته بود از پھر او بخواند

و آموزگار تمام آنها را نوشت و بدون درنگ روانه جزیره (ساکس) گردیده اشعار هم را بنام خود انتشار داد
 هم وقتی که از این مطلب مطلع گردیدمشقات سفر را
 بچیزی نه پنداشت و بدنبال او شتافته پس از تحمل صدمات
 بسیار به جزیره مذکور رسید و در محلی که حوالی آن
 جزیره بود ورود کرد. بزرگان آن محل ویرا برای
 آموزگاری فرزندان خود استخدام کردند و هم در آنجا
 توقف نموده و بعضی از قطعات خود را از قبیل (جنگ قریب) ها
 و موشها (منتشر ساخت و مردم این ناحیه را هم شفته قریحه
 و منظومات خود نمود بطوری که مسافری حفظ و نقل
 آنها را از جمله امور مهم سفر دانسته و با وطن خود
 ارمغان میبردند. وقتی که شهرت هم در تمام جزیره
 پیچیده شد از میزبانانش تقاضا کرد ویرا بمرکز جزیره
 راهنمایی کند و چون بمرکز جزیره رسید مکتبی برای
 تدریس شعر باز کرد و کارش بالا گرفت بطوریکه از حیث مقام
 و منزلت اول شخص جزیره شد و بکلی از ضیق معاش
 آسوده گردیده دختر را بحاله نکاح خویش در آورد و
 دو دختر از آنها بوجود آمد، از آن پس قریحه سرشار
 و طبع بلند او مشغول کار شد و گوهرهای تابناک افکار
 خود را بسلك نظم کشید و اشخاصی که با وی نیکی کرده
 بودند مورد سپاس قرار داده در ضمن اشعار نام آنها را
 ذکر کرد و شهرتش افزون شد بزرگان یونان خواهش
 نمودند که به یونان رود. هم این دعوت را با کمال

مست‌پدیرفت و به (ساموس) عزیمت نموده فصل زمستان را در آنجا گذرانید و در منازل اغنیا بسرودن شعر اشتغال پیدا کرد زمستان که گذشت عازم آتن شد و با جماعتی از اهالی [ساموس] سوار کشتی گردید تا به جزیره (بوس) رسیده کشتی نزدیک جزیره توقف کرد و همراهان کهنانی دردی سخت عارض شد بساحل فرود آمد و چون دریا طوفانی بود کشتی هم نتوانست حرکت کند. اهالی جزیره که او را شناختند فرصت را غنیمت شمرده بزیارتش شتافتند و هرچند که هم مریض بود ولی طبیعت فیاض و کریم او دقایق فلسفی و معلومات پر قیمتی را که در طول حیاتش فرا گرفته بود افاضه می‌کرد و تشنگان زلال معرفت را از منهل دانش و بینش خود سیراب می‌نمود. اما چندان طول نکشید که شدت مرض او را از پادرا نداشت و آخرین لحظات عمرش فرا رسیده چشم بر هم گذارد رفقاییش که در کشتی بودند با اتفاق اهالی جزیره وی را دفن نمودند و این شعر را روی قبرش نقش کردند

«این سبزه پوشش سر مقدس هم‌شاعر است که مثل خدایان بود»

« - خدایانی که بمدح سلاطین و پهلوانان مترنم باشند - »

مورخین در تعیین زمان ظهور هم‌را احوال مختلفی دارند که روی هم رفته بین قرن دوازدهم و قرن هشتم قبل از میلاد مسیح است و شاید معتبرترین آنها هردوت بوده باشد که ظهور هم‌را را به چهار صد سال قبل از زمان خود نسبت می‌دهد بنا بر این قول باید هم‌را در

آخر قرن دهم یا ابتدای قرن نهم قبل از مسیح ظهور کرده باشد زیرا هر دوت در اوایل قرن پنجم قبل از مسیح میزیسته است

آثار همر

این دانشمند بلند مرتبت منظومات بسیاری دارد که بدون تردید قسمت مهمی از آنها مفقود گردیده و از زمان همر تا کنون محققین همواره در میان بقایای آثار متقدمین مشغول کنجکاوی و جستجوی آن آثار مفقوده اند در نتیجه آن جستجو و تفحص بود که چندی قبل در جزء آثار مصری قطعاتی از همر یافتند که روی پاپیروس نوشته شده و سابقاً بهیچ وجه در دیوان او موجود نبود ایلیداد باتفاق تمام محققین شاهکار است که مانند در شاهوار در میان لئالی آثار وی می درخشد و ما خلاصه آن را شرح خواهیم داد بعد از آن ادیسه است که ابیاتش چند هزار بیت از ایلیداد کمتر میباشد

ادیسه عبارت است از داستانی که تصور می رود همر آنرا در سن پیری منظوم ساخته و موضوعش مسافرت ادیس یا اولیس [۱] است که بعد از ختم جنگ تروا به مملکت خودش مراجعت می کند و تمام وقایع این داستان روی هم رفته در مدت چهل روز بعمل آمده و از حیث تنوع مباحث و شامل بودن یکدسته از وقایع دلچسب کمتر از ایلیداد نیست . منظومه ادیسه مانند ایلیداد از بیست و چهار سرود ترکیب یافته ولی از لحاظ وقایع بچهار قسمت تقسیم

میشود و از حیث سبک و اسلوب با ایللیاد خیلی شباهت دارد
 بعضی داستانهای منظوم دیگر را نیز بوی نسبت میدهند
 که از آن جمله داستان « جنك قرباغه ها و موش ها »
 است ولی قوت این اشعار باندازه ایللیاد و ادیسه نیست .

از جمله قطعاتی که باز بوی نسبت داده شده سی
 و سه مزمور است که در آنها بمدح ارباب انواع پرداخته و قسمتی
 از سرگذشت های سلاطین و پهلوانان عالم بالا را شرح داده است
 در قرن هیجدهم يك دسته از محققین انشاد ایللیاد و ادیسه را از
 طرف همرا انکار نموده و گفتند این دو منظومه قصائد متفرقه ای
 هستند که شعراء متعددی آنها را انشاد کرده و بعد از آن ها
 کسانی که بمطالعه و جمع و تنظیم اشعار شوق و رغبت
 داشته اند آن قصائد را جمع آوری نموده و مرتب
 ساخته اند . نتیجه بحث و تحقیق آنها این بود که هم

شخص موهوم و مولود تخیلات شعر است

منکرین هم در اواخر قرن شانزدهم بشر عقاید و
 اسناد خود شروع نمودند و در مقدمه آنها کازوبون (۱)
 فرانسوی بود که ادعای او مورد توجه واقع نگردید و
 چون خودش از میان رفت عقیده اش رسوخ پیدا نکرد و
 فراموش گردید اما اندکی نگذشت که هلدن (۲) کشیش
 اوییاك (۳) باز این نغمه را سرود و در انکار هم بیش

(۱) *Casaubon*. ۱۵۵۶-۱۶۱۴

(۲) *hédelin*. ۱۶۰۴-۱۶۷۲

(۳) *aubignac*.

از متکر سابق با فشاری کرد و مورخین را سر کرم بحث تازه ای نمود و بعضی از مورخین هم از قبیل وود (۱) و بنستلی « ۲ » انکلیسی و سپس ویکو [۳] ایتالیائی با وی موافقت کردند ولی نتوانستند اربکان عظمت هم را متزلزل نمایند . در اواخر قرن هیجدهم یکنفر محقق آلمانی پنجه در پنجه قهرمان شعر و شاعری انداخت و کتاب خود را که حمله به هم و متقدمین هم بود انتشار داد و پشت ابن پهلوان را بخاک رسانید

این مبارز تازه و قوی بازو اسمش اکوست ولف (۴) بود و ادعا می کرد که همراً ابدأ وجود نداشته و منظوماتی که بوی نسبت می دهند يك سلسله قصائدی هستند که در قرن ششم قبل از مسیح جمع آوری شده اند و چون ولف در این میدان جدال بیش از دیگران زور آزمائی و نبرد کرده است در اصطلاح ادبیات فرنکی عقیده انکار کنندگان همراً را « عقیده ولف » می گویند همراً حق داشت که در قرن شانزدهم مغلوب شود . زیرا این قرن بریشه بسیاری از معتقدات تیشه زد و يك دسته بزرگ اوهامی که در قلوب مردم محکم و استوار بودند از پا در افتادند . در مقابل تأثیرات عظیم این قرن نه اصول دیانت و نه مبادی

(۱) wood. ۱۶۲۳-۱۶۹۵

(۲) bent'ey. ۱۶۶۱ ۱۷۴۲

(۳) vico

(۴) walf. ۱۷۵۷-۱۸۲۴

تاریخ و نه تشکیلات اجتماع توانستند احترام خود را حفظ نمایند

شکست هم بیشتر از طرف محققین آلمان بعمل آمد در صورتی که صلی این مبارزه را اول فرانسه داده بود ،

و قتی که همراه کی از هجوم و حمله آسوده شد و همینکه طغیان و شورش ضداو آرام گردید و بیشتر مورد دقت و امان نظر واقع شد عقیده ولف مردود گردید . مولر (۱) تمام کتبی که در این موضوع گرد آمده بود تصفح کرد و جمیع تواریخ و افسانه های قدیم را کنجکاوی نمود ، خلاصه و نتیجه اسناد و دلائلش این شد که هم یونانی وجود داشته و ایملیاد از منظومات وی میباشد . بعد از مولر یکنفر دیگر موسوم به ولگر (۲) یکدوره تاریخ مفصل یونان قدیم را نوشت و عقیده مولر را محکم کرد ولی کتابها و اسناد گرگورینسچ (۳) که منتشر گردید یکباره بنیان عقیده ولف را واژگون ساخت و هم که نزدیک بود از شدت حملات و تاخت و تاز های قرن شانزدهم در ردیف اوهام منقرض شده در آید دوباره در صحنه تاریخ قد برافراشت و با سیمای پارزو اسناد محکمی افتخارات خود را نگاه داشت و چون

(۱) *muller*. ۱۷۹۷-۱۸۴۰

(۲) *welker*. ۱۸۳۵-۱۸۴۹

(۳) *gregor nitzsch*. ۱۷۹۰-۱۸۶۱

ما در نظر گرفته ایم که خلاصه مطالب را ذکر نمائیم از ذکر دلائل و ایراد اسناد انکار کنندگان هم و مخالفین آنها صرف نظر میکنیم و بطور اختصار میگوئیم که در نتیجه مباحث و تحقیقات عمیق و طولانی طرفین معلوم شد که در قرون قدیم شاعری ملقب بهومر وجود داشته و ایللیاد و ادیسه را که بنظم درآورده و بیاد کار خود باقی گذارده او را بزرگترین شعراء دنیا معرفی میکند .

خاتمه

چنان که در سطور سابق دیدیم عظمت مقام سخن سنج بزرگ و معروف یونان نزد متقدمین و متأخرین مسلم است باندازه ای که اکثر شعراء نامی بوی اقتفا نموده اند مثلاً ویرژیل شاعر و ادیب مشهور روم مبنای شاهکار خود را که موسوم به انئید (۱) است از ایللیاد همراخذ نموده و سرگذشت انه (۲) را که یکی از قهرمانان کتاب ایللیاد می باشد در آن شرح داده است . در نزد متأخرین هم به بیانات سابق اضافه میکنیم که در زمان سلطنت و یلهم اول بعضی اعتراض کردند که ساعات دروس منظومه هم در مدارس برلن زیاد است . امپراطور در جواب معترضین گفت « بمعلمین سفارش کنید اشعار هم را بیش از سابق بشاکرد تلقین کنند زیرا ملتی که و صف ایام

(۱) *enêid*

(۲) *enje*

صباوت ملل بطوری که هم آن را شرح داده است در
 قلبش راسخ شود ، پیری و بیچارگی دیرتر بر او هجوم میکند»
 از وقایع زندگانی او نیز ملتفت شدیم که بواسطه
 قدمت تاریخی و طول زمان مورخین در تعیین زمان ظهور
 او بیک قول نیست اند. سیسرون (۱) خطیب شهیر روم
 او را معاصر لیکورک قانون گذار معروف اسپارت می داند
 (لیکورک بین قرن نهم و دهم قبل از مسیح میزیسته)
 مورخین رومی همه معتقدند که هر یگفرن و نیم قبل از
 بناء شهر رم حیات داشته است در تاریخ روم خوانده ایم
 که شهر مزبور در هفتصد و پنجاه و سه قبل از مسیح
 بنا شده است در میان مورخین فارسی زبان فقط دیرخوند
 صاحب تاریخ روضة الصفا در جلد اول کتاب خود چند
 سطر بسیار مبهمی در این زمینه ابراد می کند و تاریخ
 حیات هر را بیانصد و شصت سال قبل از بعثت موسی می رساند
 در این خصوص محکم ترین اسناد را تاریخ هردوت
 مورخ و سیاح یونانی دانستیم که حیات هر را بچهارصد
 سال قبل از خود منسوب میدارد و بنا براین قول معتبر
 ظهور دانشمند بزرگ یونانی را در انتهای قرن دهم یا
 ابدای قرن نهم قبل از مسیح تعیین کردیم و در ضمن
 سرگذشت وی معلوم شد که چون نابینا گردید عازم امیر
 شد و بسخن سرائی شروع کرد و داستان ایلید و ادیسه و

بعضی قطعات دیگر از آثار او شمرده می شد تا در قرن شانزدهم جمعی از محققین که پیشقدم آنها کازوبون فرانسوی بود منکر همر شدند و رسائی انتشار دادند که همر را يك موجود خیالی معرفی میکرد و ایلیداد و ادیسه را منظومات متفرقه ای که از طرف شعرای متعددی انشاد شده باشد نشان می داد. در نیمه دوم قرن هیجدهم ولف آلمانی همر را بشدت مورد حمله قرار داد و عقیده اش بسرعت در اقطار اروپا منتشر شد و کاخ عظمت شاعر یونانی را تکانی سخت داد ولی طولی نکشید که ولف مغلوب تبعات يك دسته از همکاران خود شد و همر که می خواست بکلی و هم و خیال صرف معرفی شود با قیافه روشن تری عرض جمال نمود و ایلیداد و ادیسه از منظومات وی شمرده شد.

در اینجا لازم است ذکر کنیم که تدوین این کتاب مرهون فضل و زحمت و استقصای «سلیمان بستانی» است که ایلیداد را از اصل یونانی با مقابله بترجمه های متعدد عربی نظماً ترجمه فرموده و مقدمه بسیار مهم و مفصلی بر آن نگاشته و تمام دقایق و اشارات کتاب را شرح و تفسیر کرده و بیش از چهارده سال در اینکار رنج برده اند تا در سال ۱۹۰۴ در مصر چاپ شده است.

مأخذ بزرگ و عمده نکارنده در این قسمت همان مقدمه ایست که مترجم بزرگوار و دانشمند عربی ایلیداد نوشته اند

قسمت دوم

ایلیاد (۱)

مقدمه

ای ربه النوع شعر !
ناطقه ام را یاری کن تا از خشم سخت
آشیل سخن سراپیم

شعر اول ایلیاد

کلمه ایلیاد از الیون (۱) پایتخت مملکت تروا (۲)
ماخوذ شده و نام داستان رزمی است که هم آن را در
روی « خشم سخت آشیل » یگانه قهرمان معروف یونان
برشته نظم کشیده است و وقایع جنگ خونین یونان را
با تر وا در آن شرح میدهد

قبل از اینکه وارد داستان شویم بهتر اینست این
مطلب را متعرض شویم که این کتاب سه هزار ساله از
کجا و چگونه بما رسیده و آیا از آسیب تحریف و
زیادت و نقصان مصون مانده است بانه ؟

چنانچه در قسمت اول ذکر کردیم (فی سیس ترا-
توس) پادشاه آتن در اواسط قرن هشتم قبل از مسیح

(۱) *iliad* (۲) *ilion* (۳) *troie*

هفتاد نفر از منتخبین ادباء یونان را مامور کرد اشعار
 هم را جمع آوری نموده و تدوین کنند و از مطالب
 قسمت اول میدانیم که حکماء و بزرگان قدیم یونان برای
 تعلیم و تعلم اشعار هم بایکدیگر مسابقه میکردند و پدرها
 اخلاف را مجبور میکردند که آنها را بخاطر بپارند
 تا در عهد پادشاه مدکور ادباء یونان تا حدی که
 مقدورشان بود آنها را جمع کرده و کتابت نمودند این
 مطلب چندان اشکال ندارد زیرا نظائر آن بعمل آمده
 مثلا قرآن کریم در زمان خلیفه سوم تدوین شد و یک قسمت
 آن از حافظه اشخاص بی سواد اخذ گردید

بعد ها علماء اسکندریه نسخه های متعددی از
 منظومات هم تحصیل نمودند که از جمله آنها نسخه
 اسکندر بود که ارسطو آن را تنقیح کرده بود . علماء
 اسکندریه از میان نسخ متعدد یک نسخه درست نموده و
 در دسترس استفاده مردم گذاردند و نسخه مدکور دست
 بدست بما رسیده است

اگر چه کاملاً نمیتوان یقین کرد که منظومات هم
 از تحریف و تغییر مصون مانده ولی در نتیجه تحقیقات
 عمیقہ ای که محققین در این زمینه کرده اند بیش از
 چهار پنج مورد آن احتمال تحریف و داخل شدن شعر
 بیگانه نیروود و بدون تردید قسمتی از کتاب ایلیاد مفقود
 شده که موارد انرا نیز معین کرده اند و امروز تمام

داستان ایلیاد از شانزده هزار بیت ترکیب یافته و مشتمل بر بیست و چهار سرود است که در هر سرودی قسمتی از وقایع جنگ را بیان میکند. خیلی خوب و شایسته بود اگر این کتاب نظماً بر زبان شیرین فارسی ترجمه می گردید و يك گوهر تابناکی بخزانۀ ادبیات ما افزوده میشد تا در نظم آن لطافت کلام بلند پایه شاعر یونانی آشکار گردد ولی آشنا بودن نكارنده بزبان یونانی که لازمه نظم چنین داستانی است از یگطرف و مشکلات طبع و نشر و همچنین حقارت و خردی بضاعت ادبی نكارنده از طرف دیگر باعث شد که خلاصه وقایع آن داستان منظوم را به نشر ترجمه کنیم و بطوریکه در خاتمه قسمت اول ذکر گردید باید این کتاب را رهین دانش و فضیلت سلیمان بستانی دانیم زیرا ترجمۀ فارسی ایلیاد از ترجمۀ عربی منظوم آن دانشمند بزرگوار خلاصه شده است. حوادث داستان ایلیاد چهارصدسال قبل از همر واقع شده و در آن زمان مملکت تروا از جنوب آسیای صغیر تا بوغاز داردانل ممتد گردیده بود. پادشاه آن پریام (۱) و پایتختش الیون خوانده میشد و اکنون دست بیرحم روزگار و توالی قرون آثار این مملکت تاریخی را بکلی محو نموده و فقط بواسطه کنجکاوی و حفاریات میتوان آثاری از آنرا در دامنه کوهی که امروز قریه (بونارباشی) در آنجا واقع است پیدا کرد.

در آن عهد مملکت یونان از ممالك كوچكى تشكيل یافته بود كه گاهى باهم متحد و گاهى در جنگ و ستیز بودند و تروا با یونان روابط تجارتنى و قومى داشت . وقتى اتفاق افتاد كه پاریس (۱) پسر پریام حامل مکتوبى شد و از تروا با سپارت وارد و هممان منلاس (۲) پادشاه اسپارت کردید در صورتیکه منلاس از برای انجام امرى از پایتخت بیرون رفته بود ، پاریس ، هان (۳) زن منلاس را فریفت و هان نیز با و دل بسته باهم از اسپارت فرار نموده به تروا رفتند . این واقعه آتش غیرت و حمیت یونانى ها را برافروخت و چون برای آوردن هان هر تدبیری كه بکار بردند سودى نداد آماده جنگ شدند و تمام طوائف و قبائل یونان از عالی و دانی در تجهیز قشون شرکت کردند . و فرماندهى كل قشون را بعهده آکاممنن (۴) سلطان السلاطین یونان قرار دادند . آکاممنن از آغاز جنگ تازمانى كه به خراب شدن الیون آتش جدال خاموش شد بر تبه سپهسالارى باقى بود . یونانى ها در این جنگ كه بتروا حمله و یورش بردند شهرها را ویران و زن ها را اسیر کردند و اهالى را قتل عام نمودند تا بالیون رسیدند . محاصره این شهر ده سال طول کشید . در این مدت حالت طرفین بسیار

(۱) *pâris*

(۲) *mtnelas* (۳) *elèn* (۴) *agimemnon*

سخت شد و آذوقه آن ها تمام گردید . بعد از آنکه
چندین مرتبه جنگ و کشمکش بعدل آمده بود یونانی ها
خسته شده و خواستند مراجعت نمایند
اولیس که در هوش و ذکاوت سر آمد رجال یونان
بود تدبیری بخاطرش رسید که سپاه یونانرا بفتح و تصرف
الیون موفق ساخت
این وقایع در مدت ده سال بعمل آمد و داستان
ایلیاد روز های اخیر سال دهم را در تحت بیست و چهار
سرود حکایت مینماید

سرود اول

آغاز خصومت آشیل و آکاممن

از جمله دخترانی که یونانی ها در جنگ تروا
اسیر کردند دو دختر صاحب جمال بودند که یکی گریسه ئیس
(۱) و دیگری بریسه ئیس (۲) خوانده میشد . وقتی که
اسرار تقسیم نمودند اولی سهم آکاممن و دومی نصیب آشیل
شد . گریزه (۳) پدر گریسه ئیس که کاهن اپلون
رب النوع نور (۴) بود مال و متاع گزاف و فراوان بر
داشت و بار دوگاه یونان آمد تا دخترش را نجات دهد و چون
در اردوی یونان وارد شد سرکردگان سپاه را مخاطب ساخته

(۱) *chryseis* (۲) *briséis* (۳) *chrysés*

[۴] *apollon*

گفت این فدیة ناقابل را قبول کنید و دخترم را بمن بسپارید
سپاه یونان از خطاب او متأثر گردیده بحالش رقت و ترحم
نمودند و از آکاممن خواہش کردند کہ تقاضای پیرمرد کاهن
را اجابت کند. آکاممن قبول نکرد و پیر مرد را از نزد
خویش براند. کفریسه بر کشت و بادل شکسته بدرگاہ اپلون
مناجات و عجز و نیاز کرد و از سپاہ یونان شکایت نموده
آنها را نفرین کرد اپلون دعای پیرمرد را مستجاب نمود
و از فراز المپ (۱) باتیر و کمان خود فرود آمد و تیر بلا
را کہ از نقره ساخته شده ولی هول و وحشتش از دل شب
تاریک تر بود بہ جانب اردوی یونان پرتاب کرد.

تمام اردوی یونان از این قضای آسمانی بی بهره
نماندند و انسان و حیوان گرفتار مرض شدند و سبب
نزول اِلا بر آنها معلوم نشد، این قضیه برآشین کہ سپاہ
علاقہ مند بود و نمی توانست ننگ شکست را تحمل نماید
بسی گران آمد و برای فهمیدن حقیقت امر مجلس شورائی
از جمیع سرکردگان قشون تشکیل داد و در آن مجلس
خطابه ای خوانده از آنها درخواست کرد کہ عقیدہ خود
را اظهار دارند و چنانچہ در مراسم دینی و جلب توجه
خدایان قصوری نموده اند بگویند تاجبران شود، کالکاس
(۲) کہ غیب گو و راهنمای کشتی های اردوی یونان

(۱) *olymp*

(۲) *Calchas*

بود و نزد تمام افراد سپاه احترام داشت بجواب آشیل
مبادرت نموده چنین گفت که هرگاه حضار اجازت دهند
من حقیقت امر و سبب نزول بلا را اظهار خواهم کرد
ولی میترسم که باعث غضب سپه سالار گردد . آشیل
او را سوگند داد که هر چه میدانند بگویند و او را مطمئن کرد
که آگاممنن نیز با او هم عهد است و **کالکاس** در امان
میباشد . **کالکاس** چون بقول آشیل اطمینان پیدا کرد گفت
سبب نزول بلا قصور ما در اجراء مراسم دینی نیست . بلکه
علت آن راندن و جواب گفتن کاهن اپلون و اسارت دخترش
میباشد . وای بر ما اگر از این گناه توبه نکنیم و گریسه
نئیس را بدون اخذ توبه بپدرش نرسانیم . این نطق آتش
خشم آگاممنن را برانگیخت و شراره غضب در چشمانش افروخته
شده به **کالکاس** بانك زد و گفت : تو هیچوقت خبر خوب
نداده ای ، توقف بدیها را تفسیر مینمائی . من چگونه بواسطه
عدم رضایت اپلون از گونه های قشنك دختر کربس دل
بر کنم با این حال برای رفع نکت و مغلوب نشدن سپاه
یونان اجازه میدهم که این دختر هر جا بخواهد برود .
آشیل از تعرضی که آگاممنن به **کالکاس** کرده بود برآشت
و آگاممنن را مخاطب ساخته گفت . تمام افراد برای آوردن
هلی که زن برادر تو بوده است بغیرت و جنبش درآمده
اند اما تو آنها را بیک دختر خوشگل میفروشی و گونه های
قشنك او را سلامت سپاه ترجیح می دهی . آگاممنن جواب

داد . آیا سزاوار است که سهم تو برای تو باقی باشد و
 کام دل از او بستانی ولی من سهم خود را بشروا بازگردانم
 من باین مطلب راضی میشوم اگر سایرین هم اسرای خود
 را پس دهند و الا یا سهم آژاکس (۱) یا ایدومن (۲)
 با اولیس را جبرامیگیرم و بخود اختصاص میدهم آشیل با غیظ
 و غضب جواب داد ما آسایش خود را رها نموده و برای
 کمک تو و برادرت قوم و قبیله خود را برداشته و بجنگ
 تروا آمده ایم آیا پاداش ما اینست که بسهم ما طمع کنی
 آگاممن در جواب آشیل سخت غضبناک شد و گفت من
 کاری بسهم (آژاکس) و (ایدومن) و (اولیس)
 ندارم و فقط بریسه ئیس را از تو خواهم گرفت . آشیل
 نتوانست صبر و تحمل کند شمشیر خود را کشیده با
 آگاممن در آویخت آتن (۳) رب النوع حکمت دید
 نزدیک است که آگاممن بشمشیر آشیل کشته شود از مقر
 خویش فرود آمد و شمشیر آشیل را در غلاف کرد و نستر
 [۴] حکیم میانه آنها واسطه شده خواست آن دونفر سردار
 بزرگ را آشتی دهد ولی آتش فتنه طوری مشتعل بود
 که نستر نتوانست آنرا خاموش سازد . آشیل از جنگ
 کردن کناره گرفت و کینه و خشم آگاممن افزوده شده
 فرستاد بریسه ئیس را آوردند و بخود اختصاص داد

(۱) ajax (۲) idoménée

(۳) athene (۴) nestor

و گریسه ئیس را که سهم خودش بود به گریزه پدر
 گریسه ئیس باز گردانید . آشیل بیچاره و در مانده شد
 بما درش ته تیس (۱) که یکی از دختران دریا بود
 شکایت و تظلم کرد آب دریا شکافته شد و امواج صدای
 آشیل را بکوش مادرش رسانیدند . ته تیس که این واقعه
 اندوه ناک را شنید بدرگاه ژوپیتر (۲) خدای خدایان انتجا
 کرد و خواهش نمود آشیل را کمک کنند و انتقامش را بکشند
 ژوپیتر وعده داد که این خواهش را بپذیرد و برای
 ترضیه آشیل یونانی ها را شکست دهد . ژونن [۳] زوجه
 ژوپیتر که بسخنان ته تیس گوش میداد و وعده ای را که
 شوهرش داد شنید او را نکوهش کرد و شرحی در ذم
 تروا و مناقب یونان اظهار داشت و گفت سزاوار نیست
 خدای خدایان بمحرد شکایت تی تیس شکست و نکبت یونان
 را رضایت دهد . ژونن باندازه ای در تعرض و توبیخ
 اصرار کرد که وولکن (۴) رب النوع آتش در مقام
 وساطت بر آمده خشم و جوش ژونن را تسکین داد و ارباب
 انواع که از رنجش و تعرض او سخت مکدر شده بودند
 مشغول ساز و طرب و عیش و عشرت خود گردیدند تا
 وقتی که ظلمت شب عالم را فرا گرفته و ارباب انواع
 بخوابگاه خود رفتند .

Thétis
 (۱) *télès* (۲) *jupiter* (۳) *joune Junon*
 (۴) *vulcain*

تمام حوادث فوق در مدت بیست و دو روز بعمل آمد . نه روز مدت نزول بلا ، یکروز مدت اجتماع رؤساء سپاه و نزاع آشیل و آکاممن و دوازده روز دیگر مدت توقف ژوپیتر در اتیوپی .

محل آن حوادث اول در اردوگاه یونان و بعد در شهرشریس و آخرین حادثه که تعرض ژون به ژوپیتر باشد در المپ بوده است .

سرود دوم

تدبیر آکاممن

خدایان همه خوابیدند ولی قول و وعده ای که ژوپیتر به تیس داده بود نگذارد خواب در چشم او رود ژوپیتر بیدار و در فکر بود بالاخره تصمیم گرفت که برای خوشنودی و رفع تکدر آشیل قول خود را اجرا نماید و اینطور در نظر گرفت که شب و سایه مبهم و مجبورلی را باردوی یونان بفرستد تا آکاممن را فریب داده و بامید فتح و غلبه بسپاه تروا حمله کند و مغلوب شود تا این فکر برای ژوپیتر پیدا شد فوراً آن را عمل کرد و آکاممن بطمع فتح الیون افتاد . آشیل از جنگ کناره گرفته بود و آکاممن اطمینان نداشت که تمام سپاه امر او را برای تصرف الیون اطاعت میکنند . زیرا تعرض آشیل از یکطرف و طول مدت محاصره از طرف دیگر سپاه را خسته کرده بعلاوه تاثیر بلائی که اپلون بقوم

یونان نازل کرد بکلی آنها را از پا در انداخته بود آگاممنن تدبیری بنظرش آمد که عزم و همت سپاه را امتحان کند و تحمل و طاقت آنها را بسنجد . سرکردگان سپاه را جمع کرد و گفت من در نظر دارم برای فهم روحیات سپاه و امتحان عزم و اراده آنها صلاهی رحیل و اعلان مراجعت دهم پس اگر شما دیدید که آنها مایل بمراجعت اند و میخواهند محاصره الیونیرا ترك كنند جلوگیری كنید و آنها را در این اقدام تویببخ و سرزنش نمائید . نستر از طرف سرکردگان اظهار موافقت با این تدبیر نمود و مجلس عمومی قشون تشکیل یافت . نستر در وسط جمعیت ایستاده خطابه ای خواند و گفت آگاممنن سلطان السلاطین یونان برای آسایش قشون عزم رحیل دارد .

هنوز خطابه نستر تمام نشده بود که سپاه یونان دسته دسته سوار کشتی های خود شده و خواستند بسمت یونان عزیمت نمایند . اولیس موافق دستوری که داشت چوگان فرمان دهی را از دست آگاممنن بیرون کشید و سرکردگانرا تویببخ کرده وارد افواج گردید هر جا که مناسب بود سپاه را جمع میکرد و در میان آنها نطق نموده گاهی با بیم و زمانی با امید آنها را از خیال مراجعت منصرف میکرد تا اینکه توانست با جد و جهد سپاه را باز گرداند ترسیت (۱) احمق و ناتجیب خواست با او مخالفت کند

اولیس ضربتی بر وی زد که تاب مقاومت نیاورد و از عزم خویش باز ایستاد. نطق ها و وعده های اولیس بطوری در سپاه تاثیر کرد که همگی شدت مجازات ترسیت را تقاضا کردند و بهر صورت که بود برای حل قضیه و طرح نقشه تصرف الیون مجلس عمومی سپاه منعقد شد، اولیس برخاست و نطق مفصلی ایراد نموده مواعید خدایان را در اینکه نصیب سپاه یونان فتح و ظفر است يك يك ذکر کرده بعد از وی نسترشروع بنطق نمود و بیانات اولیس را تائید کرده امر به تجهیز و تعبیه سپاه نمود و گفت هر قبیله ای تحت ریاست رئیس قبیله باید مشغول جنگ شود. همینکه قشون مهبیای رزم شدند و از فکر مراجعت منصرف گردیدند آکاممن حکم جنگ داد. افواج یونانی هر کدام قربانی های معمول خود را نموده طعام صرف کردند و اسلحه برداشتند (۱) ژوپیتر تمام این اعمال را میدید و از خیال خود غفلت نداشت. لهذا ایریس (۲) را که قاصد خدایان بود نزد پریام پادشاه تروا فرستاد و او را از خیال یونانی ها مطلع ساخت. پریام فوراً به تجهیز سپاه خود امر داد و هکتر (۳) بزرگترین پهلوانان تروا سپاه تروا را روی تلی که مقابل الیون واقع شده بود حاضر و مهبیای جنگ کرد

(۱) همر در اینجا تمام قبائل و سرکردگان قشون یونان

را مفصلاً نام برده است

(۲) *iris* (۳) *hector*

هکتر سپاه خود را که از پنجاه هزار نفر ترکیب یافته بود روی این تل صف آرائی کرد و خود در کمین نشست تا اینکه مثل دریای جوشان سپاه طرفین برای جنگ بجنبش در آمدند

حوادث سرود دوم فقط در یک قسمت از روزیست و سوم واقع شد و محل آن اولاً اردوگاه یونان و بعد اردوگاه تروا بوده است

سرود سوم

جنگ منلاس و پاریس

صدای هلهله و غریو نفیر سپاه تروا فضا را بلرزه در انداخته بود ولی سپاه یونان مثل کوه ساکت و محکم بودند. آتش جنگ هر لحظه افروخته تر میشد و نزدیک بود طرفین بیکدیگر در آویزند که از میانه اردوی تروا پاریس بیرون آمد و از سپاه یونان بزرگترین رزمجویان را بمبارزت خویش طلبید. منلاس، که ربانیده و فریبنده زن خود را در میدان جنگ دید فرصت را غنیمت شمرده به مقابله وی برخاست.

قیافه خشمگین و پر کینه منلاس در میدان قتال ظاهر شد. پاریس که جوانی خوب رو بود و دلی از عاطفه سرشار داشت و سابقاً منلاس با وی نیکی کرده بود از مشاهدۀ منلاس هم ترسناک و هم شرمندۀ گردیده بسوی اردوی

تروا برگشت و برادرش هکتر را جلو اردوی خود دید. هکتر او را مورد عتاب قرار داد و گفت چرا از مصاف منلاس برگشتی و این ننگ را تحمل نمودی تا کنون تروا به داشتن دلاور رشیدی مثل تو مباحثات میکرد و تو را پشتیبان خود میدانست ولی از این پس هم خدایان تروا از تو بیزاراند و هم خودت و برادرت در میان سرکردگان خجل و سرافکنده است. پاریس جواب داد من از سطوت منلاس نترسیده ام و قیافه عبوس کینه توز او مرا از ساحت قتال مراجعت نداده سابقه احسان اوست که مرا ار شمشیر کشیدن بروی او باز داشته است. هکتر متقاعد نشد و بقدری پاریس را توییح و سرزنش کرد که عاقبت او را برانگیخت تا به میدان نبرد باز رود. ولی پاریس از برادرش درخواست کرد که با سپاه یونان معاهده ای کنند که اولاً از سپاه تروا پاریس و از سپاه یونان منلاس به مقابلت يك دیگر بر آیند. ثانیاً هر کدام از آن دو نفر دلاور که غالب گردید جنگ خاتمه یابد و مثل این باشد که بجای سپاه حریف شکست خورده است ثالثاً هالن نصیب دلاور غالب گردد. هکتر درخواست برادرش را پذیرفته جلو اردوی یونان آمد و عقد چنین معاهده ای را تقاضا کرد. این شروط بیشتر منلاس را غضبناک و مهیبی جنگ کرد و مخصوصاً چون هالن که یکی از شروط معاهده واقع شده بود منلاس فوراً از طرف سپاه یونان قبول کرد و گفت

باید مراسم بستن معاهده را شروع کنیم . دو گوسفندیکی سفید برای آفتاب و دیگری سیاه برای زمین از طرف اردوی تروا قربانی شوند و گوسفند سومی را سپاه یونان برای ژوپتر و میمنت معاهده قربانی خواهند کرد و شخص پریام که پادشاه کل ممالك تروا و پدر پاریس است در مجلس انعقاد معاهده حضور بهمرساند تا بعد کسی نتواند از مقررات معاهده سرپیچی کند . طرفین قبول کردند و هکتر دونفر را نزد پریام کسبل داشت که وی را اطلاع دهند برای عقد معاهده حاضر شود . ابریس که قاصد عمومی خدایان بود و بطور خصوصی برای ژو پتر چاپاری میکرد مامور بود حرکات سپاه طرفین را دیده بانی کند و از قرارداد های آنان اطلاع حاصل نماید فی الفور بصورت یکد ختر خو برو و مهربانی به هلن نازل کردید . هلن مشغول بافتن پارچه ای بود که با سر سوزن وقایع جنگ تروا و یونان ۱/ روی آن طرح میکرد . ابریس او را مخاطب ساخته گفت ای سر آمد خوبان جهان برخیز ! که همین وقت پاریس با منلاس هم-اوردی میکنند . برخیز و برای تما شا بیرون آی زیرا این مبارزه در اطراف تو دور می زند .

اشک هلن جاری شد و قلبش طپیده برخاست و به دروازه شهر ایون آمد . پیر مرد ها و بزرگان قوم که در آنجا ایستاده بودند از طلعت او حیران گردیده و

خیره خیره بوی می نکریستند
 هلن از پریام که بزرگان بکردش حلقه زده بودند
 خواهش کرد میدان مبارزه را باو نشان دهد .
 در این اثنا فرستادگان هکتر و منلاس رسیدند و
 شرائط معاهده را به پریام اطلاع دادند . پریام با آنتنور
 (۱) که یکی از سرکردگان تروا بود باتفاق فرستادگان
 برای حضور در مجلس معاهده رفت . مجلس معاهده تشکیل
 گردید و سران سپاه طرفین در آن مجلس حضور پیدا
 کردند و بعد از آن که نطق هائی از طرفین ایراد گردید
 معاهده بسته شد . قربانی های معهود را نمودند و ادعیه لازمه
 را تلاوت کردند پریام قد خمید و فریون بازگشت و منظرة
 میدان جنگ که خواهی نخواهی در پیرامون فرزند او باید
 دور زندوی را سخت بوحشت افکنده بود
 پاریس سلاح بر تن راست کرد و روانه میدان
 جنگ گردید و فقط دو چیز بدرقه راهش شد یکی
 چشمهای پدر پیرش که نوجوان بی همتای خود را بمیدان
 کار زار فرستاد و دیگری دعای افراد سپاه تروا غیر از
 دیدگان پریام چشم هلن نیز قد و بالای پاریس را دنبال
 میکرد و هر دم طپش قلبش فزونی می گرفت .
 هلن از سوراخ برج دروازه الیون تا جایی که
 چشمش کار می کرد پاریس را می نکریست و لی میدان

جنگ را گرد و غبار زیادی احاطه نموده بود
 منلاس که با سلاح مکمل منتظر پاریس ایستاده
 بود دعای جنگ را خوانده و بشکار خود حمله کرد
 و ضرباتی چند میان آن دو نفر دلاور رد و بدل کردید
 منلاس که میخواست مدت هماوردی بزودی سپری شود
 و پاریس را در خاک و خون بغلطانند صبرش تمام شد و
 با قوت خشم و کینه شمشیر را بر پاریس نواخت . اما
 سپر پاریس در مقابل تیغ برنده منلاس مقاومت کرد و
 آن را خرد ساخت ،

کینه پاریس ، عشق هلن و تنگ شکست سه
 عامل قوی شدند که روح خشمناک منلاس را برای
 نواختن يك ضربت هولناك مهیا کنند

منلاس با مدد بازو و ضربت نیزه پاریس را به
 زمین افکند و می خواست داغ او را بدل پدر پیرش
 گذارد و هلن را نصیب خود سازد که زهره از مقر
 خدائی فرود آمد و پاریس را از میدان جنگ بیرون
 برد و باردوی تروا رسانیده فوراً بصورت پیر زالی شد
 و در برجی که هلن مشغول تماشای میدان جنگ و
 منتظر خاتمه امر بود وارد شد و به هلن گفت . بر خیز
 که پاریس عاشق و دلدادۀ ات در ایون منتظر تو می
 باشد .

هلن برای دیدار پاریس روانه شد و چون مطلع

گردید که پاریس مغلوب گردیده است رنجیده و غمگین
شد و پاریس را بنظر حقارت نگریست اما زهره عشق او
را بیدار کرد و هلن را تکانی داد . از این رو هلن به
پاریس از سر مهربانی در آمد و مشغول تسلیت وی
گردید

در ساحت قتال مناس هر چه کوشش کرد که
پاریس را بیابد نتوانست واکاممنن صلاى ثبوت فتح را
برای برادرش در داد و اجراء مقررات عهد و پیمان را
در خواست کرد

وقائیع این سرود مانند سرود قبل در روز
بیست و سوم بعمل آمده و محل آنها اول در میدان
جنگ و اخیرا که ملاقات هلن و پاریس است در شهر
الیون بوده است

سرود چهارم

نقض عهد

ارباب انواع مجلسی تشکیل داده و بریاست ژوپتر
خدای خدایان در موضوع جنگ مشغول شور شدند .
ژوپتر نطقی ایراد نموده و خستکی شدید افراد
سپاه طرفین را بحضار خاطر نشان کرد و گفت مصالحت
چنین است که طرفین صالح کنند . ژونن زوجه
ژوپتر به پیشنهاد شوهرش مخالفت نموده و لزوم تشکیل و

شکست تروا و خراب شدن الیون را اظهار کرد .
 ژوپیتر با ژونن موافقت نمود ولی بشرط این
 که پس از شکست تروا و خراب شدن الیون هرشهری
 که در سایه حمایت ژونن برقرار است و ژوپیتربخواهد
 آن را خراب نماید ژونن مخالفتی نکند .

آتن دختر ژوپیتر و خداوند حکمت مامور شد
 بسپاه تروا نازل گردد و آنها را برانگیزاند که بشروط
 معاهده اظهار علاقه مندی ننمایند . بنا بر این آتن بصورت
 یکی از پسران (آنتنور) بر پانداروس (۱) که یکی از
 پهلوانان اردوی تروا و سرکرده دسته سپاه مملکت لیس
 (۲) بود نازل شد و تیری باو داد پانداروس هدف تیر
 را منلاس قرار داد و دلاور یونانی بطوری از ضربت تیر
 مجروح گردید و از پا در افتاد که برادرش اکاممن
 تصور کرد منلاس کشته شد ولی منلاس او را دلداری
 داد که جراحتش قابل معالجه است اکاممن فوراً **ماکائون** (۳)
 که طبیب و جراح بی همتای اردوی یونان بود برای
 معالجه برادرش حاضر کرد و سرکرد کان یونانی همه از
 این خیانت و نقض عهد خشمگین شدند .

ماشائون بمعالجه منلاس پرداخت و بر جراحت او
 دارو زد و مرهم گذاشت تا آثار بهبودی منلاس ظاهراً
 گردید .

سپاه تروا در این موقع فرصت را از کف نداده و باردوی یونان حمله نمودند و سپاه یونان هیچ حرکتی ننموده بجای خود ثابت و محکم ایستادند .
روح اکاممن يك باره تمام زنجیر های خود را کست و آن سر کرده بزرگ را مثل طوفان خرو شده ساخت .
اکاممن در میان صفوف سپاه خود داخل شد و افراد سپاه را بغیرت و حمیت در آورد . سران اردو را تشجیع کرد و خستگان را نوازش نموده از غضب خدایان حامی یونان ترسانید دو سپاه دست و گریبان شدند و ناآره جنگ سخت مشتعل گردید . سپاه یونان از جان گذشته و مشغول کارزار شدند تا عاقبت بر سپاه تروا غلبه کردند و نزدیک بود که اردوی تروا بکلی مغلوب و نیست و نابود شود که آپلون رب النوع نور و حامی تروا سپاه تروا را بمیدان جنگ باز گردانید و همت آنها را برانگیخت که بسپاه یونان پشت نکنند آتش این جنگ که میخواست بشکست تروا خاموش شود بیشتر مشتعل شد و از سپاه طرفین باندازه ای خون ریخته گردید که موج خون زمین را پوشانید

حوادث فوق در صحرای مقابل الیون و در روز بیست و سوم واقع گردیده است . وقایع سرود دوم تا اواخر سرود هفتم همه در این روز بوده اند

سرود پنجم

انتقام کشیدن دیو مد (۱)

آتن یکی از دلاوران بی باک یونان را که تربیت شده
 ژوپتر بود امر کرد دلاوری خود را برای انتقام مناس
 بروز دهد. آریس (مریخ) رب النوع جنگ چون طرف-
 دار غلبه تروا بود آتن را وا داشت که در میدان جنگ
 باقی بماند تا حمله ای که آریس در نظر داشت بکار برد،
 دیو مد مشغول جنگ و خونریزی بود و سپاه یونان به
 پشتیبانی او دل گرم شده سپاه تروا را شکست دادند ولی
 عاقبت دیو مد گرفتار حيله آریس شد و هدف تیر پانداروس واقع
 گردید و با اینکه پانداروس ماهر ترین تیراندازان اردوی
 تروا بود ضربت تیر او باعث هلاکت دیو مد نگردید
 دیو مد همینکه زخم خود را بست بمیدان نبرد
 باز آمد و صفوف اردوی تروا را شکافته عده زیادی را
 بخاک هلاکت افکند. انه و پانداروس متفقا برای کشتن او
 کمر بستند. و بمقابله وی برخاستند، دیو مد پانداروس
 را از پا در انداخت و نزدیک بود انه را طعمه شمشیر سازد
 که زهره مادر انه عقابی را بالای سر دیو مد پرواز داد
 و دیو مد دست از انه برداشت. آتن دیو مد را مغرور
 کرد که بزهره ضربت دست خود را نشان دهد. دیو مد

زهره را هدف تیر خوش قرار داد . تیر دست زهره را مجروح کرد . زهره بسوی المپ که مقر خدایان بود شتافت و از اهانتی که دیو مد نسبت باو کرده بود بپادرش شکایت کرد . مادرش ویرا دلداری داد و زخم دستش را معالجه کرد .

آتن و ژون که از این واقعه خبردار شدند از زهره نزد ژوپیتر شکایت کردند و قول گرفتند که بتظلم زهره بعد از این ترتیب اثر ندهد .

دیو مد از خیال انتقام باز منصرف نشد و خواست اپلون رب النوع نور را مقتول سازد اما مغلوب شد و اپلون آریس را صدا زد که بکمک تروا برخیزد .

آریس بصورت انسان شد و بارد وی تروا نازل گردیده آنها را بر سر غیرت و حمیت در آورد و مخصوصا باتش کینه و خشم هکتر قهرمان بی همتای تروا دامن زد و آنه را سالما از میدان جنگ باز گردانید و سپاه طرفین بجان یکدیگر در افتادند و سیل خون جاری گردید . از سپاه تروا هکتر و از سپاه یونان دیو مد بیش از همه خون ریزی نمودند . آریس در این معرکه تروا را یاری میکرد و آنها را در هر کشمکش فاتیح میساخت .

ژون و آتن از شکست یونان آشفته و پربشان گردیده به درگاه ژوپیتر شتافتند و از خدای خدایان در خواست کردند که اجازه دهد آنها هم مشغول کار شوند و سپاه یونان

را كمك نمايند ، ژوپيتر فقط اجازه داد كه هر طور صلاح و مقتضى دانند از حملات آريس جلو گيرى كنند . آتن اين اجازه را مفتنم شمرد و ديومد را تحريك كرد كه بى باكانه با آريس مصاف داده و او را مقتول سازد . ديومد در ميدان جنگ مشغول نبرد بود كاهى حمله و زمانى دفاع ميكرد تا ميان صفوف دشمن آريس را پيدا كرد و باو ضربتى زد ، اريس مجروح شد و نزد ژوپيتر شكایت و تظلم كرد . ژوپيتر بدوا او را سخت سرزنش و توبيخ كرد سپس امر نمود كه مشغول معالجه شود و آتن و ژونن بباركاه ژوپيتر مراجعت نمودند (۱)

[۱] باعتماد يونانيهاى قديم بطوريكه از اشعار ايلياذ معلوم ميشود ارباب انواع شباهت كاملى بانسان داشته اند ، باين معنى كه تنها امتياز آنها بانسان قدرت و خلود ارباب انواع بوده است . ارباب انواع ميخوردند ، مياشاميدند ، مجلس عيش و طرب داشتند ، ازدواج ميكردند ، قصر و باركاه و خدمه و كارگر و عرابه و تمام لوازم زندگاني و تجمل و سلطنت و حكومتي را كه بشر دارد ارباب انواع بيز دارا بودند و در قسمت سوم اين كتاب مفصلا اين موضوعات نكاشته شده است

جريان وقايع فوق مانند حوادث سرود سابق در روز بيست و سوم بعمل آمده است

سرود ششم

ملاقات گلو کوس (۱) با دیو مد

ووداع هکتر با زوجه اش آندروماک (۲)

جنگ هر لحظه شدیدتر میشد و در میدان کارزار
هیچیک از خدایان حضور نداشت نه خدایان حامی یونان
و نه خدایان پشتیبان و طرفدار تروا در معرکه قتال و خون
ریزی حاضر بودند. در اینجا فقط زور بازو و قوت قلب
باید بکار رود.

موجودات عالم بالا مشغول کارهای خود بودند و
سپاه یونان و تروا بدون کمک خدایان بجنگ و خونریزی
اشتغال داشتند،

اژاکس دلاور یونانی بصفوف دشمن حمله سختی
برد و طولی نکشید که سپاه یونان غلبه کرد و اردوی
تروا عقب نشستند. هکتر آنها را با وعد و وعید از فرار و
عقب نشینی باز داشت و بداخل شهر الیون شتافته بما درش
متوسل گردید و درخواست کرد که از اتن یاری جوید
و رضایت او را بواسطه قربانیها و نذر ها برای جلوگیری از حمله
و هجوم سپاه یونان و از کشتار دیومد دلاور بی بالک یونا نی جاب کند
وقتی که هکتر با لیون رفت کلو کوس سر دستة (لیسی) از سپاه
تروا بمبارزت دیو مد آمد. و چون خود را بهم معرفی

نمودند و هر يك اسم و نسب خویش را بیان کرد معلوم شد که سابقا با یکدیگر دوست و رفیق بوده و به میهمانی هم رفته اند لهذا بیاس عهد قدیم دست مودت و دوستی داده و بدون زدو خورد جدا شدند . اما هکتر در حصار الیون بعد از اینکه از مادرش خواهش کرد که باتفاق پیرزنهای پرهیزکار بدرگاه آتن مناجات نماید باطابق برادرش پاریس شتافته دید با هلن نشسته و دل ناوی بسته است

هکتر پاریس را مورد عتاب قرار داد و سخنانی که که سراسر از نکوهش و توبیخ پر بود بر او فرو خوانده نتایج شوم و وخیم شکست اردوی تروا را يك يك شرح داد و برادرش را بترك بزم و باز گشت بمیدان نبرد و پیکار ترغیب نمود ، سپس آندروماک زوجه خویش را طلبید ولی آندروماک را در خانه اش نیافتند و به هکتر خبر دادند که آندروماک برای تماشای حرکات و اعمال سپاه بخارج دروازه شهر رفته است که از فراز باروی شهر به تماشا مشغول شود .

هکتر از الیون بیرون آمد و آندروماک را با بچه اش در بالای حصار شهر بدید و مدتی با او بصحبت پرداخته خدا حافظی و وداع کرد و بمیدان جنگ رفت . پاریس هم از سخنان هکتر متنبه گردیده سلاح پوشید و برادرش ملحق گردیده هردو بصحرائی که مقابل حصار الیون و قرارگاه اردوی تروا بود شتافتند

جریان حوادث این سرود مثل سرود قبل در روز
بیست و سوم بوده و محل حوادث اولاً بین رود سیموئیس
(سیماس) (۱) و رود اسکاماندر (۲) و اخیراً داخل شهر
الیون بوده است

سرود هفتم

جنگ هکتر و آژاکس

وقتی که هکتر و پاریس باردوگاه خود رسیدند آتش
جنگ مشتعل بود و میخواست فتح و غلبه نصیب سپاه تروا
گردد. آتن مضطرب شد و از عاقبت امر که بشکست
یونان منتهی میگردید در اندیشه فرو رفت و تصمیم گرفت
که یونانیان را کمک کند.

اپلون حامی تروا باو ملحق شد و قرار دادند که در
آن روز جنگ را تعطیل کنند ولی هکتر بمیدان جنگ آمد
و برای هموردی خود شجاعترین پهلوانان یونان را طلب کرد
آتن و اپلون به هلن اوس (۳) غیب گوی تروائی
وحی فرستادند که از قرار داد آنها هکتر را مطلع سازد
ولی هکتر از عزم خود باز نه ایستاد و بزرگترین دلاوران
یونان را به مبارزت خویش خواست در جواب هکتر از
سپاه یونان جز سکوت مطلق چیز دیگری مشاهده نگردید
منلاس در میان اردوی خود برخاست و سردکرکان سپاه

را به تنبلی و ترسناکی و سستی عزم وصف نمود بعد از مناس نستر پیرنطق مؤثری کرد عاقبت نه نفر از سرکردگان داو طلب جنگ هکتر شدند و چون قرعه کشیده شد بنام آژاکس افتاد . آژاکس سلاح برتن آراست و بمقابله هکتر رفت . چندین حمله که میان طرفین رد و بدل شد شب فرا رسید و آنها را از یکدیگر جدا ساخت . افواج سپاه بقرارگاه خود رفتند . نستر در اردوی یونان ندا کرد که به دفن کشتگان پردازند و تا زمانی که از دفن آنها فارغ نشده اند جنگ در حال وقفه و تعطیل خواهد ماند .

در اردوی تروا هم آنتور سرکردگان سپاه را دعوت کرد که برای جلو گیری از قتل نفوس هلن و اموالش را باردوی یونان باز گردانند .

پاریس در باز گردانیدن هلن مخالفت کرد ولی در رد کردن اموال او موافقت نمود و عقیده اش این بود که در عوض هلن مقداری مال بر اموالی که یونان رد مینمایند علاوه کنند .

پریام رسولانی باردوی یونان فرستاد و عقیده پاریس را بانها ابلاغ کرد و تقاضا نمود که اجازت دهند برای دفن مقتولین جنگ موقتاً موقوف باشد . فرستادگان پریام دعوت و تقاضای پادشاه خود را باردوی یونان ابلاغ کردند و تمام سرکردگان سپاه یونان آن دعوت را پذیرفتند فقط دیو-

مد از قبول آن استنکاف کرد و گفت نباید جنگ را
موقوف ساخت . عاقبت جنگ موقوف شد و طرفین بدفن
اجساد مقتولین پرداختند

یونانی ها پس از آنکه از دفن اجساد فراغت پیدا
کردند روز دیگر بر حسب مشورت نستر برای جلوگیری
حمله و هجوم سپاه تروا شروع بحفر خندق نمودند و پشت
خندق حصار محکمی بنا کردند . نپتون (۱) رب النوع
دریا چون کینه یونان را در دل داشت و مشاهده کرد که
این خندق و این حصار برای سپاه یونان سنگر بسیار محکمی
است در مجلس شورای خدایان از یونانی ها بدگوئی کرد
و از آنها بسی عیب جوئی نمود . ژوپیتر او را امر
بسکوت کرد .

افواج سپاه طرفین بقیه شب را بضيافت و خوردن
طعام و شراب صرف نموده و خوابیدند
روز بیست و سوم بجنگ هکتر و آژاکس و روز
بیست و چهارم بقرار داد تعطیل جنگ و روز بیست و پنجم
بدفن مقتولین و روز بیست و ششم به بناء حصار و حفر
خندق یونان تمام میشود

سرود هشتم

پیکار دوم

همینکه ساعات آخر شب گذشت و سپیده دم ، سطح

ترین تیر اندازان یونانی بود بسی خوں ریزی نمودند ولی
توسر مجروح گردید . یارانش بزودی او را در یافته برای
معالجه از میدان پیکار بسوی کشتی بردند .

ژوپتر از کمک یونان منصرف شد و بیاری کردن
تروا پرداخت . سپاه تروا فتح شایانی کردند . ژونن و
آتن بکمک یونان شتافتند ژوپتر ایریس را بجلو گیری آنها
فرستاد . و ان دو را بدون اینکه بمقصد رسیده باشند بر
گردانید ژوپتر با لمپ مراجعت کرد . خدایان بکردش
حلقه زدند و عاقبت امر را از او استفسار نمودند . ژوپتر جواب داد که سپاه
یونان را باید باندازه ای سرکوبی و کوشمالی داد تا آتش
خشم آشیل خاموش گردد و برای جنگ و مقابله سپاه
تروا حاضر شود

ظلمت شب در رسید و فریقین از هم جدا شدند .
هکتر جاسوسان و دیده بانانی بر اردوی دشمن گماشت
که شبانه فرار نکنند . اردوی تروا سلاح خود را بر
زمین نکندارده و برای دیده بانی دشمن هزاران مشعل
افروخته بودند تا اینکه بامداد فرا رسد و سپاه یونان را
یکباره منهزم نمایند

وقائع این سرود در یک روز تمام بعمل آمده و
محل جریان عمده حوادث نزدیک ساحل دریا و بقیه در
قرارگاه های ژوپتر بوده است

سرود نهم

هیئت اعزامیه برای ترضیه آشیل

هیئت فتح و غلبه سپاه تروا ترس و وحشت سختی
 بر اردوی یونان مستولی کرد . آگاهمن که سپهسالار
 کل قشون بود و بالطبع مسئولیت شکست بیشتر بطرف
 او متوجه میگردد ناچار شد که در خصوص مراجعت
 بیونان یا مقاومت در مقابل ضربت و حمله تروا با سرکردگان
 شور نماید پس امر کرد سرکردگان را برای تشکیل
 شورای قشونی احضار کنند و چون آنها نزد آگاهمن
 حضور بهم رسانیدند آگاهمن مجلس را منعقد کرد و نطقی
 ایراد نموده خستگی سپاه و عدم مساعدت خدایان را ذکر
 نمود و گفت چنانچه حضار صلاح دانند صلاهی رحیل و
 عودت بیونان دهیم دیومد بر خاسته در جواب آگاهمن
 پایداری و ثبات را لازم شمرد و بعد از وی نسترن نیز
 مراجعت سپاه را مقتضی ندانست . آگاهمن جاسه را ختم
 کرده گفت برای شور دیگری من سرکردگان را دعوت
 میکنم که در ولیمه و میهمانی من حاضر شوند سر-
 کردگان در خیمه آگاهمن حاضر شده و پس از صرف
 طعام نسترن برخاست و گفت اگر چه سپهسالار کل قشون
 هر امری دهد باید همه اطاعت کنیم و در مقابل میل

و رغبت او سر تعظیم فرود آوریم ولی چون با ما
وارد شور گردیده من اجازت می طلبم که عقیده و
صلاح دید خود را بعرض او برسانم . اکاممن گفت هر
چه را صلاح دانی بگوی . نسترگفت ما باید از آشیل
معدرت خواسته و هر طور هست در پی رضایتش بر آئیم
زیرا چنانچه توانستیم آشیل را راضی کنیم که برای جنگ
حاضر شود ژوپتیر که تمام کائنات محکوم حکم اوینسد
نیز از ما راضی خواهد بود . اکاممن قبول کرد و
هیئتی از سران سپاه بریاست اولیس معین گردید که با
هدایا و تحف بسوی آشیل کسبل داشته و از وی ترضیه
بخواهند . هیئت اعزامی از اشخاص ذیل تشکیل یافت :
اولیس - نستر - فنیکس (۱) - آژاکس - ادیوس (۲)
اوریبات (۳)

و هدایا عبارت بود از هفت عدد سه پایه که هنوز
در آتش استعمال نشده باشد (۴) ، بیست عدد طشت
صیقلی شده ، ده کیسه پول طلا (۵) ، یکرأس اسب که

(۱) *phenix* (۲) *odius* (۳) *Eurybate*

(۴) در قسمت سوم کتاب اینگونه رسوم و عادات

شرح داده شده

(۵) نتیجه تحقیقاتی که مفسرین اشعار همرنموده

اند قیمت پول های در آن ده کیسه بحساب ابن زمان

چهل هزار فرانک بوده است

در اسب دوانی ها مگر را از میان دوازده اسب جانیره
را ربوده است و هفت نفر کنیز که هم صاحب روی زیبا
و موی دلکش و هم دارای صنعت و کمال بوده باشند

هدایای فوقی را اکاممن پیشنهاد کرد و همه تحسین
نمودند و اکاممن در همان مجلس متعهد شد که چنانچه
الیون را فتح نمایند هدایای دیگری که يك يك آنها را
ذکر نموده به آشیل اهدا نماید و همچنین هفت مملکت را
بعد از غلبه بر تروا و مراجعت بیونان به آشیل ببخشد
صدای تمجید و تحسین از جمیع حضار بلند گردید و
همگی سجایای اخلاقی اکاممن را ستایش کردند و توفیق
سپاهرا از درگاه خدای خدایان مسئلت نموده سلامتی
اکاممن و پیشرفت ماموریتی که هیئت اعزامی داشت ساغر
زدند و چون از نوشیدن شراب فارغ شدند برای عزیمت
و اجرای ماموریت^۱ مهیا گردیدند . نستریک یکرا سفارش
کرد که در ترضیه آشیل اسرار و جدیت کنند

هیئت مزبور از خیمه اکاممن حرکت کرده بساحل دریا
که آشیل در آنجا انزوا کنزیده بود رهسپار گردید . آشیل
برای تسلیت و تخفیف درد و غم مشغول چنك زدن بود
و با پاترگل (۱) یکنه دوست عزیز خود و دو نفر از
کنیزان خوبروی روز کار پر از اندوه و محنت خویش را
بسر میبرد که فرستادگان اردو رسیدند ، آشیل برخاسته به

آنها سلام و تحیت گفت و روی فرش نشانیده به پاترگل گفت از شراب مخصوص خودش برای میهمانان حاضر کند و خود برخاست و مشغول افروختن آتش گردید ، سپس يك گوسفند ، يك بز ، يك گراز جوان و فربه برای پدیرائی واردین ذبح کرد . همینکه افروختگی آتش تمام شد و گوشت را کباب نمودند سفره را گسترده و مشغول صرف طعام شدند . پس از صرف طعام آژا کس شروع بسخن کرد و آشیل را ثنا گفته ماموریت فرستادگان را بیان نمود . بعد از وی اولیس خطبه ای خواند و سوابق خویش را با آشیل اظهار داشت و وصایاییکه پدر آشیل به پسرش کرده بود بخواند و مودت و صمیمیت اکاممن را ابلاغ کرد و آشیل را سو گند داد که اگر نسبت به اکاممن بی مهر- است مساعدت خود را از قوم خود دریغ ننماید . نطق اولیس هیچ تاثیری در آشیل نکرد و از قبول دعوت اولیس استنکاف نمود . سپس فنیکس که استاد و مربی آشیل بود شروع بصحبت کرد و ایام کودکی آشیل را بیاد وی آورد که چگونه او شاگرد خود را دوست میداشت و از وی توجه میکرد باندازه ای که آشیل مثل فرزند عزیز برای او گردیده بود . فنیکس برای ترضیه آشیل بسی اصرار و التماس کرده از جانب اکاممن بسیار تواضع و فروتنی نمود بعد از او آژاکس نیز از طرف اکاممن عذر خواهی کرد و علاقه و محبت سرکردگان سپاه را باشیل برگفت ولی چه سود آن خطابه ها ، آن فروتنیها

و آن عذر خواهی ها آشیل را قانع نساخت و این دلاور که قلب رنجیده ای داشت از عناد خویش دست نکشید . هیئت اعزامی بدون انجام مقصود نزد اکاممن مراجعت کردند و سرگذشت ملاقات خود را بیان نمودند . دیومد که با سایر سران قشون حاضر بود گفت اگر آشیل راضی نشد و بکمک ما نیامد مارا باکی نیست . ما در مقابل قوای خصم مقاومت خواهیم کرد . اکنون شایسته چنین است که برای حضور در جنگ فردا بیش از این اوقات خود را صرف صحبت آشیل ننموده برفع خستگی پردازیم . حضار از سخنان دیومد بر سر غیرت در آمده و برای جنگ فردا تصمیم گرفتند .

سرود دهم

اولیس و دیومد شبانه مشغول تحقیق اوضاع سپاه

دشمن میشوند

ظلمت شب عالم را فرا گرفته بود . سپاه یونان از خواب و آسایش تمتع میبردند ولی اکاممن بسیار مشوش و پریشان حال بود و چون سعی او در ترضیه آشیل سودی نبخشید ، بود افکارش سخت تشنج واضطراب داشت و از این جهت تمام طول شب نخواید رعد میگرید و برق ، هوا را مثل قلب اکاممن هر لحظه دچار لرزش و اشتعال میکرد

اکامن در اندیشه جنگ فردا غوطه ور بودگاهی
 باردوی خود نظاره میکرد و زحانی باطراف خیمه های
 سپاه تروا متوجه میکردید . در اردوی یونان سکوت و
 آرامی حکمفرما بود ولی ازمیانه کشتی های تروا اواز
 جوانان که با آهنک زیر وبم نی برمی خاست سپه سالار
 یونان را برانگیخت که لااقل شب را به تنهایی طی نکند
 و درمهم فردا دیگری را نیز در اندیشه و فکر خود شرکت
 دهد بنا براین پس از از التجا و تضرع بدرگاه ژوپتر از
 جا برخاست و بالاپوش خود را که از پوست شیرتعبیه
 گردیده بود بردوش افکند و بسوی خیمه نستر رهسپار
 شد .

منلاس هم کمتر از اکامن اضطراب و تشویش نداشت
 و فکر پریشانیش خواب از چشمش ربوده بود اکامن بیش
 از منلاس اندیشه شکست سپاه خود را داشت ولی منلاس
 فکر میکرد که این خون ریزی ها و این کشمکش ها
 همه برای اوست و باعث این قشون کشی و محاصره
 ده ساله الیون و رنجیدن آشیل و غضب خدایان و رنج
 و زحمت سران سپاه ، فریفتن هلن زوجه او می باشد و نفوس
 بیشمارى که در تمام طول جنگ ده ساله کشته شده اند
 فی الحقیقه در راه وی قربانی گردیده اند این فکر منلاس
 را بسی اندوه ناک کرد و برای یافتن راه چاره مصمم شد
 که در آن ظلمت شب برادرش اکامن را ملاقات کند پس از جا

بر خاست و سلاح مختصری برتن آراسته بالا پوش خود را که از پوست ببرتهیه شده بود پوشیده بسمت قرارگاه اکاممن حرکت کرده و چون جاه کشتی های اردوی خود رسید اکاممن را ایستاده دید و با اتفاق وی برای سرکشی اردوی خود رفتند و از سرکردگان سپاه هر کدام که خوابیده بودند بیدار نمودند و نستر را برداشته بسر کشتی قراول ها شتافته آن ها را نوازش کردند نستر پس از تمجید از اجراء وظائف و شب بیداری آن ها گفت از میان قراولان اردو کدام پهلوانست که باردوی تروا رود و از اوضاع آن ها تفتیش و تجسس نماید تا هم خدمتی را بیونان انجام داده و درمیانه اقران سرافراز شود و هم مورد انعام و مكرمت سپهسالار گردد . همگی سكوت كردند ولی دیومد داو طاب انجام این مهم گردید و گفت چنانچه یکنفر دیگر را بامن همراه کنید من شکی ندارم که بمقصد نائل خواهیم شد و اولیس داو طاب گردید که دیومد را در انجام آن عمل شریك و سهیم شود

دیومد و اولیس سلاح پوشیده و پس از تلاوت ادعیه لازمه و استعانت از درگاه خدایان بسوی اردوی تروا عزیمت نمودند و در این اثناء مرغی از طرف راست آن ها پرواز کرد و نشانه فال نیک گردیده هر دو از این پیش آمد خرسند شدند

اما در اردوی تروا هکتر نخواستید و مجاسی از

سران سپاه خود منعقد ساخته گفت کیست که بخواهد مالک دو اسب راهوار گردن بلند و نفیس ترین ارابه هاشود بشرط این که امشب باردوی دشمن رود و تحقیقاتی از حال آن ها نموده باز گردد و ما را خبر دهد جوانی آراسته که اسمش دلن (۱) و صاحب مال و مکت بود باین انعام طمع کرد و گفت اگر هکتر قسم یاد نماید که بعد خود و عطای این انعام وفا کند و اسب ها و ارابه آشیل را بان انعام اضافه نماید من این کار را بعهده میکیرم . هکتور سوگند یاد کرد و درخواست دلن را نیز پذیرفت

دلن برای انجام مأموریت خویش سلاح کامل پوشید و بسوی اردوی یونان رهسپار شد ولی آیا این جوان باردیکر باردوی خود خواهد رسید و انعام را دریافت خواهد کرد ؟ آیا از ارابه ذیقیمت و مشهور آشیل تمتع خواهد برد ؟

دوثلث از آن شب دیجور گذشته بود که آن جاسوس تروائی به دیومد و اولیس برخورد و اسیر گردیده دیومد و اولیس تمام اوضاع و احوال اردوی تروار از وی سؤال نموده و قرار کاه تمام قسمت های قشونی و خیال هکتر که آیا چه گونه میخواست فردا باردوی یونان حمله کند و قوای آنها را درهم شکند تحقیق نمودند ،

همینکه دِلن جواب يك يك سؤالات را بگفت خواست راه خود پیش گیرد اما شمشیر دیومد سر او را يك سو پرتاب کرد و اسب های نجیب وی مانند اشیل نصیب وی نکردید

اولیس تمام اسلحه مقتول و بالاپوش او را که از پوست گرگ ساخته شده بود برای تقدیم بمعبد ژو پیترو تصرف کرده بدون درنگ باردوگاه تروا شتافتند و بطوری که دِلن گفته بود دسته قراولان تراسی (۱) را که پیش از دوازده نفر نبودند مشاهده کردند که سلاح خود را بر زمین گذارده و در سه صف خوابیده اند رئیس آن ها در وسط قرار گرفته و هر يك پهلوی اسب خود خوابیده است

اولیس قبل از دیومد آن ها را دید و فوراً برفیق خود اشاره کرد که ساکت باشد و مشغول کار شود دیومد شجاع و بی باک بر حسب اشاره اولیس تمام آن دوازده نفر را کشت و تارئیس آن ها خواست خبر دار شود که شمشیر دیومد او را مهلت نداد و باتباعش ملحق کرد و اسب معروف او را برداشتند و باردوی خود مراجعت کردند این شبیخون و این زبر دستی اردوی تروا را مدهوش و متحیر ساخت و هیاهوی آن ها را بلند کرد . اولیس و دیومد چون باردوی خود رسیدند نستر به بانتظار آن ها بود واقعه را سؤال کرد و اردوی یونان از این دستبرد

و مظفریت و اطلاع بر احوال دشمن - بسی سرور گردانیده بشراب
نوشی پرداختند

سرود یازدهم

پیکار سوم

چون « آهوی بامداد از خواب گاه خود بر
خاست » ژوپیتز « وبال و فتنه را که بیرق جنگ در
دست داشتند رهسپار زمین کرد » (۲) هردو سپاهمهای
کارزار شدند اکمن غرق پولاد گردید و سپاه خویش
را تحت حمایت آتن و ژونن آراست و باردوی تروایورش
بردهکترافواج سپاه را روی تل مقابل ایون اراسته و خود

(۲) این دو جمله عین تعبیرات همراست و چون
نگارنده از تلخیص ایلیاد فقط دو مقصود در نظر دارد
یکی ذکر عادات و رسوم و درجه تمدن سه هزار سال
قبل ملت بزرگی مانند یونان قدیم که ماخذ و مسند ان اشعار
ایلیاد بود. باشد. این مقصود در قسمت سوم کتاب
مندرج گردیده و مقصود دیگر شرح جنگ معروف یونان
و تروا و سرگذشت پهلوانانی که در آن جنگ داخل
بوده اند که مناسبتی به بیدار کردن روح رچیز نیز در ایران شده باشد
قسمت دوم کتاب یعنی همین قسمت باین مقصود اختصاص
یافته. بنا براین دو جهت بود که تمام تعبیرات شاعر بزرگ
یونانی را ذکر نمودیم و برای نمونه بدگر دو جمله فوق
اکتفا نمودیم

منتظر حمله دشمن نشسته بود. سپاه یونان هجوم و حمله سختی نمودند و جنگ بزرگ و خونینی در گرفت. اکاممن در آن روز بطوری شهامت و شجاعت خود را بخرج داد که تمام سپاه تروا را حیران نمود و تاب و توان پایداری را از آن ها سلب کرده از مقابل وی فرار نمودند

اکاممن مانند شیر کرسنه نعره زنان بدنبال آن ها شتافت و سخت خون ریزی کرد تا اینکه آن ها را بکلی از ساحت قتال بیرون نمود و بدروازه الیون رسانید و پیتر که وقایع این جنگ و شکست و هزیمت سپاه تروا را بدیده صبر و تحمل می نکردیست چون دید سپهسالار یونان بیای حصار بلند و محکم الیون رسید و نزدیک است که پایتخت مملکت پهناور تروا بدست آن دلاور یونانی باخاک یکسان گردد مانند برق از کنبد آسمان بزیر آمد و بر فراز کوه (ایدا) که تخت خداوندیش در آن جا نصب بود قرار گرفت و ایریس قاصد خدایان را مأمور کرد به هکتر اشاره کند که از جنگ دست کشد و اکاممن را بحال خود گذارد تا و پیتر اکاممن را به بلائی گرفتار کند و ویرا سخت مجروح سازد. ایریس سوار ارابه چاباری خود گردید و بیک لحظه امر خدای خدایان را به پهناور خسته و جنگجوی تروا ابلاغ کرد. هکتر اطاعت نمود. اکاممن در اطراف دیوار مشید الیون مشغول خون ریزی بود و هر دم با یکی از

قهرمانان سپاه دشمن مصاف میداد ولی طولی نکشید که بکنفر از پهلوانان تروا زور بازوی خود را خواست با و نشان دهد دلاور قهار یونانی را هدف نیزه خویش قرار داد . اکاممن تا ضربت نیزه را احساس کرد بحریرف مان نداد و او را طعمه تیغ بیدریغ کرد اما ضربت نیزه ویرا تا توان ساخت و یا رانش او را از میدان نبرد بیرون بردند . هکتر بدون درنگ در میان سپاه خود قد بر افراشت و آن هارا به حمله و انتقام تحریک کرد . افواج درهم شکسته تروا دوباره حاضر جنگ و مقابله شدند و یکباره بسپاه یونان حمله کردند

هکتر افواج سپاه را پی در پی مامور حمله و یورش می کرد و خود را بقلب سپاه یونان می زد . دیومد ناگهان در برابر او پیدا شده و با وی مدتی مشغول مبارزه کردید هم او و هم سپاهش را از حمله کردن و جلو رفتن بازداشت ولی پاریس بطوری دیومد را هدف پیکان خود ساخت که دیومد دیگر نتوانست مقاومت نماید اولیس فورا بکمک اوشتافت و با سپاه تروا سخت مصاف داد عاقبت سوکوس (۱) از پشت سر نیزه ای بسوی او حواله کرد . نیزه بکتف اولیس فرود آمد و از سینه اش سر بیرون کرد . اولیس نگذارد حریف از چنگش قرار کند همینکه دانست این ضربت خطرناک از طرف چه شخصی بوده است او

را طعمه شمشیر خود کرد و در خاك و خون غلطانیداما آن ضربت سخت بسی ویرا زبون ساخت و نزدیک بود که آن پهلوان دانشمند در میان کیر و دار جنگ کشته شود که آژاکس و مناس بفریادش رسیدند و او را از وسط غوغای جنگ بیرون فرستادند . آژاکس از مجروح شدن اولیس سخت متأثر گردید و آتش خشمش مشتعل شده بجان سپاه دشمن افتاد . در برابر این پهلوان قهار که تاب مقاومت داشت . آژاکس غضبناك بود . روح او از مشاهده زخم حکیم بافرهنگ یونان طغیان کرده بود . در مقابل شمشیر برنده و نیزه خارا شکاف اولیس سرها بر زمین افتاد و بسیاری پیکر ها بجاك و خون آغشته گردید . چگونه افواج تروا میتوانستند جاو این دلاور خشمکین ثبات و پایداری داشته باشند . آژاکس سپاه تروا را منهزم ساخت ولی هکتر از میان میسر سپاه خود بسوی او تاختن کرد و تیر مانند باران تند بر آژاکس باریدن گرفت و عاقبت مجروح گردید و در این پیکار سخت و هولناك عده ای از سران سپاه یونان کشته شدند . آشیل که در گوشه عزلت اخبار جنگ را می شنید و از فتح و شکست طرفین مطلع میکردید چون خبر کشته شدن سر کردگان یونانی را بشنید پریشان خاطر و آزرده شده پا ترکل را فرستاد که حقیقت واقعه را تحقیق نماید . نستر واقعه را برای پا ترکل ذکر کرد و خستگی و زحمت و زبونی و

تزلزل سپاه یونان را بر وی حکایت نمود و باو یاد آوری کرد که امروز دیگر کار از کار گذشته و مناسب نیست که بیش از این آشیل بسپاه یونان بی علاقه باشد و چنانچه از خبری که (ته تیس) مادرش باو داده و گفته است که در این جنگ کشته میشود باک و هراس دارد ، وارد میدان جنگ نشود . فقط برای ترسانیدن سپاه تروا سلاح بیوشد . نستر به پاترکل تاکید کرد که آشیل رانصیحت دهد و او را از عاقبت ، و خیم شکست یونان بترساند پاترکل بسوی آشیل برگشت و بیچارگی سپاه یونان را شرح داده از وی خواهش کرد که یا اجازه دهد خودش بکمک سپاه بر خیزد و بمیدان جنگ رود یا او - آشیل - اگر وارد کار زار نمی شود برای این که سپاه دشمن را بترساند فقط سلاح بیوشد تا دلا وران تروائی حساب کار خود را بنمایند

سرود دوازدهم

جنگ خندق

سابقا ذکر کردیم که یونانی ها برای جلوگیری حملات سپاه تروا و داشتن سنکر محکمی حصاری متین برپا نمودند و اطراف آن را خندق عمیقی حفر کردند ولی در موقع بنای حصار قربانی های معموله را فراموش کردند و از این جهت هر چند که آن بنا حصارى بلند و

متین بود اما خدایان توجهی بان نداشتند زیرا هر بنائی که در سایه حمایت خدایان بنامد البته دستخوش انهدام و زوال سریع خواهد بود از همین نقطه نظر بود که پس از جنگ ده ساله و بعد از آنکه الیون بدست یونانی ها فتح و تصرف گردید و آن شهر زیبا و معمور با خاک یکسان شد، نپتون خداوند دریا و آپلون خداوند نور طوفان و سیل را بر آن حصار رفیع و مشید، مسلط ساختند و ژوپیتر نیز باران شدیدی را بر آن مستولی کرد تا در مدت نه روز بنیان آن را از پا در افکنده و صخره هائی که برای شالوده آن دیوار منیع بکار رفته بود خرد و مانند رمل کردید

همین غفلت جبران نا پذیر باعث شد که پس از کیرو دار و هنگامه بزرگ و خونینی که در سرود قبل به آن اشاره نمودیم یونانی ها را از آن قلعه محکم فرار دهد و بسفائن ماتجی سازد. ان واقعه از این قرار بود که سپاه تروا یونانی ها را از میدان جنگ بسوی حصارانندند و سپاه یونان بطوری از رعب هکتر مضطرب و پریشان گردید که تاب مقاومت بکلی از آنها سلب شد و هکتر تصمیم گرفت که سپاه خود را از خندق بگذرانند و از خندق نیز بقلعه و کشتی های یونان رسد برای این اقدام سپاه خود را حاضر کرد . پلیداماس (۱) دلاور دانشمند

پیشنهاد کرد که تمام قشون از ارابه های خود پیاده شوند و یکمرتبه بطرف خندق و حصار حمله کنند . پیشنهاد او باتفاق تمام سر کرد کان تصویب شد و سپاه تروابه پنج قسمت تقسیم گردید که هر قسمتی بریاست رئیس قسمت حمله نماید فقط آریوس (۲) به پیشنهاد پلیداماس موافقت نکرد و بخیال میدان جنگ همان طوری که سوار ارابه بود حمله کرد و کشته شد بقیه قسمت های سپاه تروا حمله کردند و چون بمدخل حصار رسیدند دو نفر از دلاوران یونانی بمقابلت آنها آمده و در اینجا شجاعتی بخرج دادند که از حد تعریف و وصف خارج است . هکتر زد و خورد میکرد و جلو میرفت تا بمدخل حصار رسید همین که خواست وارد شود در میسر سپاه تروا کر کسی ظاهر شد که مار زنده ای در چنگال داشت پلیداماس رنگش پرید و حالش دگرگون شده بیاز ایستادن جنگ اشاره کرد هکتر او را نکوهش نمود . رای او را زد . یونانیها مقاومت کردند و از جای خود عقب تر نرفتند و حمله کنندگان را سخت تیر باران نمودند آژاکس بزرگ و آژاکس کوچک در میان یونانیها و سرپیدون (۳) و کلوکوس در میان تراوانی ها بسی خونریزی کردند و بیش از دیگران دلاوری خود را نشان دادند ولی عاقبت کلوکوس مجروح شد و فرار نمود و سرپیدون به تنهایی یاقی مانده حصار را شکافت و منفذی برای ورود

قسمت خودش درست کرد و چون خواست وارد شود
آژاکس بزرگ با او مصاف داد و جلوگیری کرد. در
آنموقع عده کشتکان از شماره بیرون رفت. ژوپیتز
از تروا دستگیری نمود و هکتر از افواج خودسوا شده
سنگ عظیمی بیکى از مدخل های حصار زد و انرا خرد
کرده با سپاه خود وارد سنگر و حصار یونانی ها گردید
و بقدری آنها را دنبال کرد که ناگزیر به کشتی های خود
پناه بردند

سرود سیزدهم

پیکار چهارم

ژوپیتز هکتر را یاری کرد تا هکتر بکمک و توفیق
خدای خدایان با انصار و اعدوانش بایستگاه سفائن یونان
رسیدند و جنگ تن به تن سخت درگرفت. تروائی ها از
پیشرفت خود دلیر گردیده و یونانیها از شکست خودبسی
پریشان و متزلزل شدند و بسیار تلفات دادند. نپتون رب
النوع دریا از شکست یونان آزردده خاطر شد و برترنزل
و اضطراب سران سپاه یونان ترحم و رافت کرده بطوری
که ژوپیتز ملفت نشود بشکل کلشاس غیب گو بر آژاکس
بزرگ و آژاکس کوچک نازل گردید و آن دو نفر دلاور
یونانی را برانگیخت که عنان ثبات و مقاومت را از کف
ندهند و با قوم خود از هکتر و پیشرفت او ممانعت کنند
سپاه یونان بگرد آژاکس بزرگ گرد آمده و سپاه تروا

سخت حمله کردند و جنگ بزرگ و خونینی نمودند تا عاقبت از هکترو یارانش جلوگیری کردند . هکترو مجروح شد و از ایستگاه کشتی های یونان دور گردید و لی آمفیماک (۱) که یکی از سلاطین یونان بود در آن گیر و دار کشته شد .

نپتون از کشته شدن این پهلوان مکدر و خشمگین گردید و در این بار بصورت توآس (۲) بر ایدومنه (۳) هبوط کرد و او را برای مقابله خصم و انتقام تهییج نمود ایدومنه غرق سلاح شد و باتفاق مریون (۴) راننده ارابه اش بسمت میسره سپاه عزیمت کرد . آژاکس بزرگ و آژاکس کوچک در قلب قشون مشغول پیکار بودند و هر دو سپاه بنبرد اشتغال داشتند . شماره مقتولین بفوج فوج رسید . ژوپیتر از تروا و نپتون از یونان دستگیری میکرد . روز قهرمانی و شهامت ایدومنه رسیده بود این دلاور قهار سخت غضبناک بود بهر طرف که روی میاورد سیل خون جاری میکرد شمشیر برنده او بسی سرها را بی تن کرد و بسی پهلوانان و جنگ آوران تروائی را بخاک و خون غلطانید ، سپاه تروا تاب مقاومت نیاوردند و از مقابل آن جنگجوی بی باک فرار کردند . کفه فتح یونان میخواست سنگینی کند . فقط هکترو در جای

(۱) Amphimague (۲) Thoüs (۳) Idioménée

(۴) Mérion

خود ایستاده بود و در برابر فشار و هجوم دشمن پایداری و ثبات خود را نشان میداد. یونانیها خواستند آخرین ضربت را باردوی حریف وارد سازند لهذا در همان موقعی که تروائیها میخواستند بمیدان جنگ پشت کنند دسته تیراندا زان یونانی آنها را تیر باران کردند پلیدا ماس چون این حال بدید و وخامت امر را فهمید سران سپاه را جمع کرد تا از آنها پرسش نماید که صلاح در صبر و مقاومت است یا تسلیم و هزیمت. هکتر گفت برای من مردن بهتر است تا فرار. من مقاومت میکنم تا کشته شوم. آنکاه در صفوف سپاه خود رفت و آنها را بجنگ تحریص و ترغیب نمود و برادرش پاریس را سخت عتاب کرد که چرا رعب سپاه یونان را در دل جای داده است. نکوهش هکتر در پاریس تأثیر کرد و هر دو نعره رعد آسائی کشیده بمیدان جنگ وارد شدند و بار دیگر تنور کارزار گرم شد و «چنان غریوی از دو سپاه برخاست که ژوپتر در طارم فلک صدای آن را شنید»

سرود چهاردهم

حیله ژونن بشوهرش ژوپتر

در اردوگاه یونان نستر بیرستاری (ماکالون) که مجروح گردیده بود اشتغال داشت. هیاو و گیرو دار جنگ بگوش او رسید. از خیمه بیرون آمد. منظره ای

بس هولناك دید . آكاممن ، اولیس و دیو مد همه زخم
 بر داشته و در مهم جنگ مشغول شور بودند . آكاممن
 رای داد که چون ژوپتر سپاه دشمن را یاری میکند بهتر
 آنست که بیش از این مقاومت ننموده و به یونان مراجعت
 کنیم . اولیس رای اوراناصواب دانست و سخت برآشت .
 دیو مد رای داد که باید بساحت قتال روی آورد امید آن
 که چون در میان سپاه باز گردند آتش غیرت و حمیت آنها
 افروخته شود این رای پسندیده شد و دلاوران مجروح بمیدان
 نبرد باز گردیدند . نمیتون بصورت یکنفر سپاهی سالخورده بر
 آكاممن نازل شد . او را بر سر نشاط و اقدام درآورد . سپاه
 یونان مقاومت کردند . ژونن از اینکه شوهرش ژوپتر ترور را
 کمك و یاری مینماید مشوش و مضطرب بود و برای پیدا
 کردن راه چاره حیلہ ای بنظرش رسیده پس کمر بند
 زهره را بعاریت گرفت و خودش را زینت و آرایش کرده
 بجزیره لمنس (۱) فرود آمد و از « خواب » که برادر مرگ بود
 خواهش کرد بر او منت گذارد و چشمان ژوپتر را خواب
 آلوده سازد خواب گفت کیست که بتواند بر خدای خدایان این
 جسارت را نماید و این حیلہ را نسبت بوی معمول دارد
 ژونن ابرام و التماس کرد و گفت ژوپتر چندان علاقه -
 مند باردوی تروا نیست بالاخره « خواب » رام شد و از
 مقر خود بسوی المپ عزیمت نموده باهستگی در یکی از

جنگل‌های حوالی کوه (ایدا) مخفی شد و بر چشمان ژوپیتز آرام آرام چرت دمیده همینکه ژوپیتز بخواب رفت ژونن قضیه را به نپتون اطلاع داد. نپتون فرصت را غنیمت شمرده بكمك يونان پرداخت يونانيها دلیر شدند و سپاه تروا نهب زده را حمله کردند. آژاکس در میان کشمکش و گیر و دار جنگ هکتر را مجروح ساخت و یاران او را از قرارگاه سفائن یونان دور کرد. این دلاوری و فتح آژاکس بر جرئت یونانی ها افزود و افواج تروائی را که از خندق و حصار گذشته بودند در هم شکسته و بصرای مقابل الیون که قرارگاه اردوی تروا بود راندند و صحرا را از کشتگان تروائی پر نمودند. آژاکس در عقب آنها میتاخت و پهلوانان سپاه دشمن را بخاك میافکند

سرود پانزدهم

پیکار پنجم و دلاوری آژاکس

ژوپیتز بیدار شد و چون دانست که ژونن زوجه اش بکار او حیات نموده بر آشت و او را بسی عتاب و نکوهش کرد. ژونن گفت من تقصیری ندارم چون یونانی ها مغلوب شده و نزدیک بود که یکبار هم ذلیل دست تروا شوند نپتون بحال آنها ترحم کرد و از آنان دستگیری نمود ژوپیتز گفت این عذر را می پذیرم بشرط اینکه فوراً با سمان روی و اوامر مرا با یریس و اپلون

ابلاغ کنی که بدون درنگ تروا را کمک کنند و جراحات
 هکتر را که اینک روی خاگ افتاده و خون از زخمهایش
 جاری است معالجه نمایند - ژونن از قله المپ باسمان
 پرواز کرد و بسرعت فکر بمحفل خدایان وارد شد .
 خدایان مشغول عیش و طرب بودند و چون ژونن سراسیمه
 وارد گردید همگی برای احتراماتش از جا بر خاستند .
 و او را بعیش و عشرت و باده گساری دعوت نمودند
 نپتون گفت حالا موقع بزم نیست زیرا خدای خدایان
 سخت غضبناک است و مرا فرستاده است که اوامرش را به
 ایریس و اپلون ابلاغ کنم ، ژوپتر برای شکست تروا
 مرا یسی عتاب کرده و از این تجاوز و تعدی او هراسانم .
 ژوپتر نه فقط نسبت بمن متعديست بلکه برای تسکین غضب
 خود آسکالاف (۱) فرزندرشید آریس که خداوند جنگ
 و اینک با شما شريك ساز و آواز است طعمه خاگ ساخته است
 ایریس که این خبر را شنید بر افروخت و نسبت بخدای
 خدایان اعتراضات و خشونت های سخت کرد . آتن خداوند
 حکمت بر او بانك زد و گفت تو حالا از مرك فرزندت
 خشمناکی و نمیدانی این توهین و جسارت تو بر ژوپتر چه
 روز مکافات و بلائی را برای تو تهیه میکند ، اگر این
 حرف ها بکوش خدای خدایان رسید یقین داشته باش که
 بعداب مؤید کرفتار خواهی شدو در باره تو شفاعت احدی

مقبول درگاه ژوپیتز نخواهد شد . آریس ساکت شد .
 اپلون و ایریس برحسب امر ژوپیتز باسماں پرواز نمودند .
 ژوپیتز ایریس را بمیدان جنگ فرستاد که نپتونرا بعداب
 ژوپیتز تهدید کند و او را از کمک کردن یونان بازدارد
 اپلون را نیز نزد هکتر کسپیل داشت که اولاً اورا تشجیع
 کند و سپس یونان را سر کوبی دهد . اپلون مانند عقاب
 تیز پرواز از چرخ برین فرود آمد و بر هکتر نازل شد .
 هکتر بر خاست اپلون او را مژده داد که ژوپیتز تصمیم
 گرفته است او را یاری کند و مرا مامور نموده است که
 با سپاه تروا همعنان و همدوش بر اردوی یونان بتازیم .
 هکتر او را ستایش کرد و سوار ارا به خود کردیده سپاه
 تروا را بجنگ و یورش ترغیب نمود . اپلون نیز سپر
 خود را باردوی یونان نشان داد و قلب آنها را متزلزل
 گردانید . تروائی ها حمله کردند و از سپاه یونان بسی
 خون ریختند . یونانی ها از میدان قتال فرار نموده به
 حصار خود پناه بردند . هکتر با سپاه خود آنها را دنبال
 کرد . اپلون نیز در حمله و یورش شرکت نمود . و
 سپاه تروا از خندق عبور نمودند . رعب و هول غلبه
 سپاه تروا سران اردوی یونان را متوحش ساخت و نستیر
 بدرگاه ژوپیتز عجز و زاری کرد و استدعای کمک ویاری
 نمود . ژوپیتز خشمگین بود دراین گیر و دار پی در پی
 رعد میفرید و برق هوای تیره و تاریک میدان جنگ را

می شکفت . زمین و آسمان منظره وحشت ناکی داشت تراوایی ها ظهور رعد و برق را بفال نیک گرفته و جلو میرفتند طولی نکشید که هکتر بقرارگاه سفائن یونان رسید . پاتر کل که از خیمه اورپیل (۱) واقعه را بدیده حضرت مشاهده می کرد بی طاقت شد و بسوی آشیل شتافت که ذلت و بیچاره کی سپاه یونان را برای وی شرح دهد و او را بر انگیزاند که بکمک قوم خود بر خیزد . یونانی ها که آن پیشرفت و غلبه سپاه تروا را مشاهده کردند و فهمیدند که نزدیک است بکلی منکوب و مضمحل شوند یکباره در برابر سیل سپاه تروا ایستادگی نمودند و از هجوم آنها اندکی جاوگیری کردند نائره جنگ شدت مشتمل شد . هردو سپاه سخت غضبناک شده بردند ولی عاقبت سپاه یونان تاب مقاومت نیاورده فرار کردند . آژاکس قهرمان یونان آنها را صلاح داد و جلو سپاه تروا مانند کوه ایستاد . یارانش بگردش حلقه زدند و او را کمک کردند . دوباره طوفان جنگ در گرفت و از طرفین بسیاری پهلوانان مصاف آزموده بخاک هلاکت افتادند .

آژاکس بین سپاه تروا و سفائن یونان حائل گردیده و جنگ می کرد . هکتر مهابی آتش زدن کشتی های یونان شد و بیاران خویش بانک زد که دست یازیده بی درنگ شروع

باتش زدن کشتی های دشمن نمایند آژاکس مانند شیرشرزه
بحریف امان نداد و حمله بزرگی کرده دوازده نفر از
جنگجویان تروا را با نیزه بلند خود مقتول ساخت و هکتر
را اندکی از خیالش باز داشت

سرود شانزدهم

پیکار ششم و کشته شدن پاترگل

پاترگل بر آشیل وارد گردید و « مانند جشمه ای که
از میان سنگ سیه فام جاری گردد اشک از چشمانش فرو
میریزد ». آشیل بحال او رقت کرد و سخت متأثر
گردیده گفت « چه شده است که چون کودکی که به
دامان مادرش پناه میبرد استغاثه می کنی و ضجه میکشی »
آیا از جنگ خبر بدی داری یا پیدر من یا پدر تو آسیبی
رسیده است پاترگل ناله ای دردناک کشیده گفت ای پهلوان
بیهمتا ! دیومد بیباک ، اولیس خردمند و آگاممنن عظیم
الشان همه مجروح گردیده و از پا در افتاده اند . سایر
سران اردوی یونان نیز از ضربت تیغ و سنان رنجور
گردیده و اکنون اطباء بیرستاری و معالجه آنان مشغولند
اما تو نه بر ای چنین روزی ذخیره شده ای و همیشه
پشت دشمنان یونان از نام تو بلرز می افتاد در این خیمه عزلت
نشسته و از شکست یونان پروائی نداری آشیل گفت من
از جنگ با کی ندارم . من تنها برای پیکار و نبرد خاق

شده ام ولی بگدار سران سپاه بدانند که رنجیدن من کار آسانی نیست و شکایتی که (ته تیس) مادر من بدرگاه ژوپیتر نموده است مورد قبول واقع شده و خدای خدایان برای ترضیه من و قولیکه بمادرم داده است سپاه یونان را کمک نخواهد کرد . پاترگل گفت پس اجازت فرمای که من با دشمنان یونان که تمام سران سپاه ما را از پا در افکنده اند مصاف دهم و انتقام گیرم . آشیل بعد از آنکه پاترگل در اینخصوص بسی تضرع و انابه کرد راضی شد که او را به میدان جنث فرستد ولی بشرط اینکه در حوالی قرارگاه کشتیهای یونان جنگ کند و از حدود آن قرارگاه تجاوز ننماید . پاترگل مسرور گردید و مشغول سلاح پوشیدن شد اما در قرارگاه سفائن یونان آژاکس گرفتار انبوه سپاه دشمن گردیده و بواسطه کشاکش زیاد بسی خسته و بیچاره شده بود و ناچار بجنگ پشت کرد . سپاه تروا یکی از سفائن دست یافته آن را آتش زدند . آشیل شعله حریق را از دور مشاهده کرد و به پاترگل که مشغول سلاح پوشیدن بود امر کرد در رفتن شتاب کند . پاترگل بارابه آشیل سوار گردید و او تومدن (۱) رفیق او که راننده ارابه بود اسبهای بی مانند ارابه را می راند آشیل میرمیدن (۲) ها را که قوم و قبیله اش بودند جمع کرد و در میان آنها خطبه ای خوانده بدرگاه ژوپیتر

کتابخانه شخصی

مناجات نمود و پاترگل را دعا کرده تمام حضار در آن دعا شرکت نمودند. آنکاه باتفاق حاضرین نماز خدای خدایان را برای سلامتی پاترگل بجای آورد و منتظر اخبار جنگ نشست، پاترگل بسرعت بقرارگاه سفائن رسید و با دشمن مصاف داد سپاه تروا از میدان او فرار نمودند. پاترگل کشتی هائی که آتش گرفته بودند زود خاموش کرد. آژاکس قصد نمود که هکتر را طعمه سلاح خود سازد در طلب او برخاست و فراریانرا دنبال کرد. تراوائی ها از خندق هم گذشتند و بسوی الیون فرار میکردند پاترگل آنها را امان نمی داد و اسلحه خویش را بیکار نمی گذاشت. در برابر قهاریت او هیچکس تاب مقاومت نیاورد. تنها (سرپیدون) سردهسته لیبی ها استادکی کرد و با پاترگل مبارزت نمود. ژوپیتز که بر فرازتحت خداوندی خود نشسته و مشغول تماشای جنگ بود دید که سرپیدون ضربت بازوی پاترگل را خواهدچشید و بسزای نادانی وی و بیروائی خود خواهدرسید با ژونن زجه اش شور کرد که سرپیدون را از چنگ پاترگل برهانند و او را سالما بقوم خود رسانند یا دخالتی در این کار نکنند. ژونن او را از دخالت منع کرد و سرپیدون بدست پاترگل کشته شد. کلوکوس با قمیله خود جلو آمد و برای حفظ نعش سرپیدون میان لیبی ها و پاترگل جنگ در گرفت عاقبت یاران پاترگل غلبه کردند و مقتول را برهنه نموده

سلاحش را باردوگاه خود فرستادند . ژوپیتز چون دید
 که سربیدون برهنه است فوراً ایلونرا مامور کرد که جنازه
 ویرا برداشته غسل دهد و معطر سازد و سپس آنرا به
 مملکت (لیس) حمل کند و در آنجا دفن نماید و برقرار
 قبرش علامت پهلوانی او را نصب کند « این است عاقبت کسیکه در
 راه جهاد کشته شود . چه عاقبت خیری و چه جزای خوبی ! » ایلون امر
 خدای خدایانرا اجرا کرد . پاترگل از باده فتح و فیروزی
 سرمست گردیده و نصیحت آشیل را فراموش کرد .
 فراریها را دنبال نمود تا به دروازه شهر الیون رسانید
 و چون خواست از دیوار شهر بالا رود ایلون او را پایین
 انداخت و بنزد هکتر شتافته بجنک پاترگل ترغیبش کرد .
 هکتر با قبیله خود به هماوردی پاترگل آمد . پاترگل چه
 اعتنائی به هجوم و حمله سپاه تروا داشت او میخواست به
 الیون وارد شود و پایتخت مملکت تروا به دست او فتح و
 تصرف گردد . ولی هکتر را ایلون یاری میکرد . هکتر
 با پاترگل مقابله کرد . پاترگل راننده ارابه هکتر را که
 خود یکی از پهلوانان تروا بود بھاک هلاک افکند . ایلون
 خداوند نوردید عجب برزو بالائی با هکتر روبرو شده
 در میان قطعه ابری پنهان شد آهسته آهسته فرود آمد و
 از عقب دست خود را به پشت پاترگل زد کلاه خود
 پاترگل بر زمین افتاد . دنیا در پیش چشمش تاریک گردید .
 ایلون اسلحه او را گرفت . پاترگل بی سلاح و حربه باقی

ماند . وسیله و قوه دفاع از او سلب گردید اوفرب (۱) که یکی از قهرمانان پیل تن و شیر افکن تروا بود نیزه خرد را بقلب پاترگل فرود آورد . پاترگل برو درافتاد . هکتر بی درنگ بر او تاخت و نعره فتح و فیروزی کشید . پاترگل در نفس واپسین گفت اگر سلاح از کفم نرفته بود که بیست نفر هکتر در برابر من یارای دمزدن نداشتند و اینک بدان که چراغ عمر تو هم پس از من دیری نخواهد پائید و آشیل دوست عزیز من و قهرمان بی مانند تروا انتقام مرا خواهد گرفت .

هکتر در طلب اسب های آشیل که بارابه حامل پاترگل بسته شده بود بسر خاست ولی آن اسب های بی نظیر که از نژاد خدایان بودند از میدان جنگ بیرون رفتند

سرود هفتم

پیکار هفتم در اطراف نعش پاترگل

مناس از مرك پاترگل بقدری اندوهناك گردید که از شدت تالم نزدیک بود قالب تهی کند پاترگل بعد از آشیل بهلوان بی نظیر یونان بود . تمام سران سپاه او رادوست میداشتند ، مناس قوم خود را برداشت و بقتلگاه پاترگل عزیمت کرد که نعش او را از مثله کردن که طرفین نسبت

بمقتولین معمول میداشتند صیانت کند و آنرا از میدان جنگ بیرون کشد تا با احترامات لازمه در خاک یونان دفن شود منلاس چون بقتلگاه پاترگل رسید (اوفرب) قاتل پاترگل مشغول برهنه کردن مقتول بود جنگ میان اوفرب و منلاس در گرفت و اوفرب کشته شد . ایلون هکتر را ترعیب کرد که انتقام اوفرب را از منلاس بگیرد هکتر بمقابله منلاس آمد و چون ایلون پهلوئی تروائی را یاری میکرد منلاس مغلوب شد و از آژاکس یاری طلبید هکتر که حریف را از میدان خود بیرون کرد از راه پیاده شد و خواست سرپاترگل را از بدن جدا نماید . آژاکس رسید و چنان نعره ای زد که هکتر بی اختیار از روی نعش برخاست و با آژاکس مشغول پیکار شد . آژاکس او و یارانش را از اطراف نعش پاترگل دور کرد . (کلو کوس) چون دید که هکتر و قبیله اش نتوانستند در مقابل دلاوریونانی ثبات نشان دهند پیش آمد و هکتر را بسی توبیخ کرده گفت دلاوران یونانی برای حفظ نعش کشتگان خودشان از ریختن خون خویش دریغ نمیکنند ولی تو با اینکه نعش سرپیدون زیر دست و پای یونانیها افتاده است بمعمر که قتال پشت میکنی . اعتراض و نکوهش کلو کوس در هکتر اثر کرد و سلاح آشیل را که پاترگل پوشیده بود و پس از کشته شدنش هکتر آنرا تصرف کرد بر تن آراست و قوم خود را صلا در داد تروائیها بسرداری هکتر بر سپاه

یونان حمله کردند . یونانیها نیز بگرد منلاس جمع گردیده با تروائیها مشغول پیکار شدند . جنگ سهمگینی در اطراف نعلش پاتر گل در گرفت و هر يك از دوسپاه چشم طمع به بیرون بردن دلاور مقتول خود دوخته بود . تروائی ها از برابر آژاکس فرار کردند ولی در میانه این گیر و دار که جنازه برهنه پاتر گل زیر اراهای سلحشوران افتاده بود کسی فرصت پیدا نکرد که مرك پاتر گل دلاور را بشیل که در انتظار مراجعت دوست عزیز خود نشسته بود خبر دهد .

اسب های آشیل چون از میدان قتال بیرون رفتند بر مرك آشیل سرشك حسرت باریدند ژوپتر بحال آنها رقت کرد و قوت تازه ای بآنها عطا فرمود . (اوتومدون) که راننده آنها بود بمیدان نبرد باز گشت و عنان اسب هارا برفیق خود السیمدن (۱) سپرد و خود از ارا به پیاده گردید و مشغول نبرد شد . هکتر و آنهوتنی چند از ابطال تروادر طلب و تصرف آن باد پایان بی مانند بر خاستند . کروفر جنگ افزون گردید . اسب های آشیل از ساحت جنگ بیرون شتافتند . آتن خداوند حکمت به منلاس و اپلون بهکتر کمک میکرد . ژوپتر بانهایب زد . تروائی ها غلبه کردند

منلاس، آنتیلوگ (۲) پسر نستر رانزد آشیل فرستاد که او را

از مرك پاترگل خبردار كند و تيره روزى يونان را از اين فاجعه اليم اطلاع دهد . در ميدان جنك آژاكس بزرگ و آژاكس كوچك دشمن را از گرد نعل پاترگل دور ساختند . مناس و مربون جنازه را باردوكاه حمل كرده و سپاه يونان پشت خندق خود هزيمت نمودند

سرود هيچدهم

بيقرارى آشيل از مرك پاترگل و سپر ساختن
رب النوع آتش براى آشيل

آشيل از واقعه جنك و نيامدن پاترگل بسي مضطرب بود . مخصوصا وقتيكه ديد سپاه يونان هزيمت نمودند متحير گرديد زيرا سپاهى كه پاترگل پشتيبانش باشد چه گونه مغلوب ميشود . در اين اثنا انتيلوك بر او وارد شد و خبر قتل پاترگل را بوى داد . آشيل مهلت نداد كه انتيلوك تمام كيفيت كشته شدن و ربودن اسلحه پاترگل را شرح دهد شروع بناله و بيقرارى كرد . « خاكستر بسر ريخت سر و صورت و لباس معطر و زيباى خود را سپاه نمود . موى سر را كند و روى خاك غلطيد » زن هاى اسيرى كه در خيمه آشيل بودند اطرافش جمع شدند . ناله و گريه و شيون نمودند . آشيل بقدرى بى تابى كرد كه انتيلوك بازوهاى وى را گرفت و نگذارد كه با خنجر انتحار كند . آشيل باندازه اى ناليد و بقدرى

سرشك حسرت بارید که مادرش (ته تیس) ربه النوع دریا ناله وی را شنیده با دختران دریا از میان امواج بیرون آمد و بخیمه پسرش وارد گردیده گفت ای فرزند عزیز ناله و گریه تو مرا سخت متأثر ساخت و اینک آمده ام که پرسش نمایم سبب این بیقراری چیست مگر نه این است که خدای خدایان وعده داده که برای خشنودی تو سپاه یونان را منکوب سازد و از آن کسی که نسبت به تو ظلم و تعدی نموده است انتقام کشد . آشیل جواب داد . بلی این مطلب صحیح است ولی افسوس و هزار افسوس که پاترگل جنگجوی بزرگ و بی مانند کشته شد و سپر و نیزه و زرهی که از آسمان به پدرم رسیده بود و من آنها را زیب پیکر پاترگل دلاور نمودم نصیب هکتر گردید . آیا من میگذارم که هکتر جان سلامت برد ؟ (ته تیس) گفت بدبختانه هر وقت هکتر هلاک شود هلاکت تو پشت سر آن خواهد بود . آشیل گفت چه بهتر از این . زندگانی بدون پاترگل چه ثمری دارد مرك كمجاست که مرا دریابد . افسوس که پاترگل عزیز کشته شد و من هنوز زنده ام . افسوس که سلاح بیمثل او به دست دشمن افتاد مادرش او را دلداری داد و گفت صبر کن . فردا قبل از آنکه آفتاب طالع شده باشد من سلاحی برای تو خواهم آورد که آن را (ولکن) رب النوع آتش ساخته باشد . (ته تیس) با دختران دریا از نزد آشیل

بیرون آمد و بسوی المپ عزیمت نمود
اما در میدان قتال چون (آئه) مشاهده کرد که
دوستان پاترکل نعش او را میخواستند از چنك تروائی‌ها
بیرون برند قوم خود را تشجیع کرد که نگذارند نعش
پاترکل باردوی یونان برسد چنك سختی میان منلاس و
میریون و آژاکس که حاملین جنازه بودند با هکتر و آئه
بزرگترین سران اردوی تروا بگردد نعش پاترکل در
گرفت. نزدیک بود که هکتر غلبه کند و جنازه را از
کف یونانیها بیرون آورد. ولی ایریس قاصد خدایان به
امر ژونن بر آشیل نازل شد و باو امر نمود که سپاه
تروا را بترساند. آشیل کنار خندق آمد و سه مرتبه نعره
کشید. هیبت نعره او تمام افراد سپاه تروا را بلرزه درانداخت.
حتی اسبها مانند وقتیکه نعره شیر را میشنوند تکان خوردند.
سپاه تروا از سطوت آن نعره طاقت چنك و تحمل
مقاومت را نیاورده فرار کردند. نزدیک مغرب بود که
نعش پاترکل را بخیمه آشیل آوردند

اما تروائی‌ها چون هزیمت نمودند مجلسی از سران سپاه
تشکیل دادند که در خصوص چنك شور نمایند. پلیداماس
رای داد که باید بدرون شهر رویم و حصار رفیع
و محکم آنرا سنگر قرار دهیم هکتر آن رای را نپذیرفت
و گفت چاره نیست جز اینکه^۷ در خارج شهر باقی باشیم
ناچار تمام شب را مسلح و بیدار باقی ماندند. همان شب

در اردوی یونان شیون و عزاداری بزرگی برپا بود .
تمام سپاه برای جوانی و دلاوری و خصال نیک پاتر کل
گریه میکردند .

اما (ته تیس) مادر آشیل چون از اردوی یونان
خارج شد و بسوی المپ رهسپار گردید بطلب (ولکن)
رب النوع آتش شتافت و وارد عمارت او که از مس
ساخته شده بود گردید . ربه النوع آتش باو خوش آمد
گفت و چندی نگذشت که خود رب النوع بیخانه خود وارد
شد . و (ته تیس) شرح حال خود را بخدا وند آتش
اظهار کرد و گفت پسر من فقط يك دو ست داشت که
سلاح خودش را برتن وی آراست و روانه میدان جنگش
نمود ولی دشمن او را کشت و سلاح آسمانی وی نظیر
او را ربود اکنون فرزند من هم بدون رفیق و هم بی
سلاح است خواهش من اینست که سلاحی برای او بسازی .
خداوند آتش برای (ته تیس) دلش سوخت و داخل خانه
خود گردیده يك سپر شگفت آور . يك زره . يك خود
و يك جفت چکمه برای آشیل ساخته به « ته تیس »
تسلیم نمود

در ساختن سپر خداوند آتش مهارت خدائی خویش
را بکار برد و سپری ساخت که یکی از نوادر اعمال
خدایان بشمار آمد . تمام دنیا و مافیها روی آن نقش شده
بودند یعنی پس از آنکه (ولکن) سپر را از پنج طبقه

فاز درست کرد و طوقی از طلای خالص بدور آن گذاشت . شروع بنقش آن نمود و از مرکز دائرة سپر شروع کرد اول شکل زمین را کشید که بگرد زمین دائرة قمر و کواکب بودند . دائرة دیگری نیز برای آفتاب و بروج دوازده گانه رسم کرد پشت سر این دائرة بزرگتری بود که تمام حالات بشر بدوازده قسمت ذیل تقسیم گردیده و در آن دائرة نشان داده میشد : -
قسمت اول ، شهر صلح طلبان - عروس و داماد حرکت میکردند . جاو آنها مشعل داران . اطراف آنها مردها و زنهای رقاص و عقب آنها نوازندگان (ساززن و چنگ زن) میرفتند

قسمت دوم مجلس شورای ملت - پدر مقتول ، قاتل ، شهود « مردم بعضی خشمگین و برخی مسرور ایستاده منتظر حکم قاضی هستند »

قسمت سوم ، مجلس رؤسا یا مجلس حکومت .. یکی از اعضاء برخاسته میخواست سخنی بگوید دیگری ویرا امر به نشستن میکند . تماشاچی ها و تمام حضار باعضاء چشم دوخته اند .

قسمت چهارم ، شهر چنگ جویان - دوسپاه مقابل هم ، سران هر دو سپاه جاو حصار شهر ، یکدسته از سپاه با شمشیر آخته شهر را نظر میکنند و اشاره باین است که بزودی شهر را تصرف و تسخیر خواهند کرد . دسته

دیگر را این تهدید بس گران آمده و از آنها جلو گیری
مینمایند . اهالی شهر سخت در وحشت اند

قسمت پنجم کمینگاه - جوی آب صاف و زلال ، در
يك سمت آن درختانی است که سپاهیان در سایه آنها
استراحت میکنند - ، در سمت دیگر کمین گاه است
دونفر چوپان نی میزنند و از جلو کمین گاه غافلا نه
عبور میکنند

قسمت ششم ، جنگ - کسانی که در کمین بودند
ناگهان بیرون میایند و دونفر چوپان را میکشند ولی صدای
هیاهو دشمن را خبردار میکند . ناآرامی قتال میان کسانی که
در کمین گاه بودند با سپاه دشمن مشتعل میشود

قسمت هفتم ، زراعت - دشت حاصل خیز است ،
سه نفر مشغول زراعت اند در کنار زمین پسری ایستاده و
چون دهقانان خسته میشوند نردوی آمده و ساغری از
شراب می نوشند

قسمت هشتم ، درو - حاصلی است که وقت درو
ان فرا رسیده . کارگران و بچه ها مشغول جمع آوری
حاصل اند در وسط آنها مالك زمین ایستاده با عصای خود
انهارا بکار مامور میدارد

قسمت نهم ، درخت انگور - خوشه های انگور مانند
طلا میدرخشند . پسر ها و دوشیزکان مشغول چیدن و جمع
کردن انگور هستند و در آن میانه جوانی ایستاده و ساز

خود را می نوازد صدای ساز همه را بطرب میاورد .
با آواز دسته جمعی او را جواب میدهند

قسمت دهم ، حیوانات - چوپان و کله ، سگ ،
سباع ، کاوی در پنجه شیری گرفتار است ، شیر دیگر
کاو دومی را دریده است ، چوپانها سکان را بیاسبانی و
حمایت کله تشجیع میکنند .
مقابل این منظره ، شکل گله دیگر است که با اضطراب
و وحشت فرار می کنند . چوپانها و سگ های کله
بدنبال آنها میدوند .

قسمت یازدهم ، مرغزار - در میان مرغزار خرم و
پرطراوتی کلبه های قشنگ و محکم بنا شده و اطراف انها
چراگاه های سبز و پرمایه واقع گردیده اند ، انهای صاف
و زلال جارست .

قسمت دوازدهم ، رقص - محفلی است برای ساز
و رقص اراسته ، جوانان و دوشیزکان با لباس های فاخر
و زیبا حضور دارند ، زینت مردان شمشیر و زیور دو-
شیزکان تاجی از نگل است . با کمال ترتیب مشغول رقص
وساز و آواز اند هر وقت عود را مینوازند دوفر می
رقصند و با اهنگ خود عود را جواب میدهند

حاشیه سیر - در بعضی قسمت های سیر ، زمینه
متن بحاشیه کشیده شده زیرا رب النوع آتش منظره
ساحل و کشیده شدن آبرا بخشی خواسته است نشان

دهد و سپر مصنوع خود را جامع اشکال و رسوم کائنات
نماید .

سرود نوزدهم

آشتی کردن اکاممن و آشیل

سپیده دم (ته تیس) با تحفه ای که (ولکن)
بوی داده بود بر آشیل وارد شد . آشیل نعش پاترگل
را در آغوش گرفته و گریه و شیون میکرد . بارانش نیز
با او شرکت مینمودند . « ته تیس » گفت برخیز که بهر
تو از نزد « ولکن » سلاحی آورده‌ام که تا کنون هیچ
بشری باین گونه افتخار و سرافرازی نائل نگردیده است
آشیل خرسند شده گفت من اکنون این اسلحه
خداوند را زیب پیکر خود مینمایم ولی چنانچه
در غسل و کفن و دفن پاترگل تأمل کنم روحم در
اضطراب و قلبم ازجا کنده است زیرا بدن نازنین پاترگل
طعمه کرمها و پشه ها خواهد شد (ته تیس) گفت دغدغه
نداشته باش من چنانچه جنازه پاترگل یکسال هم روی
خاک بماند او را از فساد حفظ خواهم کرد اکنون مقتضی
چنین است که شورای قشونی را تشکیل دهی و درانجا
با اکاممن آشتی کنی و دامن عناد و خصومت را رها
نمایی ،

(ته تیس) این نصیحت را بهیسرش داد و متوجه
جنازه پاترگل گردیده او را با ساسپیل شست و شو داد

و در بینی وی دوی معطر وضد عفونی ریخت . آشیل نیز از خیمه خویش بیرون آمد و غریوی کشید که تمام سپاه چه آنهایی که در درون حصار بودند و چه کسانی که در کشتی ها ماوا داشتند خبردار گردیدند و برای جنگ- که آشیل سلحشوری و جنگجویی آنرا بعده گرفته باشد- مهیا شدند . اولیس ، دیومد و بعد از انها اکاممن با اینکه همگی جراحت داشتند در میان صفوف تجلی نمودند . آشیل اکاممن را مخاطب ساخته از وقایع گذشته و خصومت طرفین اظهارندامت کرد و گفت مصاحبت این است که باهم آشتی کنیم تاخدایان از ما راضی باشند و ما را توفیق دهند که صفوف در هم شکسته سپاه یونان را بیارائیم و ننگ شکست را بر زمین خود نبریم . اکاممن در حضور سران سپاه بخطای خود اعتراف کرد و از تجاوزیکه نسبت بحقوق اشیل نموده بود معذرت خواست و گفت قضا و قدر گاهی انسان را بخطا و اشتباه میکشانند . من اینک از اشیل دلاور و کریم النفس خواهشمندم که کمی در ننگ کند تا هدایائی که بهر او معین شده است تقدیمش شود . آشیل از شدت غیظی که برای کشته شدن دوست عزیزش داشت تامل را جایز ندانست و گفت باید بدون فوت وقت بر سپاه تروا بتازیم و انتقام پاترگل دلاور را بگیریم . اولیس گفت ما برای نبرد و قتال حاضریم و از کشته شدن پاترگل بسی تاسف داریم ولی

ناگزیر باید کمی درنگ کرد تا افراد سپاه طعام خود را تناول کنند . بهتر اینست که برای تحکیم روابط اشیل دلاور بی همتا با اکاممن سپه سالار کل سپاه، اشیل غذای خود را درخیمه اکاممن صرف فرماید . اشیل گفت: محال است قبل از اینکه انتقام پاترگل را بگیرم طعامی تناول کنم . سپاه یونان مشغول صرف طعام شدند و اکاممن هدایائی را که سابقا ذکر شد بانضمام « بریسیس » دوشیزه اسیر تروائی که از جمله غنائم اشیل بود و اکاممن او را غصب کرد و این قضیه باعث رنجیدن و کناره گیری اشیل گردید نزد اشیل فرستاد و در حضور پهلوانان یونان سو کند یاد کرد که در طول آن مدت او را بهیچوجه دست نزده است . هدایای مزبور بخیمه اشیل فرستاده شدند بریسیس برای پاترگل گریه و شیون نمود سایر اسرا که جزء هدایا بودند بگرد بریسیس جمع گردیده در ماتم شرکت نمودند . این ضجه و شیون تائر و تالم اشیل را افزون میساخت و سخت بیقراری میکرد . دلاوران و سلاطین یونان که برای تسلیت او آمده بودند هرچه ویرا تسلیت میدادند تأثیری نمیبخشید و اشیل مانند طفل شیر خوار ناله میکرد و برای انتقام مثل شیر نعره میزد . روبرویش بحال او رقت کرد و آتن دختر خود را مخاطب ساخته گفت : اشیل در خیمه اش برای مرگ پاترگل سخت بیقراری میکند و هرچه یارانش او را تسلیت میدهند آرام نمی گیرد مصلحت آن است که بر خیزی و بدرنگ

بروی نازل شوی و در سینه اش آب کوثر و عنبر بریزی تا بتواند صبر و تحمل پیشه کند

آتن خود نیز از خدایانی بود که بیونان علاقه داشت فوراً نازل شد و امر خدای خدایان را اجرا کرد . آشیل مهبای جنگ شد « برق سنان سپاه هوا را شکافت و زمین از سم ستوران بلرزه درافتاد » . آشیل که از فرط خشم دندانهایش بهم میخورد و از چشمانش شراره میریخت مشغول سلاح پوشیدن گردید . سینه خود را با زرهی که مادرش از نزد رب النوع آتش برای او هدیه آورده بود پوشانید شمشیر خود را حمایل ساخت . کلاه خودیکه فقط لایق تارک آن دلاور بزرگ بود بر سر گذاشت . چکمه هائی که مادرش برای او آورده بود پوشید « و سپریکه تابش آن مانند بدرویا مثل شعله آتشی بود که برای راهنمایی ملاحان بر فراز کوه ظاهر گردد برداشت ، نیزه سنگین خویش را که بازوی هیچ دلاوری نمی توانست آنرا بلند کند از جای کند » و در ارابه خود نشست و با سب های بی نظیر ارابه خطاب کرده گفت من شما را از جان و دل دوست دارم زیرا شما از نژاد و نطفه حیوان نیستید . نسبت شما با رباب انواع میرسد مبادا چنانچه کشته شوم مانند پاترگل دلاور مرا در میدان قتال و بدست دشمن گذارید . انگاه (اوتومدن) دلاور که راننده ارابه بود و جلو آشیل جای داشت اسب هارا نهیب زد که حرکت کنند اسب ها قدم بر نداشته و بجای خود ایستادند

او تومدن خشمناك گرديد شلاق خود را بحركت درآورد
 يكي از اسب ها بنطق آمد و مرك نزديك آشيل را خبر
 داد. آشيل اعتنائی باین خبر ننمود و گفت ازاینكه
 در غربت بمیرم یا كشته شوم چه باك. من از مرك
 هراسان نیستم. آنچه را كه خدایان یونان حكم كنند
 بر من گواراست. تنها يك چیز بر من ناگوار است
 و آن نكرفتن انتقام پاترگل دلاور می باشد. ارا به
 حركت كرد و صدای سم اسبان ارا به طنین سهمناكي در
 فضا انداخت

سرود بیستم

مأذون شدن خدایان برای جنگ و انتقام گرفتن آشيل

« ای آشيل پهلوان. ای پسر دلاور پله (۱) !
 خدایان، قوم تورا بگرددت جمع نموده و مقابل صفوف
 سپاه تو بر فراز تپه ها قشون دشمن صف آرائی می
 كند » ژوپتر تمیس خداوند عدل را (۲) امر كرد
 كه خدایان را برای تشكيل شوری دعوت نماید [تمیس]
 از المپ پرواز كرد و شرق و غرب عالم را در نور
 دید و تمام خدایان را حاضر ساخت فقط (اقیانوس)
 چون بنیان و اصل تمام موجودات و پدر پیر جمیع
 خدایان بود در محفل فرزندان خویش حاضر نگردید .

ژوپتر گفت امروز روز پیکار و هم‌وردی دو قوم یونان و تروا ست . امروز آشیل بمیدان جنگ حاضر گردیده و زور بازوی خود را نشان خواهد داد مقصود از این دعوت و تشکیل این جلسه این است که خدایان از طرف من اجازه دارند هر يك از فریقین را که بخواهند یاری کنند . ژونن ، آتن ، نپتون و وولکن گفتند ما یونان را کمک میکنیم آدس (۱) خداوند ظلمات و اسفل السافین ، اپلون ، آرتمیس (۲) خداوند شکار ، لاتن (۳) مادر اپلون ، گزنت (۴) و زهره گفتند ما تروا را یاری مینمائیم . پس اپلون بشکل لیساون (۵) پادشاه مملکت لیزی در آمد و (آنه) را برانگیخت که بمقابلت آشیل بیرون آید . ژونن مصلحت چنان دید که نپتون و آتن را بکمک آشیل بفرستد ولی اپلون چنین مصلحت دانست که برای خدایان شایسته تر است از جنگ با بشر پرهیز نمایند و فقط بمراقبت و نظارت اکتفا کنند

آشیل چون دید که (آنه) بمقابلت او شتافت ، ویرا تهدید کرد که بی‌جهت خویشتن را به هلاکت نکشاند و با پای خود اجل را استقبال نکند . (آنه) از مراجعت استنکاف کرد و بوعید آشیل اعتنائی ننمود . این بی‌اعتنائی بر دلاور بزرگ یونان گران آمد و باوی بجنگ اندرشد

(۱) *Hades* (۲) *Artemis* (۳) *Laton*

(۴) *Xanth* (۵) *Lycaron*

(آنه) نزدیک بود بدست آشیل کشته شود که نپتون
 او را از چنك آشیل رهانید و جلو چشم پهلوان یونانیرا
 تاریك كرد كه نتواند شكار خود را پیدا كند . آشیل
 خشمگین شد و یاران را برای كشتار دشمن بانك زد و
 آنها را تحريك و تشجیع نمود . هكتر نیز از سمت سپاه
 خویش قوم تروا را برانگیخت كه بر آشیل و یاران و
 بورش برند . اپلون از آن بورش جلوگیری كرد و آشیل
 بر سپاه تروا تاخته كشتار هولناكی نمود و پلیدر (۱)
 جوان ترین فرزندان پریام را بخاك هلاكت افكند . این
 واقعه در هكتر تاثیر مهمی كرد و نتوانست در طلب خون
 برادر خود صبر و درنگ كند بمبارزت آشیل آمد . دو
 پهلوان رزم جو و مصاف آزموده كه هر کدام در سپاه
 خود بی مانند بودند مقابل هم شدند . اپلون چون مشاهده
 كرد كه این مجادله سهمگین عاقبت وخیمی خواهد داشت
 قطعه ابری بر هكتر احاطه كرد و او را در میان ابرپنهان
 ساخت . آشیل چون حریف را نیافت از كامیاب نشدن
 خویش آتش كینه اش افروخته شد و خود را بمیسره و
 میمنه سپاه دشمن زد و بقدری خونریزی كرد كه ارا به اش
 بالای اجساد كشتگان ناگزیر بحركت افتاد

سرود بیست و یکم

چنك خدایان

آشیل باندازه ای تراوانی هارا هزیمت داد كه

(۱) Plydor

آنها را بساحل رود خانه ﴿گزنت﴾ رسانید . رعب و سطوت قهرمان یونان بطوری سپاه تراوا را وحشتناك كرد كه بعضی شهر الیون پناهنده شده جمعی خود را در رود خانه افکندند . آشیل دوازده نفر از تروائی هارا که در عنفوان شباب بودند از میان امواج رود بیرون کشید و به اردو کاه یونان فرستاد که آنها را بجبران کشته شدن پاترگل مقتول سازد . (لیساوون) پسر پریام که از لجه دهشناك رود خود را نجات داد بچنك آشیل گرفتار شد آشیل او را کشت و بدنش را در رود انداخت رود (گزنت) از بی پروائی آشیل متغیر و خشمگین شد آستروپه (۲) را که سر دسته سپاه مملکت « تراس » و از متحدین تروا و فرزند خدایان بود بر انگیخت که با آشیل جنك کند . آشیل این پهلوان را نیز کشت و گفت اگر او از نژاد خدای رودخانه هاست من نیز زاده ژوپتر هستم اکنون که بمبارزت من آمدم بهتر اینست طعمه ماهیان شود . این خونریزیها شعله انتقام پاترگل را خاموش نساختند و دلاوریونانی هم آستروپه و هم بسیاری از یاران وی را کشت . اب رود از خون مقتولین رنگین گردید اجساد کشتگان روی سطح اب قرار گرفتند . کینه رود شدت کرد . غریو و نعره او افزون گردید و بر ضد آشیل طغیان نمود .

آشیل دست از خون ریزی نمی کشید امواج رود خانه او را احاطه کردند . زانو هایش را آب فشار داد ولی دلاور یونانی محکم استاده بود . آب تا نزدیک سپر گرانهای او رسید . آشیل بدرگاه ژوپیتر اشتغائه کرد و گفت آیا سزاوار است من خون پاترگل را از هکتر نگیرم و رود گزنت مرا غرق سازد و اسلحه ذقیمت مرا با خود ببرد . آتن خداوند حکمت و نتهون خداوند دریابه کمک او شتافتند و ویرا از طغیان « گزنت » خلاص کردند . رود گزنت از رود سیموئیس « ۱ » که محاذی او بود یاری طلبید و گفت « ای برادر! بیا و مرا دست گیر ، بیا تا هردو باین شخص که يك تنه میخواهد حصار الیونرا واژگون سازد حمله کنیم . چشمه های بزرگ خود را بسوی او سرازیر کن ، سیل های بنیان کن را بر او بشوران . بیا تا بزودی اسلحه محکم و نفیس ویرا در قعر آنها دفن کنیم بیا تا جسدش را زیر رمل ها فرو بریم . آیا قوم یونان استخوانهای ویرا پیدا خواهند کرد ؟ » هردو رود مهبای غرق کردن آشیل گردیدند ، آب ها کف آلود ، امواج از خون رنگین و سطح آب را نعش مقتولین فرا گرفت آشیل باطغیان و غضب دو رود سهمگین چه کند . اسلحه او نسبت بامواج و بكف های خشن آب چه تأثیری داشت !

ژونن زوجهٔ خدای‌خدایان دید دلاور یونانی سخت گرفتار آمده است پسر خودش «ولکن» را که رب النوع آتش بود مامور نجات و کمک آتشیل کرد. (ولکن) بدون درنگ فرود آمد آتش خداوندی خویش را افروخت و دوساحل رود گزنت را مشتعل کرد. آب‌هائی که طغیان نموده و بصحرا جاری شده بودند فوراً خشک شدند رود گزنت از ژونن استرحام کرد و بسی فروتنی نمود. ولكن لجاجت کرد و آتش خود را تیزتر نمود ماهی‌ها و جمیع حیوانات رود گزنت از این عذاب مضطرب و پریشان حال گردیدند. رود گزنت باز بندر گاه ژونن تضرع کرد و گفت آیا از میان یاری کنندگان تروا فقط من باید بعقاب تو گرفتار شوم. ژونن بروی ترحم کرد و به پسرش گفت همین اندازه مجازات برای گزنت کافی است او را رها کن ولكن امر مادرش را اطاعت کرد در این موقع میان خدایان فتنه و آشوب در گرفت. آتن خداوند حکمت با مریخ خداوند جنگ مشغول پی‌کار شد و او را مغلوب ساخت. زهره بیماری مریخ قیام کرد. آتن بیک سیلی او را از میدان بیرون نمود. از طرف دیگر نپتون با اپلون در آویخت و از سوی دیگر ژونن آرتمیس خداوند شکار را ضربتی زده کمان و ترکش او را از دوشش بیرون آورد آرتمیس نزد خدای خدایان داد خواهی کرد ژوپیتر برفع آزرده‌گی خاطر وی پرداخته اضطرابش تسکین را داد.

آنکاه اپلون با لیون شتافت و خدایان با لمپ پرواز کردند. اما آشیل مثل سیل خروشان سپاه تروا را دنبال میکرد می زد ، میکشت ، می انداخت پیرام که از فراز باروی شهر واقعه را تماشا میکرد قراولان بارو را امر کرد که دروازه را بکشایند تا فراریان داخل شوند . اپلون آژنور (۱) دلاور تروائی را برانگیخت که با آشیل جنگ کند . آژنور بمبارزت جنگجوی یونانی بر آمد و نزدیک بود که به پهلوانان دیگر تروا ملحق شود که اپلون بیاریش آمد و او را در میان ابری ضخیم پنهان کرده سالماً بالیون رسانید و خود بصورت او بیرون آمد ولی بدون اینکه نزدیکش رود او را بمبارزه خود دعوت کرد . آشیل بسوی او شتافت . اپلون که بشکل آژنور گردیده بود فرار کرد و از نزدیک حصار الیون دور شد . آشیل دنبال او رفت و در این اثنا عده معدودی از سپاه تروا که جان سلامت برده بودند فرصتی یافته خود را از چنگ آشیل نجات دادند و بدرون شهر پناه بردند

سرود بیست و دوم

کشته شدن هکتر

سپاه تروا همه بشهر پناهنده شده و دیوار بلند آنرا سنگر قرار دادند اما هکتر دلاور سپاه را متابعت نکرد و بشهر

پناه نبرد . هکتر برای خود ذلت می دانست که جنگ رو برو را ترك کند و برج و بارو را وسیله دفاع قرار دهد . او جلو حصار ایستاد و منتظر آشیل گردید . پدرش که بی باکی و نهور او را از فراز برج مشاهده کرد پزیشان خاطر گردید و پسرش را اندرز داد که به درون شهر آید و با آشیل مقابلت نکند هکتر گفت محال است من اجازه دهم که ارا به آشیل نزدیک حصار شود و من درون شهر^{۱۱۱} باشم پدرش باو التماس کرد که لجاجت را کنار گذارد و تنها با آشیل مصاف ندهد . هکتر گفت اگر رعب آشیل تروائیها را هزیمت داده ولی یکنفر تروائی پیدا میشود که يك تنه از حصار مملکت خودش دفاع کند . اکوب (۲) مادرش نیز چون شنید که تمام سپاه به درون شهر آمده و هکتر میخواهد بدون اعوان و انصار دروازه شهر را پاسبانی کند نزدی آمد ، ناله و مویه کرد ، یستاراروی دست گرفت و هکتر را بشیر خود قسم داده گفت بر من رحم کن و مگذار داغ تو نیز بر داغ (لیساوون) علاوه شود این تضرع و انا به ها در هکتر تأثیری نبخشید و « مانند افعی خشمناکی که لائۀ خود را میخواهد از دشمن حفظ کند جلو حصار ایستاد » و غرق افکار خود و طریقه مغلوب نمودن خصم گردید . آشیل که شکار را در دست رس دید غرید و بسوی او شتافت . زره آشیل « مانند برقی که بدرخشد یا نور

خورشیدی که در وسط آسمان بوده باشد تلالو و درخشندگی میکرد « بمحض اینکه هکتر ویرا بدید عنان ثباتش گسسته شد و از جلو حریف فرار کرد و آشیل بدنبالش رفت . هکتر میدوید و آشیل او را تعاقب می کرد . بالاخره هکتر اطراف حصار الیونراسه دور زد و حریف او را رها نکرد . ژوپیتز بر هکتر رقت کرد و خواست او را از چنگ خصم نجات دهد . آتن دخترش بر او اعتراض کرد و گفت بگذار که هرطورسر نوشت بندگان تست و هرچه قضا و قدر حکم نموده است بمنصه ظهور رسد . ژوپیتز تصدیق کرد و آتن از آسمان بزمین هیوط نمود ، هکتر بگرد حصار میدوید و گاهی میخواست آشیل را نزدیک سنگر تیر اندازان کند ولی آشیل سر راه او را میگرفت و از نزدیک شدن بدیوار ممانعت میکرد . زمانیکه هکتر نزدیک یاران آشیل می شد و می خواستند او را تیر باران کنند ، آشیل اشاره می کرد که بطرف هکتر تیری نیندازند و بگذارند که با دست خودش لذت انتقام و کشتن حریف را بچشد ، اپلون که حامی تروا بود خواست دلاور تروا را از جلو پهلوان یونان بر باید و او را نجات دهد . ژوپیتز ترازوی زرین خود را بلند کرد که قدر و قیمت طرفین را بسنجد . کفه هکتر زمین تمایل کرد و معلوم شد که سر نوشت هکتر در این جا غلبه نخواهد بود بنا براین اپلون را از تصمیم

خود باز داشت و آتن بصورت دئیفوب (۱) برادر هکتر در آمده نزدیک هکتر رفت و او را ترغیب نمود که در برابر آشیل بایستد و با او در او نزدیکتر بسی خسته گردیده بود . این رای نزد او پسندیده آمد . ثبات را بر قرار ترجیح داد و ایستاد . همینکه آن دو نفر دلاور مقابل یک دیگر شدند و برای پیکار کمر بستند هکتر گفت ما باید باهم عهد کنیم که هر کدام دیگری را مقتول سازد بنعش او اهانتی ننموده تسلیم قوم و قبیله مقتول کند و من اینک این عهد را میکنم و خدای خدایان را شاهد قرار میدهم که چنانچه تو بدست من کشته شوی بر بودن اسلحه ذقیمت تو اکتفا کنم و جنازه ات را باردوی یونان باز گدارم این سخن شراره کینه را در چشمان آشیل بر افروخت و گفت نام عهد و پیمان مبر، آیامیان انسان و شیر عقد اتفاق محکم میشود یا ممکن است که بین گرگ و کوسفند عهد و میثاقی بر قرار گردد ؟ فصل خصوصت ما فقط بشمشیر است . آشیل درنگ نکرد و نیزه خویش را بسوی هکتر حواله نمود هکتر خم شد و آن حمله ضرری باو نرسانید ، نوبت حمله به هکتر رسید و نیزه را با شیل حواله کرد نیزه هکتر بر سپر آشیل فرود آمد ولی سپر قهرمان یونان حتی خراش هم بر نداشت ، هکتر بکمان این که برادرش (دئیفوب)

حاضر است و او را گمك خواهد كرد به پشت سر خود
نكاه كرد ولی « ديثفوب » را نيافت و دانست كرفتار
حياته خدايان شده است پس دست از جان شست و با
آشيل مبارزه كرد . آشيل يال و كوپال حريف رانيك
در نكريست تا محل ورود ضربت سلاح خويش را تشخيص
دهد پس نيزه را بگردن دشمن فرود آورد . هكترا از
پا در افتاد و در خاك و خون غلطيد و قبل از آنكه جان تسليم كند
گفت در اين ساعت مرك يك خواهش از تو دارم كه هر
قدر سيم و زر بخواهی از پدرم بگير و در مقابل آن نعش
مرا باو باز گذار تا بدن من در اين بيابان نماند و خوراك
سگان نشود .

آشيل پاسخ داد هرگاه پدرت برابر وزن بدن سنگين
تو بمن طلا بخشد محال است كه جنازه پسرش را باو دهم
تو بايد خواهی نخواهی خوراك سگان شوی . هكترا آهی
كشيد و گفت زود باشد كه دست اجل بر سر جوانی تو
نيز فرود خواهد آمد و پس از من حیات تو دیری نخواهد
پائيد « تاریکی مرك چشمان او را پوشانيد و روحش از بدن
پروار كرد » آشيل افتخار كنان نعره ای زد و گفت البته
هنكامی كه ژوپيترا اراده كند روح من از بدن مفارقت می
نماید . آنگاه نيزه خوش را از گلوی مقتول بيرون كشيد
و اسلحه او را برداشت ، يونانی ها بسوی نعش مقتول هجوم
كردند و او را مثله نمودند . آشيل شروع بر جز خواندن

کرد و ساق پای مقتول را شکافته نعش هکتر را بارابه خویش
 بست و بدور حصار الیون حرکت نمود . غریو ناله و ضجه
 از لشکریان تروا که از بالای حصار واقعه را می نگریستند
 بلند شد پریام پدر هکتر خواست خود را از بالای حصار
 بزیر اندازد و از قاتل پسرش خواهش کند که آن اهانت
 را بروی روا ندارد یارانش جلو او را گرفتند . (اکوب)
 مادر هکتر همینکه کشته شدن پسرش را دانست « خاك
 برسر کرد و مویه کنان نزد بریام شتافت (آندروماك)
 زوجه هکتر مشغول دوختن پارچه زربفتی بود و کنیزانش
 در انتظار مراجعت هکتر و شست و شوی بدن او از گرد و
 غبار جنگ ، آب گرم میکردند . چون صدای ناله مردان
 و شیون زنانرا شنید از قصر خود بیرون دوید و در برج
 حصار شهر رفت که قضیه را استفسار کند ، چشمش بنعش
 شوهرش افتاد که آشیل او را بدنباله ارا به خود بسته و روی
 خاك و سنك می کشاند آندروماك غش کرد و چون بهوش
 آمد « چنان شیون و عزا داری کرد که حگرها برای او
 گداخته شد »

مراسم سوگواری پاتر گل

سرود بیست و سوم « ۱ »

صدای ناله و شیون از الیون بلند بود . لشکریان
 یونان از میدان جنگ بکشتی های خود مراجعت میکردند

آشیل بقسمت لشکریان خویش اجازه نداد صفوف خود را بهم زنند و درمیانه آنها ایستاد و گفت . ای سواران ! اسب هارا از ارايه ها باز نکنید ، زیرا اکنون وقت آنست که برای سوگواری پاترکل دلاور قیام نمائیم . از خطاب آشیل همه گریستند بامر او سه مرتبه دور جنازه پاترکل طواف کردند و سرود عزا خواندند . اکاممن آشیل را بخیمه خود دعوت کرد و گفت برای شست و شوی آشیل از خون و کثافات میدان جنگ آب گرم کنند . آشیل گفت محال است قطره ای آب برای شست و شو و پاکیزگی خویش استعمال کنم قبل از اینکه پاترکل را دفن نموده باشم . سران سپاه یونان هرچه در این باب اصرار کردند مفید نیفتاد و چون او را بسی التماس کردند که طعامی تناول کند کمی غذا صرف نمود ولی بهیچوجه خود را شست و شو نکرد و چون هنگام خواب و راحت بود همه خوابیدند . آشیل پاترکل را در خواب دید . پاترکل

(۱) قسمت بزرگی از مفسرین اشعار همره معتقدند

که این سرود و سرود بعد در اصل جزء ایلید نبوده و بعد از همران اضافه شده زیرا ایلید بکشته شدن هکتر ختم میشود ولی اخیراً بدلائل مفصلی که ذکر آنها در این مختصر گنجایش ندارد محقق شده است که ایلید فقط بیست و دو سرود نبوده و بیست و چهار سرود می باشد .

خواهش کرد که در دفن او عجله کند زیرا تا زمانی که جسد میت دفن نشده روح او سرگردان است و نمیتواند بسایر ارواح ملحق شود پاترکل ضمنا خواهش نمود که آشیل خاکستر خودش را با خاکستر پاترکل در يك جا قرار دهد صحبت پاترکل که تمام شد آشیل دست دراز کرد او را در آغوش کشد و بیوسد ناگهان از خواب بیدار شد و فریاد ناله اش بلند کرد دید.

سحرگاهان لشکریان یونان برای آوردن هیزم بکوه (ایدا) که هیزمش مقدس بود شتافتند و هیزم ابوهمی جمع آوری نموده جنازه پاترکل را روی آن قرار دادند آشیل بکدسته موی سر خود را چید و روی جنازه انداخت سایرین نیز او را متابعت کردند و هر يك دسته ای از موی سر را چیده روی جنازه انداختند . سپس چندین گاو و چندین گوسفند را پوست کنده روی جنازه گذاردند . بعد کوزه های عسل را روی آنها ریختند . چهار اسب راهوار و دو سك شکاری را نیز ذبح کرده بر فراز جنازه گذاردند . آنگاه دوازده نفر جوانان تروائی را که آشیل در جنگ اخیر اسیر نموده بود سر بریده بدن آنها را آتشی زدند . آشیل نالید و جسد پاترکل را مخاطب ساخته گفت . اگر تو را کشتند اینك ما دوازده نفر از آنها را سر بریدیم و هکتر که یگانه قهرمان تروا بود بخاك و خون کشانیده نعش او را بدنشان سکان سپردیم (آشیل

خیال میکرد که سگان جسد هکتر را طعمه خود خواهند کرد ولی نمیدانست کهخدایان حامی تروا او را حفظ خواهند نمود. زهره جسد هکتر را معطر ساخت و دوائی زد که فساد نکند و ایلون ابرضحیم و سیاهی بگرد او احاطه کرد که از کزند حیوانات مصون بماند)

آشیل توده هیزم را آتش زد اما آن خرمن هیزم درست نسوخت آشیل از رده خاطر گردید و بیاد ها توسل و تعرض کرد. باد ها دعای او را اجابت کردند و آتش را نیک شعل ساختند جسد پاتر کل که سوخته شد آشیل استخوان ها یش را جمع کرد و در حقه ای گذارده گفت استخوانهای پاتر کل را « امانت » می گذارم که چون من باو ملحق شوم استخوانهای مرا در این حقه بریزید ، و انرا دفن نموده ضریح رفیع و با شکوهی برای ما هر دو بنا کنید

آنگاه تمام حضار را برای بازیهای معموله دعوت نمود و جوایز لازمه را حاضر ساختند. بازی های مزبور عبارت بود از اسب دوانی ، مسابقه ارابه راندن ، مشق زنی ، کشتی گیری ، دویدن. شمشیر و نیزه بازی ، نیزه پرانی و تیر اندازی که جمع آنها بطور مسابقه بزیاست آشیل بعمل میامد و دلاوران سپاه در آن شرکت داشتند .

سرود بیست و چهارم تسایم کردن نعش هکتر به پدرش

سپاه یونان از مراسم سوگواری پاتر کل فارغ شدند و برای استراحت بکشتی های خود رفتند و خوابیدند ولی آشیل بخواب نرفت و خاطره هائی که از پاتر کل در قلب او مانده بود نکندارد این پهلوان با وفا آسایش کند و چون صبح شد نعش هکتر را با راه خویش بیست و سه مرتبه دور قبر پاتر کل که تل خاکستری بود و بر حسب امر آشیل فقط علامت قبری در آنجا گذارده بودند آنرا گردانید .

اپلون خداوند نور و حامی تروا سپر خداوندی خویش را زیر نعش هکتر گذارد که زیانی باو نرسد و پوست بدنش کنده نشود . بد بختی تروا و بیچارگی پیرام پدر هکتر از یکطرف ، بی پروائی و سخت انتقام بودن آشیل از طرف دیگر باعث شد که خدایان به هکتر شفقت نمودند و خواستند هرمس (عطار د) را که سفیر خدایان بود برای ربودن نعش هکتر و جلو گیری از اعتساف آشیل مامور نمایند . ژون و آتن مخالفت با این اقدام نموده و خدای خدایان ناچار شد که (ته تیس) مادر آشیل را احضار کند و پس از دلجوئی و استمالت وی . خواهش کند به پسرش بگوید که خدایان مصلحت می دانند که نعش هکتر را بپدر پیر و بیچاره اش باز

گرداند (ته تیس) امر خدای خدایان را به پسرش
 ابلاغ کرد و آشیل اطاعت نمود . بنا بر این ثو پیتر
 ایریس قاصدخدایا را نزد پیرام فرستاد که ویرا از این قضیه
 مطلع سازد . پیرام قضیه را بزوجه اش (اکوب) مادر هکتر
 خبر داد اکوب گفت چگونه ممکن است یک نفر دلاور بی رحم و کینه
 توزی مانند آشیل چنین معامله ای را بنماید ، افسوس که
 تو میروی ، هدایا و تحف را باو تقدیم میداری ، خزائن
 ترو را در پای او نثار میکنی ولی بیهوده . او بتو هیچ
 شفقتی نخواهد کرد و نه تنها جنازه هکتر جوانمرگ را نمی
 دهد بلکه تو را سر حلقه اسرا ساخته و بیونان میبرد یا
 بدون تامل همان قساوتی را که به هکتر دلاور و جوان
 روا داشت بر پدر پیر و بیچاره اش نیز عمل خواهد کرد
 پیرام گفت خدایان بمن گفته اند که آشیل نعش پسر مرا
 بمن رد خواهد کرد . من در صدق گفته خدایان شکی
 ندارم و علاوه قلب من گواهی میدهد که خدایان مرا مورد
 لطف و کرم خود ساخته اند . پیرام امر کرد خزائن ترو را
 را گشودند و هدایای نفیس و گرانبهائی برای ترضیه خاطر
 دلاور کینه ورز یونان تهیه دید و سوار ارابه سلطنتی خود
 گردیده بسوی اردوی یونان رهسپار شد اما (اکوب) که
 مشاهده کرد شهرش عسازم رفتن باردوی بونانست جلو
 ارابه او را گرفت و گفت آیا داغ جوانان و فرزندان
 دلاور و بی همتا برای من کافی نیست که تو نیز می

خواهی با پای خود نزد قهرمان پر قساوت یونان روی
و مرا بمصیبت مرك شوهر مبتلا سازی پریم گفت ما
تفال میزنیم و تو مراسم تطهیر و تفال را بعمل آور ،
(اکوب) وضو گرفت و مشغول دعا شد که ناگهان
کرکسی فراخ بال در سمت راست آنها پرواز کرد .
اکوب خرسند و آسوده خاطر شد و پریم روانه گردید .
عطارده سفیر خدایان از جانب ژوپیتر مامور بود که پریم
را با هدایا و تحف از میانه اردوی دشمن بگذراند و کسی
ملفت نشود . سفیر خدایان به پریم گفته بود که فقط یک
نفر را برای راندن ارابه ای که حامل هدایا بود با خود
بردارد پریم تعجب کرد که بدون اعوان و انصار چگونه
میتوان در میان سپاه خصم عبور کرد سفیر خدایان باو
اطمینان داد که سلامت نزد دلاور یونان خواهد رسید .

همینکه پریم از الیون خارج شد و دریابان خوف-
ناکی که فاصله میان الیون و اردوی یونان بود رسید
وحشت سختی او را گرفت ژوپیتر چون دید آن
سالخورد مصیبت دیده در بیابان هراسناک و متوحش
است و نمی تواند هم از امید باز گرفتن جنازه پسرش
دل برکنند ، عطارده را مخاطب ساخته گفت بشتاب و این
بیچاره را یاری کن ، عطارده بیدرنک بر پریم نازل شد
و با او همراه گردید . پریم از این هم سفر آسمانی بسی
سپاسگذاری کرد و گفت بباس کمک و همراهی تو این

جام را بتو هدیه میدهم عطار در جواب داد هر چند که من جوان و ناپخته باشم این انعام را قبول نمی کنم زیرا اولاً خدایان طمع می بمال مردم ندارند و برای آنها سزاوار نیست که قبول رشوه نمایند و ثانیاً این جام از جمله هدایائی است که برای آشیل معین شده چنانچه بمن داده شود از مقدار و قیمت هدایائی که به پهلوان یونان تقدیم میگردد کاسته میشود ، پریم عزت نفس خدایان را ستایش کرد و عطار در عنان اسب ها را خود بدست گرفته شتاب کرد تا بسرا پرده آشیل رسیدند . عطار گفت این است خیمه آشیل که من ترا بدون اینکه قراولان و عسس های اردو به بینند باینجا رسانیدم و چون شایسته نیست که آشیل مرا به بیند اکنون از تو جدا میشوم ، برو و خود را به پای او بینداز و او را سوگند ده و تضرع کن تا بمقصود نائل گردی

پریم بی مهابا بر آشیل وارد شد و تضرع کنان خود را روی زانوی او انداخت و گفت من بتو پناه آورده ام که جنازه فرزند بدبختم را بگیرم . مادر تو (ته تیس) ربه النوع دریا و پدرت (پله) مالک رقاب یونان است . حسب و نسب تو نباید اجازه دهد که از خانه ات رانده شوم . زیرا در آستانه بارگاه خدائی ژوپیتر دو قدح گذاشته شده که در یکی شراب خیر و در دیگری شراب شر است . تمام مردم باید از این دو قدح بیاشامند یعنی قسمت بعضی این است که

فقط از شراب « خیر » بنوشند و برخی از شراب شر اما
غالب مردم را تقدیر چنین است که از هر دو قدح بنوشند .
(پله) پدر تو از جمله اشخاص معدودی بود که فقط
پیمانه ای از قدح خیر لبریز کردند و باو دادند از این جهت
بود که در طول حیاتش هم جاه و هم ثروت نصیبش شد و هم بر قوم
(میرمیدن) سلطان و صاحب قدرت و اختیار گردید و خدایان او را از میانه
مخلوقات خود برگزیده ربه النوع صاحب جمالی را بحباله
نکاحش در آوردند و از آنها پسری چون ته بوجود آمد
پس اگر اهالی تروا التجای مرا بتو دیوانگی دانند من که
خود میدانم بکه پناه برده و عرض حاجت را نزد کدام
شخص نموده ام آشیل گفت اگر مصلحت خدایان نمی
بود که جنازه هکتر را بتو تسلیم کنم هیچوقت این انا به
و تضرع تو مفید نمی افتاد . آری خدایان بر تو شفقت
نموده اند و گرنه کدام شیر دل و پهلوانست که بتواند از
از ضرب دست قراولان اردوی من جان سلامت برد و بی
اجازت بخیمه من وارد شود . خدایان تو را در پناه خویش
گرفته و باینجا رسانیده اند .

آشیل میفرید و پریام دست از تضرع نمی کشید
در این اثنا (مریون) که رانده ارا به حامل تحف و
هدایا بود بخیمه وارد شد و هدایا را از نظر پهلوان خشمگین
یونان گذرانید و طغیان غضب آشیل آرام گردید و عاقبت
پناه بردن پریام بچادر آشیل و تضرعهای او باعث شد که

پهلوان یونانی امر کرد نعلش هکتر را بطوریکه شایسته يك شاهزاده بزرگ باشد شست و شو نمود و کفن کنند و به پیام مهلت داد که از طرف اردوی یونان بجنگ مبادرت نشود تا در مدت یازده روز قوم تروا مراسم سوگواری هکتر را بجا آورند مویه و ناله پدر پیری مانند پیام بر سر جنازه پسر جوان پهلوان و نام آوری مثل هکتر حس جوانمردی آشیل را تحریک کرد که از او دلجوئی کند پس پیام را مخاطب ساخت و حکایتی بهر وی ذکر نمود که باعث تسلیت او گردد بالاخره گفت باید در مصائب بردباری کرد و صبر و تحمل پیشه نمود و اکنون چون من میدانم در طول مدتی که این مصیبت بر تو وارد گردیده است طعامی تناول نکرده ای بهتر آنست که ناله و صیحه را ترک کنی و غذای شب را در اینجا صرف نمائی پس امر کرد طعامی برای پیام حاضر کنند و بستری نیز در گوشه ای که پنهان از واردین آشیل بوده باشد بگسترانند زیرا چنانچه اکاممن سپه سالار اردوی یونان ملتفت میشد که پادشاه تروا در آن مکان آرمیده است هر طور بود او را زنده نمی گذاشت و سه برابر هدایائی که پیام با آشیل تقدیم کرده بود اکاممن به آشیل میبخشید و مهمان او را میگرفت .

وقت خواب رسید و هر کس در جای خود خوابید اما عطار در خواب نرفت و در کار پیام مشغول فکر گردید

عاقبت صلاح چنین دید که شبانه او را بالیون برگرداند
 پس بی درنگ بروی نازل شد . پریام خوابیده بود .
 عطارد او را بانك زده گفت ای سلطان سالخو رد آیا
 کسی در اردوی دشمن با ایمنی میخوابد . پریام
 مضطربانه برخاست و (مریون) را صدا کرده امر
 نمود اربابها را مهیای حرکت کند پس عطارد آنها را
 برداشت و از میانه اردوی یونان بیرون آورد
 نقش هکتر نیز با آنها بود . پریام چون نزدیک پای
 تخت خود رسید آفتاب میخواست طلوع کند . قراولان
 حصار و کساندر (۱) دختر پریام که جنازه برادرش
 را مشاهده کرد شیون نمودند غربو صیحه و ناله مردم را
 خبر دار کرد دسته دسته بملاقات پادشاه تروا که حامل
 جنازه پسرش بود شتافتند .
 پریام وارد شهر شد . تمام مردم بگرد قصر او
 اجتماع نموده ناله و ندبه میگردند . آندروماک زن هکتر
 و اکوب مادر هکتر و هان معشوقه برادر هکتر برای
 جوانمردگی اوبسی سوگواری کردند . آنگاه بجمع هیزم
 مقدس و متبرک قیام نموده نقش هکتر را آتش زدند
 و ده روز بمراسم عزاداری او پرداختند . بعد از آن
 استخوانهای وی را در قبری که برای او معین شده بود
 دفن کردند و پریام عزاداران را برای خانمه سوگواری
 بصرف طعام دعوت نمود

خاتمه

بقیه حوادث داستان ایلید

چنانکه در مقدمه ایلید گفته شد این داستان تاریخی روی قهر و کینه آشیل بنا گردیده و چون آتش این قهر و کینه با حوادثی که ذکر شد خاموش گردید و آشیل هم با اکاممن آشتی کرد و هم انتقام پاتر گل را گرفت

سخن سنج بزرگ یونانی داستان خود را ختم کرده است ولی چون خوانندگان مایل اند بدانند کار جنگ یونان و تروا بکجا میرسد و سرگذشت پهلوانانی که در آن داستان نام آنها برده شده بکجا انجام میدهد میشود بطور اختصار عاقبت جنگ و سرانجام اشخاصیکه نام برده شده اند ذکر مینمائیم

موعد مهلتی که آشیل برای عزا داری هکتر به پریام داده بود منقضی شد فریقین بجنگ مشغول شدند و یونانی ها که مدت ده سال الیونرا محاصره نموده و سخت فرسوده گردیده بودند برای فتح الیون حيله ای بکار بردند و بدستور اولیس دانشور معروف یونانی اسب قوی هیکلی از چوب ساخته بدروازه الیون گذاردند و صد نفر دلاوران یونانی که از جمله آنها یکی خود اولیس و دیومد و نئوپتولم (۱) پسر

آشیل که در روز های اخیر جنگ بسپاه یونان ملحق شده بود در آن اسب پنهان گردیدند . آنگاه یونا نیان خیمه های خود را آتش زده و بکشتی نشسته در جزیره نزدیکی مخفی شدند . تروائی ها تصور نمودند که یونانیان خسته شده وبمملکت خود مراجعت نموده اند . پس از حصار بیرون آمده و اسب را بدرون شهر بردند . چون شب شد دلاورائی که درون اسب پنهان شده بودند بیرون آمده دروازه های شهر را کشودند و در این اثناء سپاهیان یونان نیز که در جزیره مخفی شده بودند رسیده وارد شهر گردیدند و باین حيله اليون را تصرف کردند . اهالی را کشتند و زنهارا اسير نموده و شهر را آتش زدند

این بود عاقبت جنگ یونان و تروا اکنون سرانجام باشخاص داستان را ذکر مینمائیم:—آشیل بواسطه بی احترامی و بی پروائی سختی که نسبت به خدایان در روز های آخر جنگ کرده بود اپلون خداوند نور تیری پاریس پسر پریام داد که آشیل را هدف آن سازد . آشیل چون روئین تن بود و در اعضاء بدنش جز پاشنه پا اسلحه تاثیر نمی کرد پاریس به راهنمایی اپلون تبر زهر آلود را پاشنه پای او زد و دلاور بی پروای یونانی قبل از فتح اليون کشته شد . اولیس و آژاکس بزرگ بر سر اسلحه او باهم نزاع نمودند مادر آشیل اسلحه بر سرش را

باولیس داد و آژاکس از شدت بغض خود را کشت
سایر سران اردوی یونان بعد از فتح ایون بمملکت
خود رهسپار گردیدند ولی خدایان برای انتقام تروا هر
کدام از آنها را به مصیبتی مبتلا ساختند

زوجه آکاممن در اثناء جنگ که شوهرش نزد
او نبود بدیگری دل بست و بعد اکاممن را برادرزاده
خودش مقتول نمود

منلاس بازنش هلب بعد از مدت هشت سال که باد
کشتی او را بمصر برد بوطن خود مراجعت کرد ولی طولی
نکشید که مرد

دیومد بهمان بلیه ای که آکاممن از طرف زنش
مبتلا شد گرفتار گردید و رفیق زنش میخواست او را
بکشد که باچند نفر از یاران خود بایطالیا فرار کرد
و در آنجا اقامت گزیده چندین شهر بنا نمود

آژاکس کوچک گرفتار طوفان دریا شد و کشتی
او غرق گردید پس به تخته سنگی پناه برد ولی سنک
شکست و آژاکس غرق شد

اولیس هم دستخوش امواج شد و کشتی او مدت
ده سال روی دریا سرگردان حرکت میکرد هم رسن گذشت مدت
سرگردانی اولیس را موضوع داستان دیگری قرار داده
و انرا «ادیسه» نام داده است زیرا اولیس در زبان یونانی ادیس
خوانده میشود اولیس زنی باجمال و پاکدامن داشت در

مدتی که شوهرش بجنک رفته بود و بعد از آن هم که از جنک بر میگشت ده سال دیگر روی دریا گم شده و بوطنش مراجعت نکرده بود بزرگان قوم باو طمع نموده و میخواستند دامان طهارت ویرا لکه دار کنند . زن با هوای نفس مقاومت کرد و خوبش را حفظ نمود تا شوهرش برگشت و از آنها نزد شوهرش شکایت کرد . اولیس تمام آنها را کشت و خودش پس از مدتی در یکی از جنک ها به دست پسرش کشته شد در حالی که پسر پدر را نشناخته بود

اما پریام پادشاه تر و را (ثو پتولم) پسر اشیل بعد از تصرف الیون در عهد تروا سربزید باریس پسر پریام قبل از تصرف الیون کشته شد .

اکوب زن پریام اسیر شد و جزء غنائم اولیس گردید .

گاساندار دختر پریام اسیر شد و جزء غنائم اگاممن گردید .

اندروماک زن هکتور را (ثو پتولم) تصرف کرد و چون بوطن خود برگشت او را تزویج نمود . پس از چندی طلاقش داد و یکی از پسران پریام او را بزوجیت خود در آورد

استیاناس پسر هکتور در موقع تصرف الیون

نئوپتولم اورا از بالا بزیر انداخت و مرد
هالن که با منلاس شوهرش باسپارت برگشت چون
شوهرش در گذشت از اسپارت مهاجرت کرد به جزیره
(رودس) رفت .

در آن جزیره بیوه یکی از پهلوانانی که در محاصره
الیون کشته شده بود اورا خفه کرد

فقط نستربمملکت خود سالما مراجعت نموده بقیه
عمر را با سودگی گذرانید و (انه) که از حیث سرانجام
خوشبخت ترین پهلوانان جنگ شد و توانست از یونان فرار
کند و بروم رود و دولت بزرگی تاسیس نماید . رومی
های قدیم او را جد خود دانستند و (ویرژیل) شاعر
بزرگ و معروف آنها سرگذشت (انه) را موضوع منظومه
خود که موسوم به (انیئید) میباشد قرار داده است

قسمت سوم

مقدمه

تمدن عصر همر

از منظومات همر قوانینی که در تمام

جهان از حیث فکر و صنعت تأثیر داشته اند

کشف میشود (۱) شیلر (۱)

از اشعار سخن سنج بزرگ یونان و حوادی که در
طی داستان ایللیاد ذکر گردید میتوان غادات و اخلاق و عقاید
عهدیکه جنگ یونان و تروا در آن وقوع یافته است استنباط
نمود تعبارة آخری میتوان چگونگی تمدن ملت قدیم یونان
و قوم انقراض یافته تروا را بدست آورد . مثلاً وقتیکه مادر
قسمت دوم این کتاب میخوانیم که آشیل نعش پاترکل دوست
عزیز خود را سوزانید و پاترکل پس از کشته شدنش در
خواب بر آشیل ظاهر شد و خواهش کرد در دفن او تعجیل
نمایند زیرا تا زمانیکه جسد مرده دفن نشده است روح او
سرگردان میباشد ، استنباط مینمائیم که اولاً سوزانیدن اموات
در یک هزار و صد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد مسیح

(۱) Schiller شاعر بزرگ آلمان در ۱۷۵۹ متولد

و در ۱۸۰۴ وفات کرده است

که جنك يونان و تروا ختم شده معمول بوده ثانياً بوجود روح معتقد بوده اند ثالثاً عقیده داشته اند تا زمانیکه جسد مرده دفن نشده روح او بمقر خود نمیتواند برود بعلاوه ترتیب سوزانیدن امواترا نیز می فهمیم که برای رجال بزرگ و سرداران نامی مراسم مخصوص و مفصلی بعمل می آمد که بطور اجمال بانها اشارت رفت

پس نگارنده ، عادات و عقاید یونانی های آن عصر را بقدری که از اشعار ایلید استنباط میشود خلاصه نموده در قسمت سوم این کتاب بیان مینمایم صحیح است که وقایع ایلید افسانه است ولی نباید فراموش کرد که همیشه افسانه ها دور نمای حقایق اند منتها اینکه آن حقائق کاملاً واضح و روشن نیست بعلاوه ما از تاریخ تمدن سه هزار سال قبل یونان جز همین افسانه ها که معتبر ترین آنها منظومات همراه است چیزی در دست نداریم و نظر باینکه ریشه و منبع تمدن کنونی بشر تمدن قدیم یونان میباشد پس باید قبل از آنکه وارد مباحث تمدن کنونی شویم کیفیت تمدن قدیم یونانرا بیاموزیم و بمبادی عادات و رسوم که امروز در ملل دنیا رایج و معمول است آگاه شویم. یونانی ها نیز تمدن خود را از مصر و آشور فرا گرفتند اما بقدری قریحه یونانی در تمدنی که اخذ نمود دخالت کرد و در آن تغییر و تبدیل وارد ساخت که تمدن خویش را مستقل و جداگانه معرفی کرد . مثلاً مصریها

و آشوریا حیوان و جماد را میپرستیدند ولی یونانی ها این سنخ پرستش را بدور افکنده معبود هائی برای خود قائل شدند که با انسان شباهت داشته و تفاوتی که میان آنها و انسان بود قدرت آن معبودات و جاوید ماندن آنها بود. بنا براین در میان تواریخ ملل قدیمه تاریخ یونان بزرگتر و مهم تر است و باید بیشتر مورد تحقیق واقع شود. نظر عمده نگارنده نیز از تلخیص و ترجمه ایلیاد مواضع تاریخی آن بود والا برای درك لطایف مشهور ادبی منظومات هم چاره نیست جز اینکه باید ناصل یونانی آن رجوع نمود یا لااقل ترجمه ای که از اصل یونانی آن بعمل آمده باشد ملاحظه کرد

در این قسمت آنچه نگاشته میشود ماخذ آن ها فقط اشعار ایلیاد است بهمین مناسبت عنوان این قسمت را هر چند که وقایع ایلیاد چندین قرن قبل از هم واقع شده است باقتضای (سینبوس) مورخ شهیر فرانسوی « تمدن عصر هم » قرار دادیم تا از تمدن سایر ازمئه قدیم یونان نیز مفروز بوده باشد.

در ازمئه قدیم یونان تمدن عصر هم که جنك یونان و تروا را در بر دارد بسی مهم است زیرا این جنك قرون معروف باعصار پهلوانی را خاتمه داد بعلاوه در مدت هشتاد سال بعد از آن جنك تبدیلات بزرگ در یونان اتفاق افتاد که چندین طایفه موطن خود را تغییر ابدی دادند چون از نگارش این قسمت فقط مقصود

ذکر عادات و رسوم عصر همر است و نمیخواهیم از محیط اشعار ایلیاد خارج بشویم برای دانستن تغییراتی که پس از جنگ یونان و تروا اتفاق افتاد باید بتاریخ مفصل یونان رجوع نمود

این مطلب نیز ناگفته نماند که در آژمنه قدیم مسلمانا جنگ نزرکی بین یونان و مملکت مقتدر دیگری که در سواحل مقابل بحر « اژه » وجود داشته واقع گردیده و آن مملکت که با تمام ملل آسیای صغیر متحد بوده است تروا خوانده میشده و گذشته از این که پاره ای از روایات وقوع آن جنگ را ثابت مینمایند کشفیاتی که در سال ۱۸۸۲ شلیمان کشف هلمدی نموده است وجود آن مملکت مقتدر و سلطان متمول آن را ثابت ترمیکند. کشف مزبور هم محل گنج پیرام پادشاه تروا و هم قبر اکاممن سپه سالار سپاه یونان را کشف نمود

اینک بدون اینکه در سطور بعد از اشعار ایلیاد خارج شویم عادات و عقاید عصر همر را بطور اختصار ذکر میکنیم

فصل اول

اوضاع دینی

ارباب انواع - باعتهاد یونانی های قدیم تمام موجودات درید قدرت موجودات دیگری است که جمیع

امور باراده آنها صورت میگیرد ولی هر کدام شغل معینی دارند و در يك سنخ امور مخصوص بخود دخالت مینمایند مثلاً تمام کوههای دنیا تحت نظر یکی و تمام دریا ها تحت اراده دیگریست یا اینکه یکی فقط در جنگهایی که روی زمین اتفاق میافتد دخالت میکند و دیگری در عروسی - هائی که واقع میشود باید نظارت نماید . بعبارت دیگر هر نوع از مخلوقات یا هر نوع از امور تحت اراده موجودی است که او را اگر مرد باشد رب النوع و هر که زن باشد ربه النوع میگویند .

ارباب انواع یا خدایان با بشر چندان تفاوتی نداشته و مانند انسان دارای روح ، جسم ، هوا ، هوس ، غصه ، بخل و حسد می باشند . غذا میخورند ، سوار میشوند ، مسکن ، خانواده ، قبیله . فرزند ، ترویج و تناسل دارند در محافل انس و طرب حاضر میشوند گاهی با انسان در عیش و عشرت شرکت مینمایند برای مقام خداوندی آنها خیالی ناشایسته نیست که دختر خود را انسان ترویج کنند (پله) پدر آشیل چون هم شکارچی قابل و هم جوان زیبایی بود « ته تیس » که دختر خوشکل رب النوع دریا بود بزوجیت اودر آمد

ارباب انواع معصوم نیستند . دزد ، زانی ، زانیه . محیل و کینه جو در میان آنها وجود دارد و با این احوال بشر را امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و ثواب و عقاب

میدهند. این تناقض نه تنها در اعمال آنها میباشد بلکه پارامی از صفاتشان نیز متناقض است مثلاً در عین حالی که زندگی جاوید دارید ممکن است بدست یکی از خدایان یا یک نفر از افراد بشر کشته شوند و همچنین با اینکه از بهشت ابدی متمتع اند غم و اندوه دارند و گاهی فوق العاده بدبخت می شوند.

در اول این فصل اشاره نمودیم که هر کدام از خدایان مباشر عمل مخصوصی است و نباید در کار خدای دیگر مداخله کند اما ژوپیتتر حاکم مطلق و خدای خدایانست دست او بالای دستهاست و بازپرسی از وی نیست. ترازوی قضا و قدر بدست او میباشد. چون زمین جای بدبختی و دافنا و آسمان جای خوشی و آسودگی است هر وقت ژوپیتتر میخواهد سرنوشت کسی را بفهمد قضا و قدر را در یک کفه و سرنوشت آن شخص را در کفه دیگر میکندارد و ترازو را بلند میکند اگر کفه قضا و قدر بزمین که جای بدبختی است تمایل کرد بالطبع کفه سرنوشت بالا میرود و معلوم میشود آن شخص خوشبخت است و سرنوشت خوب دارد و هرگاه کفه سرنوشت پائین آمد معلوم میشود آن شخص بدبخت میباشد.

مقدرات جمیع مردم از بارگاه ژوپیتتر تعیین میشود زیرا در آستانه آن درگاه دو ظرف گذاشته شده که در یکی

شراب خیر و در دیگری شراب شر است تمام مردم در آغاز خلقت خودشان از آن شراب می‌آشامند هر کس از ظرف خیر نوشید مقدراتش خوب و هر کس از ظرف شر خورد مقدراتش بد است اما غالب مردم از هر دو ظرف می‌نوشند و از این جهت زندگانی آنها باخوشبختی و بدبختی آمیخته است

ژوپیتر یشکل مردیست که ریش انبوه دارد .
 بر فراز تختی طلا که انتهایش عقابی است نشسته و عصای سلطنتی را در دست دارد
 سایر خدایان مطیع اوامر ژوپیتر هستند و هر کدام شغل معینی دارند

ژون زوجه ژوپیتر - نماینده هوا و آسمان ها، ربه النوع تزویج

ژون بشکل زنی است روی تخت نشسته بالا پوش بلند دامنی تمام بدن او را پوشانیده عصای سلطنت در يك دست و اناری که علامت محصولات میباشد در دست دیگر دارد . ارا به او را دو ماده کاو سفید میکشند. نزد يك تخت او طاوسی نشسته است

ژون غالبا باشوهر خود گفتگو و نزاع میکند .
 روزی شوهرش بروی خشمناك شد دستهای او را بازنجیر طلا بست و بابرها آویزان نمود

آپلن. نماینده افتاب - رب النوع نور - در قضا و قدر مؤثر، از حکمت بهره‌مند این رب النوع موسیقیرا بسیار دوست میدارد کاهی بانه نفر فرشته که انها را (موز) میگویند مشغول طرب است. با حیواناتیکه انقلاب هوارا بانها نسبت میدهند سرحد و گر مسیر میرود

اپلن بشکل مردیست که موهایش طلائی رنگ و در دستش کمانی از نقره باشد

آتن، رب النوع حکمت و صنعت - با جرئت و شجاع. سرود جنگی را بسیار دوست میدارد و از پهلوانان حمایت میکند. زردوزی و یراق دوزی را اوبزنها آموخته. زرگری و کوزه‌گری و حکاکی و حجاریرا او تعلیم داده است. حیواناتیکه برای او قربانی میشوند. جغد و مار و زغن میباشند. آتن بشکل زن بلند قامتی است که تاج پر شکوهی سر و نیزه ای در دست دارد.

آرس (مریخ) رب النوع جنگ و خونریزی. دو اسب سفیدی که از دماغ آنها آتش بیرون میاید ارا به - اش را می‌کشند. دنبال او دایه اش برای خراب کردن شهرها سوار میشود و بعد از آنها ملك الموتها حرکت می‌کنند. این رب النوع در جنگها نیزه خود را کشیده عربده آغاز میکند و بشکل مرد قوی جثه ایست که بازره مفرغی و کلاه خود جیقه داری ملج است. حیواناتی که برای او قربانی میشوند سگ و کرکس میباشد.

زهره . ربه النوع عشق و جمال - زن (ولكن)

که رب النوع آتش است

این ربه النوع بشکل دختریت که صورتش بسی
ملیح و مویش خرمائی رنگ است . کمر بندی در کمر
و تاجی از مورد و گل سرخ دارد

نپون . رب النوع دریا . لرزانده زمین و آسمان
تمام چشمه ها و امواج باهر او هستند . ارا به اش را دو
اسب سفید میکشند و بشکل پیر مردیست که ریش بلندی
داشته باشد . در دستش سه شاخه است که چشمه ها را با
آنها جریان می دهد

ولكن . رب النوع آتش - فروزنده صاعقه و کوه -

های آتش فشان - آهنگر خدایان پدرش ژوپتر و مادرش
ژونن می باشد . وقتی که ژوپتر زن خود را بابر ها
آویزان کرد ولكن خواست او را خلاص کند پدرش پای
فرزند خویش را گرفته از آسمان بزمین پرت کرد
از این جهت ولكن پایش شکست و لنگ شد ، این
رب النوع بشکل پیریست که بازوئی کلفت و سینه ای پرمو
دارد . صورتش از دود سیاه و دردستش چکش آهنگریست

هئدس . رب النوع ظلمات و مرگ و متولی اسفل

السافلین ، شکل مردیست روی تختی نشسته در دستش عصای
سلطنتی و بر سرش تاجی است که او را از انظار مخفی می
دارد برای تمام خدایان بزرگ جز هئدس معبد ساخته میشود

زیرا امیدی بجلب رضایت او نیست (۱)
 بعد از خدایان سابق الذکر خدایان دیگری هستند
 که خدایان کوچک یا نیمه خدایان خوانده میشوند از قبیل
 سمیس که یکی از مباحثین امور خدایان و برهه النوع عدل
 ملقب است

باکوس رب النوع تالك و شراب و عیش و عشرت

عطارد . قاصد خدایان

ایریس . سفیره ژوپیتر

همه . ساقیه خدایان - ربه النوع جوانی

سهرس . ربه النوع زراعت

بعلاوه آنها جماعتی دیگر از ارباب انواع وجود دارند
 که میتوان آنها را حوری و فرشته نامید مثل دختران دریا،
 دختران رود خانها و جنگلها و چمنها . دختران قدر سه
 فرشته اند که مامورند رشته عمر انسان را در دو کی که در دست
 دارند به پیچند چون ساعت اجل شخص فرا رسد رشته
 عمر او را پاره میکنند

گاهی یکی از افراد بشر را که خدایان دوست داشته
 باشند او را بمعراج ابدی میبرند و در بهشت سکنی می
 دهند مانند (گانه مد) که ژوپیتر باسمانش کشانیده ساقی

(۱) در یونانی ژوپیتر را (ژئوس) ژونن را (هرا)
 آتن را (آتنه) عطارد را (هرس) زهره را (آفردیت)
 و واکز را (هفائیسس) گویند

خود کرد و (تی تن) که چون جمالی دلربا داشت فرشته صبح فریفته او شده با سماش برد

گروهی دیگر فرشتگان هستند که از احکام خدایان سرپیچی نموده و بامر ژوپتر از بهشت بیرون گردیده و آنها را شیاطین میگویند

بسیاری از موصوفات محسوس و غیر محسوس هستند که مانند نفوس حییه در زمره مردمان عالم بالا میباشند .
 مثل باد جنوب و باد شمال - رود اسکماندر و رود گزنت .
 لغزش و گناه - خواب و مرگ - فتنه و شهرت
 دربار ژوپتر و مجلس شورای خدایان قله کوه الپ است که بزرگترین جبال یونان میباشد

عبادات - در موقع مباشرت بعبادت همچنانکه باطن انسان باید از آرایش گناه پیراسته باشد ظاهر او نیز لازم است منزله و از خون و سایر کثافات پاک بوده باشد . برای تشریفات و جلب رضایت خدایان و سپاسگذاری از آنها گاو و کوساله و میش و خوک و بعضی از حیوانات دیگر باید ذبح کرد مراسم قربانی کردن از این قرار است که جو را با نمک ممزوج نموده روی سر حیوان قربانی میریزند . اگر قربانی برای خدایان عالم بالا مثل ژوپتر و زهره است سر قربانی را سمت آسمان و هر گاه برای خدایان عالم سفلی مثل رب النوع اسفل السافلین است سر قربانیرا پائین میکنند و ذبح مینمایند . بعد از اینها قربانیرا جدا نموده و

طبقه غلاف پیه روی آنها کشیده در محراب میگذارند و از هر يك از اعضاء قربانی قطعه كو چكى روی ران ها قرار داده آتش میزنند . همین كه مشتعل شد خرده خرده شراب بشعله ها میریزند تا اینکه باهم سوخته شوند این كار كه انجام گرفت احشاء و ما بقی زریح را بریان نموده كاهنن آن را میان حضار تقسیم میکنند آنكه بصرف طعام مشغول و شرابكه با آب مخلوط نموده اند میاشامند و مراسم قربانی با سرود و آواز خاتمه می یابد

تفال و تطییر سه از مشیت خدایان ظهور بعضی علامات خبر میدهند . رعد و برق و ظهور قوس قزح علامت غضب و پرواز كركس غالبا نشانه رضایت خدایانست وضع روده حیوانات قربانی شده ، بزرگی جگر و قلب ورنث احشای آنها تقدیرات را بگهانان میفهماند . گاهی ژو پیترو و قایع را در خواب بانسان الهام میکند

كاهن هایعنی كشیشهاغیب كوئی میتوانند كرد زیرا مستقیما از خدایان كسب اطلاع میکنند و از اراده آنها و حوادث آتی خبر میدهند ، این اشخاص در میان قوم مقام بزرگی دارند تفسیر خواب ها بعهده آنان میباشد در جنگ یکی از سرداران در مسافرت های دریائی غالبا راهنمای سفائن هستند

بهشت و دوزخ سه مقر روح سینه و مقر عواطف قلب است . هنگام مردن ، باروح از میان دندانهای محتضر

بیرون میاید و تا زمانی که جسد دفن شده سرگردانست ولی
در این ضمن میتواند بدوستان و خویشان خود در خواب
با بیداری ظاهر و مغیبات را بان ها اطلاع دهد

ملك الموت ارواح را در کشتی خود حمل میکند
و بقعر زمین که وادی ظلماتست میبرد . تمام ارواح
ناچارند از رودی که در آن وادی است عبور کنند هر
کدام که نیکو کار باشد به بهشت و هر کدام که گناه
کار است بدوزخ میروند

سه چیز باعث میشود که انسان مرتکب گناه میگردد
نادانی ، حماقت ، کفر . نزول بلاهای بزرگ بواسطه اینست
که بندگان در معاصی غوطه ور میشوند در این موقع ژوپیتر
آنها را بلاهای بزرگی گرفتار میکند مثلا تمام حیوانات
و گاهی تمام قوم را بیمار مینماید یا طوفانی ایجاد میکند
که هر چه ذیروح است غرق شوند

میت و مراسم دفن - انسان در حال احتضار جسمش
سبك میشود و از مغیبات خبر میدهد و پانزده روز در ساعت
مرك خود به هکتر گفت دیری نخواهد گذشت که بدست
آشیل کشته شوی

وقتیکه جنازه احترام داشته باشد او را با اسلحه
اش میسوزانند و چنانچه بسیار محترم است خاکسترش را
دفن میکنند و زوی آن ضریحی بنامینمایند و هرگاه یکی
از مردمان بزرگ عصر خویش باشد اطراف ضریح درخت

غرس میکنند . اگر شخصی در غربت بمیرد استخوانهایش را جمع کرده بوطنش میبرند برای میت قبری که نشانه او را داشته باشد لازم است . اگر پهلوانی مؤمن و متقی باشد بطوری کهخدایان او را دوست بدارند جنازه اش را از فساد و پوسیدگی حفظ میکنند . جنازه پاترکل وهکتر را خدایان از عفونت حفظ نمودند یکی از تدابیری که خدایان برای حفظ جنازه مینمایند اینست که « امبروس » و « نکتار » را که عنبر و سلسبیل است در بینی جنازه میریزند این ماده ضد عفونی است و ماکول و مشروب خدایان میباشد

یکی از پهلوانان بزرك كه در جنگ كشته شود مراسم سوگواری او فصل است تمام اهالی مملکت چندین روز مشغول سوگواری میشوند . مرثیه خوانها در میان قوم و قبیله او حرکت نموده و مردم بگرد آنها جمع گردیده شیون مینمایند ، اقارب و دوستان آن مقتول خاکستر و گل سر ریخته ضجه و ناله میکنند در موقع سوزانیدن جنازه اش قربانی های زیاد نموده و گاهی اسرای دشمن را در آن موقع سر میبرند مردم با احترام عزای او موی سر را می چینند و روی جنازه میریزند برای ختم مراسم سوگواری محترمترین اقارب میت ولیمه ای در خور استطاعت خویش میدهد

فصل دوم

اوضاع جنگی

پهلوانان - محترم ترین طبقات پهلوانان هستند . هنگام

جنگ امیر لشکر و زمان صلح عضو شورای دولتی می باشند اشراف مملکت بافتخار آنان مهمانی می دهند ، معاش پهلوانان و ملازمان آن ها اولاً از غنائم جنگ و بعد از عایدات مزارعی است که از طرف مات پیاداش جنگ هائی که با دشمنان مملکت نموده اند بعنوان تیول به آنها برکدار شده . پهلوانان امتیازات مهمی دارند از جمله داشتن اسب و ارا به و اسلحه سنگین وزن و پر قیمت است راننده ارا به آن ها همیشه یکی از رجال محترم است که از پهلوانان درجه دوم نیز محسوب می شود و با آنها رفیق می باشد . زیرا در جنگ قسمت بزرگ دفاع - هائی که پهلوان باید در موقع روبرو شدن با حریف بعمل آورد بعده راننده ارا به او است . پهلوانی که بر حریف غالب می شود و او را می کشد تمام اسلحه و ی را بغنیمت می برد و هر قهرمانی که اسلحه پهلوانان دشمن را بیشتر با خود دارد افتخاراتش زیاد تر است . گاهی پهلوانان بزرگ مانند رباب انواع مورد ستایش واقع میشوند و پس از مردن ارواح آنان در جنگ هانمایان میکردند اسلحه آن ها با خودشان باید دفن شود و روی قبرشان ضریحی بنا گردد . در غنائم جنگ می توانند سهم خود را بیش از سهم افراد قشون قرار دهند . در جشن ها و اسب دوانی ها و مسابقه های دیگر اعطای جوایز بعده آن ها است . یکی از افتخارات پهلوان بزرگ اینست که

دوشیزکان مدال خاتمی بگردن اسب او می بندند
 ارکان حرب - در مواقع مهمه که لازم است عقیده
 معمران سپاه معلوم گردد شورای قشونی تشکیل می شود
 و ریاست آن بعهده سپه سالار کل قشونست که او
 نیز بتصویب شورای قشونی اینرتبه را دارا گردیده
 وقتی که قضیه مطرح گردید اول عقلاء و مجربین
 قوم که خود یکی از سران سپاه اند و عضو شورای قشونی
 هستند بر خاسته معایب و محاسن قضیه را شرح داده اظهار
 عقیده میکنند . بعد سایرین عقیده خود را بیان نموده می
 گویند عقیده ما این بود تا سپه سالار کل قشون چه مصلحت
 داند . سپه سالار نیز بیان عقیده نموده قضیه را باتفاق یا
 اکثریت خاتمه می دهند . در میان خیمه های سپاه مجلس
 ارکان حرب خیمه ای مخصوص بخود دارد و کاهی در
 خیمه سپه سالار یا خیمه بزرگ ترین پهلوانان سپاه تشکیل
 می شود

تعبیه الجیش - زمانی که جنگی پیش آید هر مردی
 که بدن سالم داشته باشد باید در سپاه داخل شود و هرگاه
 نتواند حاضر شود باید يك سوار یا يك اسب بجای خود
 بفرستد ، هر کس داخل سپاه میشود اسلحه خود را که شمشیر
 و نیزه و تیر و کمان و تبر و گرز است همراه اوست باین
 معنی که هر کس يك نوع سلاح دارد ولی پهلوانان تمام
 انواع سلاحرا دارا هستند و در استعمال آنها آزموده اند

نوك نیزه های خوب غلاف دارد سپاهی که میخواهد جنگ کند قیه میکشد و حمله میکند . بیرق قرمز علامت خشم و میل سپاه بخونریزیست

خیمه های اردوی جنگی باید منظمآ صف آرائی شده باشند زیرا هر يك از صفوف چادر های سپاه یونان مخصوص يك قبیله است و تمام اردو در طول ساحل خیمه ها را افراشته و پشت سر هر صفی که مخصوص يك قبیله است سفائن آن قبیله درکنار ساحل حاضر میباشد . درقاب اردو خیمه اکاممن که سپهسالار کل است واقع و بخیمه ارکان حرب متصل میباشد . درجناحین آشیل و آژاکس بزرگ که دونفر پهلوان بیهمتای اردو هستند جای گرفته اند اردوی یونان برای جلوگیری از حمله و هجوم ناگهانی سپاه تروا حصارى جلو و خندقى عقب اردو تدارك دیده اند که هرگاه تروائی ها از حصار بگذرند و صفوف سپاه یونان را نیز بشکافند از رسیدن به سفائن یونان خندق مانع آنها شود

مبارزه - پهلوان کاهی پیاده و کاهی در ارابه نشسته بجنگ دشمن میرود . اگر حریف یکنفر باشد غالبادیگری با او ملازم نیست ولی چنانچه بخواهد سپاه خصم حمله کند تمام قوم و قبیله حمله کننده پشت سرش حرکت نموده و او را تنها نمیکدارند . وقتیکه دو نفر مبارز باهم روبرو میشوند اول افتخارات خود و طایفه خود را ذکر نموده

بعبارة آخری حماسه سرائی میکنند و حریف را تحقیر و تهدید مینمایند و هنگام غضب گاهی دشنامهای سخت بیگریگر میدهند آنگاه با سلاح خویش اندکی بازی نموده بزدو خورد شروع میکنند و هر کدام مقتول گردید بعد از آنکه قاتل اسلحه او را تصاحب میکند خودش یا ملازمانش نعش مقتول را تصرف نموده برای مثله کردن و اهانتهای دیگر باردوی خود میبرند . در اینموقع است که جنگ های سخت و خونین برای استرداد جنازه از طرف قبیله مقتول و برای تصرف آن از طرف یاران قاتل اتفاق می افتد . فرار کردن از مقابل دشمن بسیار تنگ آور است ، کسانی که از جنگ میترسند مانند زن هستند

مبارزی که بر حریف غلبه نموده و باردوی خود مراجعت میکند زنها او را استقبال نموده تبریک میگویند و بدن وی را از خون و گرد و غبار میدان جنگ شست و شو میدهند زنان اقارب مقتول شیون نموده قاتل را نفرین می کنند و آرزو مینمایند که گوشت بدن او را بخورند . اگر مبارزی در جنگ مجروح شد ملازمانش او را بدون درنگ ربائیده نزد جراح اردو میاورند . چنانچه بیهوش شده باشد آب سرد روی بدنش میریزند تا بیهوش آید . زنانیکه زیر دست جراح هستند زخم را میشویند ، شناختن دوا مشکل است و زنان بهتر از مردان میتوانند ادویه و عقاقیر را پیدا کنند . علم طب و جراحی بسیار مهم است

غالب اسرار و رموز این علم را خدایان باطباء میکوبند.
جراح و طبیب همه جا محترم مییابد. آشیل توانسته بود
بعضی از رموز طب را بیاموزد

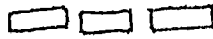
جاسوس و کمین گاه - از خیال دشمن و قوه او باید مطلع
بود. کسانیکه بتجسس حال سپاه دشمن میروند باید متهور
و دلاور باشند. جاسوسان برای عمل خود انعام گزاف
میگیرند زیرا غالباً دستگیر میشوند و انواع عقوبات شکنجه
میگردند

عبس های اردو کاملاً مواظب اند که جاسوسان
دشمن وارد اردو نشوند ولی گاهی جاسوس زبر دست
از بیراهه ها وارد میشود و مقصود را انجام میدهد.
بعضی از اوقات جاسوسان به اردوی خصم شبیخون نیز
می رند

سربازانیکه برای کمین گاه انتخاب میشوند از نخبه
دلاوران هستند زیرا با عده قلیل خود شان باید سپاه
انبوهی مقابله نمایند. در کمین گاههای متعدد نزدیک شدن
خصم را بوسیله سوت زدن بیکدیگر میفهمانند

فتح و تصرف بلاد دشمن - قشون فاتح که وارد
بلاد خصم میشود از کشتن و سوزانیدن و خراب کردن
دریغ نمیپیماید هر دختری را که بخواهد اسیر میکند.
گاهی تمام اهالی مملکت مغلوب یا کشته میشوند یا اسیر می
گردند و آن مملکت باخاک یکسان میشود و زن اسیر مثل

کنیز است ولی اولادش مورد تحقیر نیست و مانند سایر افراد
میباشد سرداران فاتح که بوطن مراجعت میکنند بمراسم
ندرو قربانی هائی که برای غلبه و فتح بعهده گرفته اند عمل
مینمایند



فصل سوم

اوضاع اجتماعی

حکومت و خانواده - اوامر سلطان و رئیس قبیله مطاع
و متبع است ولی امور مملکتی باید در شورای ملی که از
رؤساء و پیران آزموده تشکیل شده مطرح و قطع و فصل
گردد همیشه فرمانده قشون بری و بحری و غالباً پادشاه از
طرف شورای ملی انتخاب میشود

زنهاى رؤساء قبائل و اشراف مملکت کنیزانى دارند
که بخدمات خانه مشغولند . خانه های بزرگ دو طبقه است .
طبقه بالا برای سکونت زنها و اندرون خانه و طبقه زیر
برای مرد ها و بیرونی خانه میباشد . زنهاى محترم و
مجلال نقابى بلند روی صورت میاندازند که غالباً بیکسو
انداخته شده و صورت را مستور نمیدارد ، هلى معشوقه
پاریس وزن منلاس وقتیکه برای تماشای جنگ پاریس و
منلاس بدروازه الیون آمد پیر مرد ها که در آن جا اقامت
گرفته بودند از طلعت او حیران شدند ، هلى برقع داشت ولى

فقط علامت شوکت و جلال شمرده او میشد و آنرا یکطرف افکنده بود

زن برای دست آوردن دل مرد خود را بالباس و کمر بند میاراید ، ژونن ربه النوع ازدواج چون خواست ژوپتر را از یاری کردن تروا منصرف سازد لباس خویش را اراست و کمر بند زهره را که بر آن طلسم هائی نقش شده بود عاریت کرد . فرزند غیر مشروع موزد تحقیر و اهانت نیست در مجلس رقص ، زینت مردان شمشیر و زینت زنان تاج کل است . زن باعث فتنه میباشد

سفیر و قاصد - مامورین ابلاغ سه طبقه اند . طبقه اول مامورین مخصوص هستند که برای انجام کار های مهم مامور میشوند غالبا حامل هدایا هستند باید از میان محترمین قوم انتخاب شوند . دوم مامورینی هستند که برای عقد قرار داد ها و معاهدات فرستاده میشوند و باید بصفات صدق و درستی و طهارت نفس متصف بوده باشند ، سوم کسانی هستند که اوامر و پیامهای سپه سالار کل قشون یا رئیس يك قبیله را که فرمانده آن قبیله نیز میباشد بقسمت های قشونی ابلاغ میکنند و غالبا جار میزنند . این اشخاص باید متهور و قوی صوت بوده باشند

زراعت . صنعت . تجارت - برای شخم کردن قاطر بهتر از گاو است . درخت انکور بیش از سایر اشجار غرس می شود . آبیاری زراعت و بار آوردن درخت انکور

کار مهم و پر منفعتی است

هر کس دارای صنعت است صاحب موهبتی میباشد که از طرف آتن ربه النوع حکمت باو بخشیده شده و صنایع عمده از اینقرارند . ساختن ظرف هائی که سه پایه دارد ، آلات و ادوات جنگی که آهنکران میسازند ، قلمزنی و نقاشی ، پشم ریزی و نساجی ، قلاب دوزی و رنگرزی و میناکاری ، ساختن ارابه و کشتی ، ساختن عمارات و بروج . در ساختن برج و بارو باید معمار و بنا ما هر بوده باشند

در تجارت مبنای معاملات جنس است یعنی هر قومی جنس خود را بقوم دیگر میدهد و در عوض جنسی که بان محتاج است میگیرد ولی در غالب معاملات « کاو » مقیاس میباشد مثلاً قیمت يك كنینز خو برو سه رأس کاو میباشد . نه مثقال طلا صد مثقال مس قیمت دارد . شراب مهمترین اتمه تجارتی است

جشن ها و بازیها - اسب دوانی ، ارابه رانی ، مشت زنی ، نیزه پرانی ، دویدن ، شناوری ، جست و خیز ، تیر اندازی ، کشتی گیری و سنك پرانی از بازیهای معموله است که در جشن های بزرگ بتمام آنها عمل میشود و رجال بزرگ در آنها شرکت نموده هر کس مسابقه هر باز را برد جایزه مخصوص آن را که قبلاً تعیین گردیده است خواهد گرفت . مراسم بازی - های مذکور بریاست محترم ترین رجال قوم تدارک میشود

و او جوائر را تقسیم مینماید . بازی های مزبور هم در اعیاد و هم در ماتم ها به عمل می آید

بعد از سوزانیدن جنازه یا ترکل بازی مفصلی بریاست آشیل در اردوی یونان شدو در آخرین مسابقه که اکاممن خواست شرکت کند چون سپهسالار اردو بود و شاید دیگری مسابقه را میبرد با احترام او بدون اینکه مسابقه اخیر شروع شده باشد آشیل جائزه را باو تقدیم داشت . هر جشنی و هر ماتمی قربانی مخصوصی دارد

باری اطفال (فر فره) و نیزه بی پیکانست

سایر آداب اجتماعی بطور اجمال - سلام دادن با دست راست معمول میباشد . در میدان جنگ مبارزین یکدیگر را استهزا میکنند . بلند کردن عصا علامت شهادت دادنست ، مهمان نوازی از جمله صفات پسندیده میباشد نام هر شخصی از صفات او حکایت میکنند . مثلاً اکاممن یعنی ثابت و محکم . آشیل یعنی صف شکن . نام خدایان نیز مانند نام انسان است ژوپیتر یعنی جیات دهنده . آتن یعنی شیر نخورده زیرا او از کاه ژوپیتر آفریده شده و از پستان کسی شیر نخورده است

خدایان و انسانها کنیه و لقب هم دارند مثلاً یکی از القاب ژوپیتر (انبوه کننده ابرها) و دیگری (خداوند سپر) میباشد . (استیاناس) کنیه پسر هکتر است

ختمام

(۱۴۲)

فهرست

قسمت اول

صفحه	همر
۱	اهمیت همر
۶	زندگانی »
۱۲	آثار »
۱۶	خاتمه

قسمت دوم

ایلیا د

۱۹	مقدمه
۲۳	سرود اول - آغاز خصومت آشیل و آکاممن
۲۸	» دوم - تدبیر آکاممن
۳۱	» سوم - جنگ منلاس و پاریس
۳۶	» چهارم - نقض عهد
۳۹	» پنجم - انتقام کشیدن دیو مد
	» ششم - ملاقات کلو کروس با دیو مد و وداع
۴۲	هکتر بازوجه اش اندروماک
۴۴	» هفتم - جنگ هکتر و آژاکس
۴۶	» هشتم - پیکار دوم
۵۰	» نهم - هیئت اعزامیه برای ترضیه آشیل
	» دهم - اولیس و دیو مد شبانه مشغول تحقیق حال
۵۴	دشمن میشوند

- ۵۹ سرود یازدهم - پیکار سوم
- ۶۳ « دوازدهم - جنگ خندق
- ۶۶ « سیزدهم - پیکار چهارم
- ۶۸ « چهاردهم - حمله ژون بشوهرش ژوپتر
- ۷۰ « پانزدهم - پیکار پنجم دلاوری آژاکس
- ۷۴ « شانزدهم - پیکار ششم و کشته شدن پاترکل
- ۷۷ « هفدهم - پیکار هفتم در اطراف نعل پاترکل
- » هیجدهم - بقراری آشیل از مرك پاترکل و سپر
- ساختن رب النوع آتش برای آشیل ۸۱
- » نوزدهم - آشتی کردن اکاممن و آشیل ۸۸
- » بیستم - مأذون شدن خدایان برای جنگ
- ۹۲ و انتقام گرفتن آشیل
- » بیست یکم - جنگ خدایان ۹۴
- » بیست و دوم - کشته شدن هکتر ۹۸
- » بیست و سوم - مراسم سوگواری پاترکل ۱۰۳
- » بیست و چهارم - تسلیم کردن نعل هکتر به پدرش ۱۰۷
- خاتمه - بقیه حوادث داستان ایلیاد ۱۱۴

قسمت سوم

تمدن عصر هم

- ۱۹ مقدمه
- ۱۲۲ فصل اول - اوضاع دینی
- ۱۳۲ « دوم - جنگی
- ۱۳۸ « سوم - اجتماعی

غلط نامه

از خوانندگان کتاب خواهشمند است قبل از قرائت آن بغلط نامه ذیل که اغلاط فاحش کتاب را نشان میدهد رجوع نمایند و اغلاط را تصحیح کنند با کمال تأسف اغلاط دیگری علاوه بر غلطهای ذیل از قبیل واوهای عطف که در بعضی از عبارات، زائد و بی مناسبت وارد شده و (عرابه) که باید حرف اول آن همزه باشد در کتاب موجود است و غلط بودن آن ها برابر باب بصیرت پوشیده نیست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۱	توصیف	وصف
۲	۳	تغلیبات	تقلبات
۴	۱	لفی سبیس ترا توس	فی سبیس ترا توس
۷	۶	درد مبتلای	مبتلای درد
۱۳	۱۲	داشتند لرا	داشته اند
۱۵	۲۰	باز	بارز
۲۶	۲	باز گردا	باز گردانم
۲۸	۱۳	اجر	اجرا
۳۳	۱۵	از روی	راروی
۳۶	۳	به هلن پاریس	هلن پاریس
۳۹	۲۱	<i>diomède</i>	<i>diomède</i>
۳۹	۱۵	آنه	انه
۴۵	۱۱	آ تنور	آتنور
۴۷	۲۱	این سطر گذشته از اینکه جزء حاشیه	

صفحه	سطر	غالب	صحیح
		است باید آخرین سطر صفحه یعنی	
		سطر دوم خاشیه بوده باشد	
۵۱	۱۹	پاتر گل	پاتر گل
۵۵	۲	زنانی	زمانی
۵۵	۳	میوجه	متوجه
۵۵	۴	حکمرما	حکمفرما
۵۶	۱	صلاح	سلاح
۵۷	۹	گردد	کردو
۵۹	۱	سرور	سرور
۵۹	۱۸	ضمناً	که ضمناً
۵۹	۱۹	که قسمت	قسمت
۵۹	۲۱	نمودیم	نمودیم
۶۱	۲	باز	باو
۶۱	۵	مان	امان
۶۲	۱۰	برندنده	برنده
۶۳	۷	تأیید	تأکید
۶۴	۳	پس	پس از
۶۴	۶	نپسون	نپتون
۱۲۸	۳	ما	یا
۶۴	۲۲	Ralydamas	Rolydamas
۶۵	۱۸	تراواگی	تروائی
۶۵	۲۰	سرپیدودن	سرپیدن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۱	ورو	ورود
۶۷	۲۱	<i>Amphimague</i>	<i>Amphimague</i>
۶۹	۱۱	تروار -	تروارا
۶۹	۱۸	دارده	دارد
۷۱	۲۲	<i>Asealagh</i>	<i>Ascalaphe</i>
۷۳	۵	سیرت	حسرت
۷۹	۷	پهلوای	پهلوان
۸۲	۷	از آن کسی	از آن کس
۹۷	۲۱	کسرد	کرد
۱۰۱	۱۳	پیمان انسان	پیمان
۱۰۳	۳	بای	بالای
۱۱۲	۶	ناآوری	نام آوری
۱۱۳	۷	آرمان	آنانرا
۱۱۳	۶	آوردواو	آورد
۱۱۵	۱	جک	جنگ
۱۱۷	۱۹	پس زا	پس از
۱۲۲	۲	خارج میشویم	خارج شویم
۱۲۷	۱۷	پریست	پیریست
۱۲۸	۴	فدمیس	ته میس
۱۳۰	۵	ذبح	ذبیح
۱۳۱	۱	دفن شده	دفن نشده
۱۳۴	۳	میزان سپاه	عقیده سران سپاه
۱۳۸	۵	این سطر بی مناسبت است	

